

تحقیقی بر

جنبش کمونستی در ایران

و
مقالاتی از

لنین

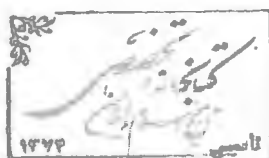
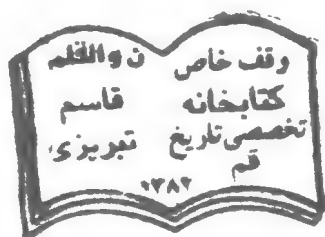


۱۵۰ ریال



ستاره سرخ

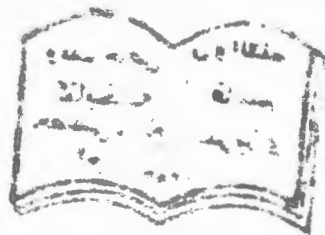
پرولتاریای جهانی و خلق های سگس شده شوید



به تجارب تاریخی توجه کنیم!

مانو تبه دون

دوره جدیدی از انقلاب جهانی پرولتاریا و خلق های ستمدیده و ملت های در بند آغاز گشته است، دوره ای که اضمحلال کامل امپریالیسم و پیروزی سراسری سوسیالیسم را نوید میدهد. زنگ های انقلاب در میهن ما نیز صدا در میآیند و انقلابیون را برای بدوثر گرفتن وظائف مهم جدیدی فرا میخوانند.





جنبش کمونیستی ایران

اوضاع ایران از جنبش تنباکو تا تشکیل حزب کمونیست (۱۸۹۰ - ۱۹۲۰)

مقدمه :

ایران از اوائل قرن ۱۶ میدی مورد هجوم کشورهای عربی واقع شد . با تسخیر جزیره هرمز توسط پرتغالی ها (۱۵۰۷) راه نفوذ سرمایه های غرب به ایران باز گردید . شرکت های مختلف انگلیسی ، هلندی ، فرانسوی و روسی به تدریج امتیازات بزرگی در ایران بدست آوردند و در اواخر قرن نوزدهم تقریباً تمام تجارت و منابع درآمد ملی ما را تحت اختیار خود گرفتند .

سیستم فئودالی ایران که راه توسعه تولید و بسط تجارت و صنعت را سد میکرد ، جنبکهای داخلی و خارجی بخصوص با ترکان و ازبک ها و بالاخره فساد درباریان و ستمگری شاهان ایران و فئودال ها روز به روز هرج و مرج را در داخل کشور زیاد نموده و راه را برای مداخلات استعمارگران عرب که به تدریج نفوذ خود را در ایران زیاد میکردند ، هموار نمود . اقتصاد کلاسی در بطن جامعه فئودالی ایران رشد یافته بود و هسته های اولیه سرمایه داری نیز بوجود آمده بود (مانوفاکتور) ولی هجوم سرمایه خارجی مانع آن شد که سرمایه های ملی ایران رشد طبیعی خود را انجام دهد و ایران تبدیل به یک کشور سرمایه داری شود . بلکه به علت تبدیل اقتصاد ایران به زائده ای از اقتصاد امپریالیست ها (در اوائل قرن بیستم) ، صورتبندی جامعه ایران از لحاظ اقتصادی و سیاسی دگرگون شد .

سرمایه داری ای که در ایران بوجود آمد بیشتر جنبه تجاری داشت که از طریق صدور فرآورده های داخلی و فروش صنوعات خارجی در ایران میزیست . لذا از یک طرف وابسته به فئودالیسم و از طرف دیگر وابسته به سرمایه داری خارجی بود . در اثر شکست تجارت و صنعت ایران در رقابت با مصنوعات و تجارت خارجی ، سرمایه داران ایران ترجیح میدادند سرمایه پولی خود را صرف خرید زمین های زراعی ، شرکت در بازرگانی محصولات کشاورزی ، بازرگانی کالاهای خارجی و دادن وام به تولید کنندگان کوچک و خان ها نمایند . بدین سان آنها تدریجاً اشتراک منافع وسیعی با زمین داران و شیوه اشتراک آنان پیدا کردند و راه هم زیستی را با شیوه تولید فئودالی در پیش گرفتند . در چارچوب این نظام نیمه مستعمره - نیمه فئودالی بود که سرمایه بازرگانی و سرمایه ربائی رشد کردند .

در عین حال تحت تأثیر سرمایه داری خارجی و شکافی که در بنای اقتصاد فئودالی ایران بوجود آمده بود ، عده ای کم کم در صنایع جدید سرمایه گذاری میکردند . بورژوازی ملی جوان که از میان تاجران ، مالکان و کارمندان دولتی بوجود آمد ، در برابر رقابت سرمایه گذاری خارجی تاب مقاومت نداشت و دچار ورشکستگی میگردد .

هم زمان با بوجود آمدن بورژوازی (وابسته به امپریالیسم و ملی) بیرونتاریای ایران نیز از صفوف دهقانان و پیشه وران پدیدار گشت . آهنگ رشد این طبقه با رشد سرمایه داری ملی از یک سو و رشد سرمایه داری وابسته از سوی دیگر ارتباط داشت .

نفوذ سرمایه امپریالیستی در ایران با وجود آن که رشد سرمایه داری ملی را سد میکرد و به رشد سرمایه داری بسزراک وابسته به امپریالیسم کمک مینمود ، ولی در تسریع رشد طبقه کارگری تأثیر نبود . طبقه کارگر ایران که تحت استثمار لایه ای بورژوازی ، امپریالیسم و فئودالیسم قرار داشت به علت ضعف کمی ، نداشتن آگاهی سیاسی و تشنگ انقلابی ، هنوز به صورت نیروی مهمی در صحنه اجتماعی ایران در نیامده بود .

بورژوازی ملی و کارگران که از بطن جامعه فئودالی ایران در اثر رشد وسائل تولیدی بوجود آمده بودند ، طبقات جدیدی بودند که سیستم عقب افتاده فئودالی و رژیم حاکمه ایران را نه نماینده فئودالیسم و امپریالیسم بود ، مانعی در راه رشد خود میدیدند .

خرده بورژوازی ایران که از پیشه وران ، کاسب کاران ، صنعتگران ، روشنفکران و روحانیون تشکیل میشد ، مورد مطالبه فراوانی بود و قانونی برای حمایت از آن وجود نداشت . در میان روحانیون و روشنفکران عده معدودی به علت قدرت مادی ، امتیازات و قرار گرفتن در دستگاه حاکمه با مترجمین سازش میکردند . ولی قسمت اعظم آنها با توده های فقیر شهری و با دهقانان مرفه و میانه حال در ده پیوند نزدیک داشتند .

دهقانان که اکثریت مطلق اقزاد جامعه را تشکیل میدادند تحت استثمار و ستم شدید فئودال ها و حکومت استبدادی بودند زمین داران از طریق بهره مالکانه ، سورات ، بیگاری و . . . و مأمورین حکومتی با گرفتن مالیات های کوناگون ، تحت عناوین مختلف ، دارائی نا چیز دهقانان را به غارت میبردند . آنها بعلاوه از نظر سیاسی و با استفاده از روش های فئودالی دهقانان را مورد انواع ستم ، اهانت و تجاوز به حقوق اولیه آنان ، قرار میدادند . دهقانان نیروی انسانی عظیمی بودند که در جامعه فئودالی ایران نیروی محرکه واقعی تکامل تاریخ را تشکیل میدادند . هر انقلاب آتی بدون شرکت فعال آنها غیر ممکن بود .

از نظر خارجی رقابت بین قدرت های بزرگ برای به دست گرفتن اقتصاد ایران و اعمال نفوذ سیاسی و به دست آوردن انواع امتیازات از نیمه دوم قرن نوزدهم بیحد به طور عمده به کشمکش بین روسیه ، تزاری و انگلیس در ایران خلاصه میشود . حکومت استبدادی ایران و هسته مرکزی آن دربار سلطنتی به ابزاری در دست این دو استعمارگر جهت غارت هرچه بیشتر منابع ملی تبدیل شد . استعمارگران از طریق فشارهای اقتصادی - سیاسی و نظامی دربار را وادار به تسلیم میکردند . امتیازات کوناگونی که به انحصار های سرمایه داری خارجی داده میشد ، اقتصاد ملی را فلج میکرد . زیرا تقریباً تمام منابع و بازار ایران به دست آنها میافتاد . سرمایه های خارجی به دو شکل مولد و وام (غیرمولد) به ایران صادر میشد . سرمایه و همچنین مربوط به دولت بود که وضع مالی اسفناکی داشت و با دریافت وامها امتیازات و منابع درآمد مهمی نظیر گمرکات ، معادن و راه ها ، خطوط ارتباطی تلفن و تلگراف و غیره را به بیگانگان واگذار میکرد . سرمایه مولد خارجی در تولید مواد خام و رشته هایی که درآمد بیشتری داشت فعالیت میکرد . در این زمینه رشد صنعت نفت و تولید مواد خام صنعتی برای بازار جهانی سرمایه داری اهمیت اساسی کسب نمود و به پایه ای رسید که با رشد اقتصاد کشور و نیروهای مولده صنعتی داخلی هیچگونه تناسبی نداشت .

بدین ترتیب پوسیدگی رژیم فئودالی و استثمار و سرکوب بیرحمانه توده ها بویژه دهقانان باعث نا رضایتی و رشد مقاومت روز افزون آنها میشد . دولت های خارجی با تکیه به فئودال ها پایگاه مطنثی برای نفوذ در ایران یافتند و فئودال ها با تکیه به نفوذ سیاسی ، اقتصادی و نظامی دول خارجی حامیان نیرومندی برای نجات خود از خطر انهدام قطعی پیدا کردند .

بدین ترتیب در بین محسبه تضادهای داخلی کشور ، تضاد بین بورژوازی ملی ، خرده بورژوازی ، دهقانان و کارگران با فئودالیسم و بورژوازی بسته به امپریالیسم که دربار نماینده آنها بود از یک سو ، و تضاد بین خلق و امپریالیسم روس و انگلیس از سوی دیگر دو تضاد اساسی جامعه ما را تشکیل میداد . این تضادها هر روز شدید تر میشدند و در اواخر قرن نوزدهم به مرحله حادی رسیدند . رشد آتی جامعه ایران به جامعه ای دموکراتیک و حرکت آن به سوسیالیسم بستگی به حل این دو تضاد داشت . حل نهائی این دو تضاد نیز به آن مربوط بود که کدام یک از چهار طبقه انقلابی فوق الذکر رهبری سایر نیروهای انقلابی را به عهده خواهد گرفت . چنانکه بعداً خواهیم دید رهبری این مبارزات به علت این که در مراحل مختلف در دست بورژوازی ملی و یا خرده بورژوازی قرار گرفت عملاً این دو تضاد اساسی حل نشدند و انقلاب مشروطیت و جنبش های بعدی نا تمام ماندند و با شکست روبرو شدند .

جنبش تنباکسو

اولین برخورد بین نیروهای ملی به رهبری بورژوازی ملی با حکومت استبدادی و امپریالیسم که به پیروزی بورژوازی ملی منتهی شد ، با امضا قرار داد و اعطاء امتیاز دخانیات به یک شرکت انگلیسی در ۲۱ مارس ۱۸۹۰ آغاز گردید . از ۲۲ ماه مه ۱۸۹۱ موج اعتراض مردم علیه این قرار داد بلند شد . در اکثر شهرهای ایران تظاهرات زد و خورد هائی بسا نیروهای دولتی رخ داد . اهالی تبریز به شاه تلگراف فرستادند و اعلام کردند که قصد دارند از حقوق خود صلحانه دفاع کنند . در اصفهان یکی از تجار عمده ، تنباکوی خود را که به دستور ظل السلطان نماینده رژیم صیایست به کاشنکان کمپانی انگلیسی تحویل بدهد ، یکجا آتش زد . مخالفت حاج شیخ محمد تقی نجفی در اصفهان ، دستور مقاومت منفی از طرف وی ، حمایت دو تن از بزرگ ترین مجتهدان حاج میرزا محمد حسن مجتهد شیرازی مقیم سامسره

و حاج میرزا حسن آشتیانی و لاجره تحریم استعمال دخانیات از طرف مجتهد سامره ، در اوائل ژانویه ۱۸۹۲ اعتصاب عمومی در سراسر کشور را دامن زد . در تهران تظاهرات شدیدی رخ داد و مردم به قصر شاه حمله کردند و در نتیجه تیراندازی سربازان تلفات سنگینی به مردم وارد آمد . رهبری این جنبش در دست بورژوازی ملی بود که بر ضد سرمایه خارجی و وطن فروشی شاه و اطرافیش برای گرفتن امتیازات برجسته بود و توانست روحانیون و قشرهای وسیعی از شهر نشینان را به این جنبش بکشاند . بدین ترتیب بعد از دو سال مبارزه ناصرالدین شاه در ۲۶ ژانویه ۱۸۹۲ در اثر فشار مردم مجبور شد این فرار داد را لغو کند .

این اولین موفقیت مردم ایران در مبارزه علیه دربار و امپریالیسم بود . ضربه ای که به سیاست انگلیس در ایران وارد شده بود دربار را مجبور ساخت که برای حفظ موقعیت خود به دولت روسیه تزاری متوسل شود . از آن زمان به بعد نفوذ و تسلط روسیه تزاری در دربار و در سراسر ایران روز به روز افزایش یافت .

انقلاب مشروطیت

مبارزه بورژوازی ملی برای به دست آوردن آزادی و قانونی که بتواند از او حمایت کند و منافعش را تأمین نماید ، ادامه پیدا کرد . بورژوازی ملی از ناراضیتهای هائیکه موجود بود استفاده کرد و جنبشی که علاوه بر خودش روحانیون و روشنفکران به طور فعال در رهبری آن شرکت داشتند ، برای به دست آوردن آزادی و مشروطه بوجود آورد . او حربه بورژوازی شهری را نیز در این مبارزه به دنبال خود کشاند . به تدریج که جنبش وسیع تر و عمیق تر میشد چنان که بعداً خواهیم دید ، جناح های مختلفی در آن به وجود آمد .

مقاومت دربار در مقابل این حواست ها منجر به این شد که چهار سال بعد از به هم خوردن قرار داد تنباکو ناصرالدین شاه که حدود نیم قرن بر مردم ستم کرده بود ، ترور شد . مظفالدین شاه به کمک و پشتیبانی مشترک دولت های روسیه و انگلستان در ۱۸۹۶ به تخت سلطنت نشست . چیاول و غارت منابع ملی ما و دخالت آشکار در کلیه امور سیاسی و اقتصادی توسط این دو کشور امپریالیستی در زمان سلطنت مظفالدین شاه به حد کمال رسید . برای نشان دادن این غارت ما به زگرچند مثال اکتفا میکنیم .

— با دولت روسیه : در سال ۱۸۹۹ موافقت نامه ای با روسها امضا شد که طبق آن بدون رضایت روسها دولت ایران حق نداشت به خارجی ها امتیاز ایجاد راه آهن را واگذار کند . در سال ۱۹۰۰ ، ۲۲ میلیون روبل با تنزیل ۵٪ از دولت روسیه گرفته شد و کمالات شمال به آنها واگذار گردید . در سال ۱۹۰۲ ، ۱۰ میلیون روبل دیگر از دولت روسیه قرض گرفته شد و در ازای این قرضه دولت ایران باز هم بیشتر به دولت تزاری وابسته شد . کنترل انحصار قند ، کبریت و پاره ای دیگر از لوازمات زندگی مردم به روسها واگذار شد . واردات ایران از روسیه بین سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۰ به سه برابر افزایش یافت . — با دولت انگلستان : حق انحصاری ساختمان راه آهن و بهره برداری از منابع زیر زمینی به مدت ۷۰ سال و اداره گمرکات به مدت ۹۰ سال که به بارون رویتور در ۲۵ ژوئیه ۱۸۷۲ داده شده بود به قوت خود باقی ماند . در ۲۸ مه ۱۹۰۱ در مقابل دریافت ۲۰ هزار لیره انگلیسی مظفالدین شاه امتیاز نفت را به داری فروخت .

در سال ۱۸۹۹ نوز بلژیکی با دوفرد دیگر برای کار در گمرکات وارد ایران شدند . نوز در بهمن ۱۲۸۲ (۱۹۰۲) پیمان گمرکی و تعرفه جدیدی با روسها بست که کاملاً به زیان ایران بود . بد رفتاری او با بازرگانان و فشار مالیات چی ها باعث شد که با رضایت و مبارزه علیه دستگاه استبدادی روز بروز افزون تر گردد . درخواست بنیاد " عدالتخانه " در همه جای ایران " روان گردیدن قانون اسلام به همگی مردم کشور " ، " برداشتن مسیونر از سر گمرک و مالیه " ، " بر سر داشتن علاء الدوله از حاکمائی تهران " ، " کم نکردن تومانی دهشاهی از مواجب و مستمری " از جمله درخواست های بودند که به دنبال این مبارزات از شاه خواسته شدند .

بدین ترتیب ملاحظه میشود که حواست بورژوازی ملی ایران از چارچوب محدود آزادی عمل او تجاوز نمیکرد . بازرگانان خواستار ایجاد بانک و امنیت برای بسط تجارت بودند . به طوری که در سال ۱۹۰۶ از جمله تقاضاهایی که از شاه داشتند ، تعیین برای ایجاد بانک ملی بود .

مظفالدین شاه در اثر مبارزات چندین ساله مردم در ۴ اوت ۱۹۰۶ دستخط مشروطیت را امضا کرد و چند ماه پس از اعلان مشروطیت در ۲ ژانویه ۱۹۰۷ مرد . گرچه اعلان مشروطیت تغییری در وضع قدرت حاکمه به وجود نیآورد ، مع البوصه قدرت شاه را با بودن محکم تا حدی محدود ساخت . محمد علیشاه که دست نشانده روسها و دشمن

دمکراسی بود، برای آرزین بردن مشروطیت دست به کار شد و غنی اصفهانیانک را که بیق از مرتجعین، فسادال و از دشمنان سوگند خورده مردم بود به صدر اعظمی خود انتخاب نمود. او همجنس بودند فرماندهان روسی و تحت فرمان آنها نیروی فزای را جهت حفظ سلطنت خود و سرکوب کردن مشروطیت جبهه کرد. اما با سیر یا عده ای از روحانیون مرتجع نغنه از آرزین بردن مجلس را ریخت.

در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ استعمار گران روس و انگلیس که بر تمام شئون سیاسی و اقتصادی ایران دست یافته بودند، قرارداد ننگین تقسیم ایران را به دو منطقه تقود خود امضا کردند. صیو این قرارداد شمال ایران از خراسان تا آذربایجان تحت کنترل روسها بود و جنوب در اختیار انگلیس ها. برای این که تضاد می بین آنها به وجود نیاید فحمت مرکزی ایران را بی صرف اعلام کردند ولی بعداً روسها موافقت کردند که مرکز ایران نیز تحت نفوذ انگلیس ها قرار گیرد. این قرارداد در ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۷ به دولت ایران اعلام شد.

واکشر نمایندگان مجلس در دوره اول علیه حاکمران مستبد، تصویب مستول بودن هیئت وزیران در برابر مجلس، بر کار ساختن مسیونوز و هم کاراشر از کمرکات، مخالفت با کرس فرغه ها و با لایحه مخالف با قرارداد سکین ۱۹۰۷ از حمله مداخلتی بودند که با مخالفت و خشم شدید دربار روبرو شدند. محمد علیشاه به نیت کرمی مرتجعین و سببوری فزای دست به کار شد ولی اولین کوشش او در آرزین بردن مجلس با شکست مواجه شد. زیرا نتایج تندی در تبریز و سایر شهرهای ایران به وقوع پیوست و عده زیادی آمادگی خود را برای دفاع از مشروطیت اعلام داشتند و علی اصفهانیانک نیز توسط آزادی خواهان ترور شد. محمد علیشاه برای دومین بار در ۲۲ ژوئن ۱۹۰۸ (۲ تیر ۱۲۸۷) تحت فرماندهی لیاخوف جلاد تزاری مجلس را به توپ بست و بر از حاکم چند ساعته که صی آن عده ای از آزاد میوه ها از مجلس دفاع می کردند، نیروهای فزای موقتاً بر اوضاع چیره شدند. عده زیادی از فعالین انقلاب مشروطیت و از جمله ملک المتکلمین به دست جلادان شاه افتادند و اکثر آنها در ریر ششجه، در حیمان باغشاه جان دادند و یا اعدام شدند شاه یک سال با خود کامکی و بدون وجود مجلس شورا سلطنت کرد ولی مبارزه مردم ایران قطع نشد.

وجود بورژوازی تجاری قوی از یک طرف و تأثیر افکار سوسیال دمکراسی از طرف دیگر زمینه مساعدی برای رشد مقاومت و مبارزه علیه حکومت استبدادی در آذربایجان فراهم ساخته بود. وجود این عوامل باعث شد که تبریز در سال های ۱۹۰۸ - ۱۹۰۹ به مرکز مقاومت انقلابیون تبدیل کرد. مبارزه تبریز علیه استبداد و استعمار هر روز فاع تر می شد. انجمن تبریز که در ابتدا در دست عناصر سازشکار بورژوازی ملی قرار داشت کم کم به دست خرد بورژوازی انقلابی افتاد و افراد فعال و آگاه سوسیال دمکرات در تبریز به رهبری علی مسیو توانستند به کارهای انجمن سمت انقلابی دهند. اولین گروه فدائی مسلح به رهبری سنارخان که خود از میان خرد بورژوازی بر خاسته بود به وجود آمد. این هسته های انقلابی در شرایطی تشکیل می شدند که از یک طرف در تمام شئون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور وضع نا مبرور و نا بسامانی به وجود آمده، خیانت به منافع ملی در هیئت حاکمه ایران به سرکردگی دربار به حد اعلا رسیده و تزلزل بی نظیری رژیم حاکم را فرا گرفته بود. از طرف دیگر خلق آذربایجان که ماهیت ارتدانی هیئت حاکمه و در رأس آن محمد علیشاه را به خوبی می شناخت، به درستی دریافته بود که ادامه مبارزات سیاسی جز از صریق مبارزات مسلحانه امثال پدیر نیست. توده های مردم راه مبارزه مسلحانه را در پینز گرفتند و در آذربایجان مردم شهر سنین از همان آغاز و دهفاسال به تدریج در انقلاب شرکت می کردند ولی شعارها و حواست های انقلابیون همان شعارهای بورژوازی ملی بود، یعنی به دست آوردن آزادی از طریق ایجاد مجلس و بر فزای مشروطیت.

بدین ترتیب مبارزه مسلحانه از یک نقطه شروع شد. انجمنیون بعد از کدر رسیدن دوره سخت مرحله دفاعی و محاصره یازده ماهه تبریز توسط فوای محمد علیشاه، توانستند در مقابل نیروهای ارتدانی ایستادگی کنند و با تکیه به توده های خلق نیروهای ارتدانی را شکست داده و دامنه انقلاب را در سایر مناطق آذربایجان گسترش دهند. مقاومت قهرمانانه خلق آذربایجان در برابر ارتداع و پیروزی هایی که به دست آورده بود یونانی بودن قدرت دولتی را نشان داد و کمک مؤثری به اوج گیری نهضت در سایر نقاط ایران بخصوص کیرن و اصفهان کرد. ولی رهبری جنبش در تمام این مناطق در دست عناصر انقلابی نبود و قبل از این که فوای مسلح انقلابی به رهبری سنارخان و باقرخان از آذربایجان به تهران برسند فوای مصدام السلطنه بختیاری از اصفهان و سردار اسمعذ ارشد به تهران رسیدند. این افراد که از خوانین بزرگ و فئودال های بزرگ ایران بودند با امیرالیست های انگلیس و روس ارتباط داشتند و حجاج سازشکار انقلاب را تشکیل می دادند. در ۱۲ ژوئیه ۱۹۰۹ تهران به دست این اشخاص فتح شد و محمد علیشاه به سفارت روسیه

پناهنده کردید .

موقعی که تبریز قهرمانانه مقاومت میکرد ، روسها به بهانهٔ حفظ جان اتباع خارجی و جلوگیری از غارت اموال آنها تبریز را بعد از مشهد و انزلی (بندر پهلوی فعلی) را اشغال کردند و تمام شمال ایران را تحت کنترل خود درآوردند . انگلیس ها نیز در شیراز و اصفهان و سایر مناطق جنوبی ایران لشکر پیاده کردند . انقلاب مشروطیت کرجه باعث از بین رفتن استبداد محمد علی شاه شد و ضربه ای به رژیم کهن فتووالی وارد ساخت ولی نفوذ استعمارگران و تسلط نمایندگان فتووال ها و بورژوا کپرادور ها همچنان پا بر جا ماند . عناصر راست بورژوازی و فتووال ها با امپریالیست ها سازش کردند و قدرت سیاسی را به دست گرفتند . بورژوازی ملی و سایر انقلابیون نتوانستند قدرت حاکمه را به دست خود گیرند . علت این ناکامی را باید از یک طرف در ضعف بورژوازی ملی و عدم قاطعیت او در برابر ارتجاع و امپریالیسم ، محدود بودن دید سیاسی انقلابیون و متشکل نبودن آنها و بالاخره ضعف پرولتاریا ی ایران از نظر آگاهی سیاسی و تشکل حزبی و از طرف دیگر در دخالت های آشکار استعمارگران روس و انگلیس دانست . در این جریان انقلابی دهقانان ، که نیروی واقعی تحول در جامعهٔ ما را تشکیل میدادند ، به مبارزه کشیده نشدند و دامنهٔ مبارزهٔ مشروطه خواهی به طور عمده از شهر ها بیرون نرفت . در مبارزه برای بر انداختن فتووالیسم بدون شرکت فعال دهقانان ، بدون مسلح کردن توده های ملیوی دهقانی نمیتوان امید ی به پیروزی داشت ، همچنان که انقلاب مشروطیت مبین ما این درس بزرگ را به ما آموخت . شکست انقلاب مشروطیت همچنان نشان داد که بورژوازی ملی ایران آن جناب طبقه ای نیست که بتواند اکثریت توده های زحمتکش را به دنبال خود بکشد و آنها را در انقلاب رهبری کند .

در سر دیکسری که انقلاب مشروطیت داد این بود که طبقات حاکمه (فتووال ها ، کپرادور ها و بوروکرات های اداری و نظامی) پیر از نابود ساختن دست آوردهای خلق ، در شکل ظاهری مشروطیت را حفظ کردند ولی در حقیقت راه وزیم سابق سلاطین مستبد و خونخوار را در پیش گرفتند و عملاً حکومت فتووال ها را برقرار ساختند و با امپریالیسم برای حفظ موقعیت اجتماعی خود از دروستی و همکاری درآمدند .

انقلاب مشروطیت این اصل اساسی مارکسیستی - لنینیستی را که " قدرت سیاسی از لولهٔ تفنگ بیرون می آید " در عمل اثبات کرد . نیروهای انقلابی هرگاه بختر قدرت مسلح خود را تقویت کرده بودند ، توده های زحمتکش شهر و دهقانان را هرچه بیشتر به صفوف خود کشانده بودند و هیچ گاه حاضر نمی شدند حتی یک قبضه تفنگ خود را بزیم بگذارند ، انقلاب مشروطیت حتماً راه دیگری را می پیمود . تجربهٔ انقلاب مشروطیت بما می آموزد که تنها از طریق مبارزهٔ مسلحانه است که خلق قادر است نیروی مسلح ارتجاع را که مهمترین ابزار در ادامهٔ تسلط استبداد ی او می باشد ، نابود سازد و زمینه را برای صعود طبقات انقلابی به طبقات حاکم جامعه فراهم نماید .

بعد از شکست انقلاب مشروطیت بورژوازی ملی و حربه بورژوازی تا مدتی از صریق نمایندگان خود در مجلس علیه سیاست دولت ایران و سیاست های استعماری در ایران به مبارزه پرداختند ولی تعداد نمایندگان آنها در مجلس بجز در دورهٔ اول بتدریج کم شد در حالیکه نمایندگان وابسته به فتووال ها و بوروکرات های اداری هر بار بیشتر و بیشتر سراز صندوق های انتخاباتی قتل پذیر شده درآوردند و صندلی های مجلس را بر کردند .

امپریالیست ها و هیئت حاکمهٔ ایران برای از بین بردن هرگونه جنبش احتمالی به بهانه های مختلف از هر وسیله ای جهت از بین بردن آزادیخواهان و پیشبرد مقاصد شوم خود استفاده میکردند . قتل و کشتار جمعی آزادیخواهان دوران انقلاب مشروطیت خصوصاً در شمال ایران که فتوون روس مستقر بود روز بروز زیاد تر میشد . رهبران برجسته ای چون ستار خان و باقر خان صوب نغنهٔ قبلی ارتجاع از میان برداشته شدند . شخصیت های دیگری نظیر علی مسیو و سایر سوسیال دمکرات های تبریز بقتل رسیدند و جنایات زیادی برای ریشه کن ساختن آزادیخواهان در صفحات شمالی ایران صورت گرفت .

از صرف دیگران و حدودی که امپریالیسم آمریکا هنوز نتوانسته بود در ایران نفوذ و مداخله کند ، مع الوصف تضاد او با دو امپریالیسم روس و انگلیس خاطر نفوذ در ایران به ویژه بحر از کشف منابع نفتی شدید میشد . روس ها و انگلیس ها مایل نبودند رقیب دیگری در ایران داشته باشند . تصمیم مجلس برای جلب مستشاران مالی آمریکا و آمدن هیئت ه غری

به ریاست مورگان شوستر، که با کمپانی نفتی "استاندارد اویل" مربوط بود، در ماه مه ۱۹۱۱ به ایران این تضاد را تشدید کرد زیرا برای اولین بار نفوذ آمریکا در ایران بطور آشکارا شروع میشد. در سال ۱۹۱۱ دولت روسیه به دولت ایران التیماutom فرستاد تا مورگان شوستر را از ایران اخراج کند و توسط نیروهای نظامی خود به دولت فشار وارد آورد. دولت انگلیس از این التیماutom پشتیبانی کرد. در اثر فشار این دو دولت، کابینه جدیدی که کاملاً دست نشانده و تحت فرمان دول روس و انگلیس بود تشکیل شد.

در این دوره امپریالیسم آلمان هم کوشش فراوان میکرد از طریق بازرگانی و کمک های فنی و اقتصادی زمینه مساعدی برای نفوذ خود در ایران بوجود آورد و در این راه موفقیت های نسبتاً بزرگی به دست آورد. مثلاً حجم تجارت آلمان از سال ۱۹۰۳ تا سال ۱۹۱۲ چهل برابر گردید. البته این رقم فقط سرعت رشد توسعه بازرگانی ایران و آلمان را نشان میدهد از لحاظ کمیت انگلیس و روس کافی. السابق تسلط مطلق را در این زمینه حفظ میکردند.

در سال ۱۹۱۲ تحت فشار انگلیس ها قرارداد ۱۹۰۷ در مورد تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ، توسط دولت دست نشانده ایران به رسمیت شناخته شد. در سال ۱۹۱۳ به علت اهمیتی که استخراج منابع عظیم نفت جنوب پیدا کرده بود انگلیس ها برای بسط نفوذ مستعمراتی خود و با استفاده از وضع موجود، دولت را مجبور ساختند در جنوب پلیسی بوجود آورد که تحت فرمان فرماندهان انگلیسی اداره شود.

شروع جنگ بین الملل اول و اتحاد عثمانی ها و آلمانی ها علیه روس ها و انگلیس ها باعث شد که عثمانی ها به ایسرا ن لشکر کشی کنند. در نوامبر ۱۹۱۴ قشون عثمانی وارد آذربایجان شد و در آغاز سال ۱۹۱۵ تبریز به اشغال آنها درآمد. در مغرب ایران نیز جبهه دیگری بین نیروهای طرفین بوجود آمد.

در چنین شرایطی که ایران استقلال خود را کاملاً از دست داده بود و امپریالیست ها حاکم بر صنایع و درآمد ملی و سیاست ما شده بودند در نقاط مختلف هسته های مقاومت بوجود می آمد. مهمترین آنها در شمال بود که از نیروهای جنگل که تحت رهبری میرزا کوچک خان بود و نفرات امیر مؤید سواد کوهی نیز در آن شرکت داشتند، تشکیل میشد.

جنبش جنگلی ها در نواحی کیلان یا پرچم مبارزه با نفوذ امپریالیسم انگلستان و روسیه تزاری در بحیوچه جنگل جهانی اول بوجود آمد. قبل از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه، جنبش جنگل بسیار محدود بود. جنگلی ها هیچ گاه از مناطق نفوذ بیرون نیامدند. خواست های آنها از چارچوب اجرای قانون اساسی ایران خارج نمی شد. هدف عده آنها مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست روسی و انگلیسی بود. ترکیب طبقاتی جنبش جنگل در اوائل ۱۹۱۸ از دو گروه بطور عسده تشکیل می شد:

الف - گروه اول نماینده طبقات بورژوازی تجاری - مالکین لیبرال و روحانیون بود. رهبری جنبش در اوائل در دست این گروه بود. برنامه آنها اصلاح طلبی، وحدت اسلامی بود. آنها خواستار یک تغییر بنیادی جامعه ایران نبودند بلکه خواهان کم شدن قدرت مطلقه شاه و نفوذ فتوادلیسم بودند.

ب - گروه دوم متشکل از قشر متوسط تجار، خرده بورژوازی و کارگران کشاورزی بود. گروه دوم بعد از انقلاب در روسیه بطور وسیعی در نهضت جنگل شرکت کرد.

پیش از شرکت حزب کمونیست و همکاری آن با جنبش جنگل، ترکیب اجتماعی این جنبش چندین مرحله تغییر و تحول را گذراند. گرچه هسته جنگنده آن را دهقانان، خرده بورژوازی شهر و ده و کارگران تشکیل میدادند، ولی رهبری در دست کمیته "اتحاد اسلام" بود. که از ضایع بورژوازی ملی ایران دفاع میکرد و خواستار وحدت اسلامی بود.

میرزا کوچک خان که رهبری جنبش را به عهده داشت از میان خرده بورژوازی برخاسته بود. کوچک خان طلبه مدرسه علوم دینی بود، در جنبش مشروطه در سال های ۱۹۰۵ - ۱۹۱۱ شرکت داشت، در حمله به تهران نیز شرکت نمود و با همکاری عده ای از انقلابیون مشروطیت حزب "اعتدالیون" را تشکیل داد. در سال ۱۹۱۲ با همکاری دونفسر از طرفداران وحدت اسلامی ترکیه کمیته "اتحاد اسلام" را در تهران تشکیل داد. با شروع جنگ بین الملل اول این کمیته در تهران بهم خورد و کوچک خان به کیلان بازگشت. او با رهبری مردم بمبارزه و با گرفتن مقداری اسلحه از ترکیه و آلمان توانست طی دوران جنگ اول کیلان را از سلطه حکومت مرکزی آزاد سازد. از ماه مه ۱۹۱۷ روزنامه "جنگل" بعنوان ارکان رسمی نهضت جنگل که کمیته "اتحاد اسلام" رهبری آنرا به عهده داشت، منتشر شد.

غرض توپ های انقلاب اکبر که بساط نفوذ روسیه تزاری را در ایران ریشه کن نمود امیدی در قلب انقلابیون ایران ایجاد نمود و دامنه فعالیت آنها وسیعتر شد. لنین در پیام خود " به همه زحمتکشان روسیه و خاور" در سه دسامبر ۱۹۱۷ اعلام کرد که قرار داد تقسیم ایران (قرار داد مجرد سری ۱۹۱۵ بین روسیه تزاری و انگلستان) از هم روده و معدوم شده است. در همین پیام لنین گفت " برکتی از جانب روسیه و حکومت انقلابی آن در کمین شما نیست بلکه از جانب جهان خواران امپریالیستی اروپا و از جانب آنهایی است که میهن شما را به " مستعمره " عارت زده و تاراج شده بدل کرده اند ". در قرار داد متارکه حنک با آلمان منعقد در شهر برست (۱۵ دسامبر ۱۹۱۷) بنا به پیشنهاد هیئت نمایندگی شوروی ماده ای کجانبیده شد در اثر بر این که نیروهای روس و عثمانی باید فوراً ایران را ترک کنند. مقدار کمی از نیروهای روسیه از دستور دولت انقلابی اصاعت کردند و در ۲۳ مارس ۱۹۱۸ ایران را ترک کردند ولی ارتش عثمانی و انگلیس همچنان باقی ماندند.

در سال ۱۹۱۸ دوبار نیروهای انگلیس با حنکو، ها روبرو شدند. بار اول از آنها شکست خوردند ولی در ماه ژوئن به جنگی ها شکست سختی وارد آوردند. این بار فزاینده های ضد انقلابی روس نیز به آنها کمک میکردند. انگلیس ها بدین ترتیب راه خود را برای رساندن نیرو و ساز و برگ به ضد انقلابی های فعال باز کردند. تحت نفوذ جناح سازشکار رهبری جنگل، سازشی بین میرزا کوچک خان و انگلیس ها بعمل آمد که طبق آن راه عبور سربازان انگلیسی بسوی قفقاز و طرق تأمین آذوقه آنها باز کرده شد. در مقابل انگلیس ها رسماً میرزا کوچک خان را بعنوان فرماندار کیلان شناختند. با عقب نشینی موقت انقلاب روسیه و محاصره شوروی از جانب مداخله گران خارجی و حملات ارتش های کوناگون سفید، راه برای تسلط کامل انگلیس ها در ایران هموار شد. وثوق الدوله که از سرسیردگان امپراطوری انگلیس بود در اوت ۱۹۱۸ روی کار آمد و در اواخر سال ۱۹۱۸ پس از خروج عثمانی ها تمام کشور زیر تسلط نیروهای انگلیسی درآمد و قرارداد تنکین لایپتولاسیون در تاریخ ۹ اوت ۱۹۱۹ که طبق آن انگلیس ها کنترل خود را بر گلبه، شتون نناهی، اقتصادی و مالی کشور برقرار مینمودند، امضاء شد. مبارزه علیه این قرارداد و موج اعتراض در سرتاسر ایران بلند شد. کوچک خان نیز طی اعلامیه ای مردم را به مبارزه برای برانداختن لایینه وثوق الدوله دعوت نمود ولی پس از شکست خوردن نیروهای جنگل از قوای دولتی میرزا کوچک خان از دولت وثوق الدوله تقاضای بخشش کرد. این تقاضا از طرف دولت پذیرفته شد و موافقت شد که نفقات کوچک خان در ردیف نیروهای دولتی بخدمت پذیرفته شوند.

با پیشروی مجدد ارتش سرخ و فرار قوای انگلیس از قفقاز جنبش کیلان مجدداً اوج گرفت. عده زیادی از پیشه وران و دهقانان در اطراف کوچک خان گرد آمدند. اوج گیری مجدد جنبش کیلان هم زمان با پیشروی ارتش سرخ صورت گرفت. کوچک خان در بندر انزلی با نمایندگان دولت انقلابی شوروی قراردادی با معاد زیر امضاء کرد:

- ۱ - عدم اجراء اصول کونسیم از حیث مصادره اموال و العا مالیت و ممنوع بودن تبلیغات
 - ۲ - تأسیس حکومت جمهوری انقلابی
 - ۳ - پیروزی از ورود به تهران و تأسیس مجلس مبعوثان هر نوع حکومتی را که نمایندگان ملت بپذیرند، بوجود آید
 - ۴ - سیردن مقدرات انقلاب بدست این حکومت و عدم مداخله شوروی عا در ایران
 - ۵ - هیچ فتوایی بدون اجازه و تصویب حکومت انقلابی ایران راجد بر قوای موحد (۲ هزار نفر) از شوروی به ایران وارد نشود
 - ۶ - مخارج این فتون بعهده جمهوری ایران است
 - ۷ - مقدار مهمات و اسلحه که از شوروی خواسته شود در مقابل پرداخت قیمت تسلیم نمایند
 - ۸ - کالای بازرگانی ایران که در نادر کوبه ضبط شده تحویل این حکومت شود
 - ۹ - واگذاری گلبه مؤسسات تجاری روسیه در ایران به حکومت جمهوری *
- سپس کوچک خان با نیروی مسلح و همراه با احسان اله خان وارد رشت شد و در تاریخ ۵ ماه ژوئن ۱۹۲۰ تشکیل حکومت موقتی انقلابی کیلان را اعلام نمود و طی تلگرافی به لنین بر فراری جمهوری در کیلان اقدام به تشکیل ارتش سرخ را اطلاع داد. بعد از ورود جنگکشان به رشت بر حسب توافقی که قبلاً بعمل آمده بود شورای انقلاب مرکب از افراد زیر انتخاب شد:
- میرزا کوچک خان - گائوک آلمانی (بنام هوشنگ) - حسن آلیانی (معین الرطایا) - میر صالح مظفر زاده - کار کارنلی (بنام شاپور) - احسان اله خان - کامران آقاوی (حزب عدالت) - کارانوف (فرمانده قوای شوروی در ایران) . اعضاء دولت از عناصر زیر تشکیل میشدند :

میرزا کوچک خان سرکبیر و کبیر جنگ ، میر شمس‌الدین وفاری (وفار السلطنه) کبیر داخله ، سید جعفر کبیر خارجه محمد علی پیر بازاری کبیر مالیه ، محمود آقا کبیر فضائی ، آقا نصراله کبیر پست و تلگراف و تلفن ، محمد علی خماسی کبیر فوائد عامه ، حاجی محمد جعفر کبیر معارف و اوقاف ، ابوالقاسم فخرائی کبیر تجارت .

شورای جنگی نیز مرکب از سه نفر : میرزا کوچک خان (صدر) - احسان اله خان (فرمانده ارتش) و جواد زاده تشکیل شد . بطوری که از ترکیب شورای انقلاب و حکومت جمهوری کیلان بر می آید ، اکثریت نمایندگان از طرفداران میرزا کوچک خان بودند . خود او نیز مسئولیت مهم سرکبیر و کبیر جنگ را بعهده داشت .

در اعلامیه ای که تحت عنوان " فریاد ملت مظلوم ایران از حلقوم فدائیان جنگ " در ۷ ژوئن ۱۹۲۰ منتشر شد هدف جمهوری موقت کیلان چنین بیان شده است :

" قوه ملی جنگل باستظهار و کمک و مساعدت عموم نوع پروران دنیا وباستعانت از اصول حقه سوسیالیسم داخل در مرحله سرخ شد و خود را بنام " جمعیت انقلاب سرخ ایران " معرفی می نماید و آماده است که در سایه فدائاری و از خود گذشتگی همه فزائی را که در ایران برای اسارت این قوم و جامعه انسانیست بکار افتاده اند در هم بشکند و اصول عدالت و برادری و برابری را نه تنها در ایران بلکه در جامعه اسلامی توسعه و تعمیم بخشد . مطابق این بیانیه عموم رنجبران و زحمتکشان ایرانی را متوجه میسازد که جمعیت " انقلاب سرخ ایران " نظریاتش را تحت مواد زیر که در تبعیت از آن بوجه ملزمی وفادار خواهد بود باطلاع عموم میرساند :

- ۱ - جمعیت انقلاب سرخ ایران اصول سلطنت را ملغی کرده ، جمهوری را رسماً اعلان می نماید .
- ۲ - حکومت موقت جمهوری حفاظت جان و مال عموم اهالی را بعهده میکشد .
- ۳ - هر نوع معاهده و قرارداد ای که بضرر ایران قدیم و جدیداً با هر دولتی بسته شده ، لغو و باطل می شناسد .
- ۴ - حکومت موقت جمهوری همه اقوام بشر را یکی دانسته ، تساوی حقوق در باره آنان قائل و حفظ شعائر اسلامی را از فرایض میدانند

بررسی جنبش کیلان تا این مرحله نشان میدهد در عین این که مسئله مبارزه علیه استعمار انگلیس و مقدمه پی ریزی جنبه واحد طبقه کارگر با بورژوازی ملی از نکات مثبت جنبش اند ولی عدم توجه به انقلاب ارضی و در چار چوب آن مصداق نکردن دارای مالکان بزرگ و تقسیم زمین های آنان بین دهقانان و حساسیت رهبری جنبش (بورژوازی ملی و حصرده بورژوازی) نسبت به تبلیغات کمونیستی نکات منفی جنبش را تشکیل میدهند .

از آنجا که رشد و سرانجام جنبش کیلان از این تاریخ به بعد رابطه مستقیم با شرکت حزب کمونیست در آن دارد لذا بعداً در بخش مطالعه حزب کمونیست ادامه این جنبش بررسی خواهد شد .

قیام شیخ محمد خیابانی

در آذربایجان پیر از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه حزب دمکرات (به بخت ۲ در مورد نفوذ و رشد افکار سوسیال - دمکراسی در ایران مراجعه شود) امکان فعالیت علنی یافت و کمیته ایالتی این حزب در صدر بسط شبکه های سازمان خود برآمد . در اواخر اوت ۱۹۱۷ کنفرانسی در تبریز تشکیل داد و کمیته مرکزی برهبری شیخ محمد خیابانی انتخاب کرد و اسم خود را به " فرقه دمکرات آذربایجان " تغییر داد . " فرقه دمکرات آذربایجان " برنامه خود را مبارزه علیه استعمارگران تعیین کرد . شیخ محمد خیابانی وعده ای از رهبران فرقه دمکرات آذربایجان از طرف قشون عثمانی بازداشت و سیر تبعید شدند . با پیشروی محدود ارتش سرخ به قفقاز ، در آذربایجان دمکرات ها در ۷ آوریل ۱۹۲۰ قیام کردند . طی دو روز همه ادارات از جمله شهرداری بدست قیام کنندگان افتاد و در تاریخ ۲۰ ژوئن ۱۹۲۰ حکومت ملی با برنامه زیرین تشکیل شد . بر انداختن سلطنت ، برقراری جمهوری ، نجات کشور از قید اسارت خارجی ، خود مختاری آذربایجان و برقراری روابط سیاسی و بازرگانی با شوروی .

قیام تبریز کم کم نقاط دیگر آذربایجان را فرا می گرفت . دولت مرکزی و امپریالیست های انگلیسی برای از بین بردن این قیام و سرکوب آن دست بکار شدند . وثوق الدوله موفی بگاری نشد و در ۲۵ ژوئن ۱۹۲۰ مشیر الدوله کابینه جدیدی روی کار آورد و اعلام داشت که از احضار قرار داد ۱۹۱۹ تا تشکیل مجلس چهارم جلوگیری خواهد نمود و با رهبران قیام آذربایجان وارد مذاکره شد ولی این مذاکره نحائی نرسید لذا متوسل به حبله و اسلحه شد . مشیر الدوله محیر السلطنه را که خود از دمکرات های سابق بود به استناداری آذربایجان منسوب کرد و وی در نتیجه اعتماد خیابانی وارد تبریز شد و با استفاده ماهرانه از نیروی حلیع سلاح شده فزای و حیانت فرمانده زاندارمری جیش را سرکوب نمود . در تاریخ

۲۲ شهریور ۱۲۹۹ خیابانی بدست قزاقان بقتل رسید و بدین طریق قیام خیابانی پایان یافت .
 قیام خیابانی ادامه انقلاب مشروطیت بود که در دستور خود دفاع از دست آورد های انقلابی خلق و تحقق و بسط و تکامل آنرا در شرائط جدید قرار داده بود . در مرکز این قیام ، سیمای انقلابی بزرگی چون شیخ محمد خیابانی میدرخشید که شهادت تفکر و عمل انقلابی هر دو را با هم داشت . گرچه این قیام پیروز نگردید و به هدف های نهائی خود نرسید ولی ضربه محکمی بر امپریالیسم و ارتجاع داخلی وارد آورد . قیام خیابانی بار دیگر نشان داد که اراده خلق ما در دفاع از آزادی و ادامه انقلاب شکستناپذیر است و همچنانکه آن را مرد ابراز داشته بود " سراسر ایران موطن آزادخواهان است . "

کمیو ده های این جنبش را میتوان چنین خلاصه کرد .

- ۱ - ضعف تشکیلات حزب کمونیست در آذربایجان - عدم تکیه رهبری جنبش بر دهقانان و مسلح ساختن آنها
- ۲ - رهبری جنبش در دست خرده بورژوازی انقلابی بود و شعار های جنبش قادر به بسیج اکثریت خلق نبود
- ۳ - عدم خلق سلاح نیرو های قزاق در فرصت مناسبی که پیش آمده بود ، اعتماد بیش از اندازه به نیرو های ژاندارمری و عدم سرعت لازم در تشکیل ارتش انقلابی و درهم شکستن سرو های ضد انقلاب
- ۴ - جدا بودن قیام از سایر جنبش های انقلابی ایران (کواکب که نماینده ای از طرف شیخ محمد خیابانی برای تماس با میرزا کوچک خان فرستاده شده بود ولی عمل دو جنبش آذربایجان و کواکب بطور مجزا از هم رشد کردند) .
- ۵ - محدود شدن قیام به تیریز و عدم گسترش سریع آن به سراسر آذربایجان
- ۶ - عدم همبستگی در مقابل نماینده ضد انقلاب .

قیام گلنل محمد تقی خان پسیان (در خراسان)

گلنل عضو فعال حزب دمکرات ایران بود . بر از خاتمه تحصیلات در اروپا به تهران آمد و با حزب همکاری میکرد و در فعالیت علیه انگلیس ها و حکومت ونوع الدوله شرکت نمود . پس از سقوط ونوع الدوله و روی کار آمدن مشیرالدوله به فرماندهی ژاندارمری خراسان منصوب گردید .

گودنای سید ضیا الدین و رضا خان و اقدامات عوامفریبانه حکومت سید ضیا الدین ، از جمله العا قرار داد ۱۹۱۹ و باز داشت عده ای از اشراف و مترجمین وابسته به انگلستان از آن جمله قوام السلطنه - که بدست خود گلنل انجام گرفته بود ، وی را امیدوار ساخت که دستگاه جدید می تواند منشا اصلاحی بشود . گلنل دارای افکار ضد استعماری و آزادخواهانه بود و خواهان قطع نفوذ انگلیس ها در سیاست خارجی و بر انداختن حکومت اشراف و تشکیل حکومت دمکراتیک بر مبنای قانون اساسی ، از نظر سیاست داخلی بود . اما وقایع بعد از روی کار آمدن قوام و تسلط رضا خان بر ارتش این امیدواری را از وی سلب کرد و او را به پیش گرفتن راه مقاومت مسلحانه برای رسیدن به هدف های دمکراتیک و ضد امپریالیستی سوق داد .

به منظور پشتیبانی از جنبش کمیته ای مرکب از نمایندگان طبقات مختلف در مشهد بنام " کمیته ملی " تشکیل شد که به فعالیت وسیع رفقی در ده و شهر دست زد و سر از گلنل نیز تا مدتی به فعالیت ادامه داد . اقدامات مهم " کمیته ملی " و گلنل عبارت بودند از : " بخشودگی بدهی های عقب افتاده دهقانان و معویاره ای از مالیاتها و بعضی دیگر دایرعت های فتوایی - سرو سامان دادن به وضع مالیه ، تعیین مالیات معین جنسی و نقدی برای مالکین و تشکیل " خزینه ملی " برای گمت به حوالت های جنبش از طریق اموال مصادره شده مالکان و کمک بعضی از نمایندگان بورژوازی ملی خراسان - انجام اقداماتی برای راه سازی بین شهرها و دهات - ایجاد یک بیمارستان یا کلک افسراد پزشکی و بزرگساز ژاندارمری و معالجه رایگان افراد ستمدیده - ایجاد مدارس و پرورشگاه - منع دخالت کسولگری انگلیس در کارهای ایالت "

در ضمن " کمیته ملی " با شعار اصلاحات ارضی دمکراتها به روستا رفت گرچه عملا در جریان قیام اقدامات ریشه ای در دهات انجام نگرفت ولی همان اقدامات سطحی اولیه نیز توانست پشتیبانی دهقانان را نسبت بقیام جلب کند . قوام السلطنه ، رضا خان با همکاری انگلیس ها موفق به ایجاد توصیه ای علیه گلنل شدند که در ۲۱ آوریل ۱۹۲۱ منجر به کشته شدن گلنل گردید . هر چند که تا مدتی بعد از غل گلنل " کمیته ملی " و دهقانان مسلح اطراف مشهد مبارزه را ادامه دادند ولی عملا با از بین رفتن گلنل این قیام دچار شکست شد .

طل شکست قیام کند را میتوان چنین خلاصه کرد :

- ۱ - ضعف تشکیلات حزب کمونیست و بودن رهبری در دست خرده بورژوازی انقلابی
- ۲ - ضعف نیروی قیام کنندگان و قدرت ارتجاع (بطور عمده مالکین وابسته به انگلیس در خراسان)
- ۳ - فروکش نهضت بطور کلی در سراسر ایران (شکست قیام خیابانی - شتت نیروهای انقلابی کیلان) و عدم ارتباط قیام ها با یکدیگر .

جنبش های انقلابی پس از انقلاب مشروطیت ، در واقع ادامه مبارزه خلق های ایران برای تحقق رادیکالترین آرمان های این انقلاب و عمیق تر کردن آن بود . در طول این مبارزات ، با نفوذ عقاید علمی مارکسیستی ، جنبش های انقلابی خواستار تغییرات عمیق تر اقتصادی و اجتماعی شدند و صفوف آنها را بیشتر و بیشتر کارگران و دهقانان پر کردند . بسط و توسعه جنبش های علمی انقلابی از یکسو و نفوذ و رشد عقاید و اسلوب کار مارکسیستی از سوی دیگر زمینه را برای ایجاد حزب کمونیست ایران بوجود آورد .

حزب کمونیست زائیده مبارزات و جنبش های آن زمان بود و پیروزی انقلاب کبیر اکثریت بلشویسم را بطور نهائی برای خلق های ستمدیده خاور و از آن جمله برای خلق های ایران به ارمغان آورد . ایجاد حزب کمونیست در چنین شرایطی به انقلاب ایران سیماهی کاملاً نوینی داد .

سوسیال دمکراسی انقلابی در ایران

انقلاب (۱۹۰۵ - ۱۹۰۷) در روسیه و ضربه ای که این انقلاب به رژیم تزاری وارد ساخت ، به رشد جنبش انقلابی ایران کمک کرد . رشد جنبش سوسیال دمکراسی در ایران نا موزون بود . این جنبش در آستانه انقلاب مشروطیت (۱۹۰۵ - ۱۹۱۱) بوجود آمد ، شگل گرفت و رشد کرد . سوسیال دمکرات ها فعالانه در این انقلاب شرکت کردند و علیه دربار که نماینده امپریالیست های روس و انگلیس بود فعالانه مبارزه کردند . افکار سوسیال دمکراسی انقلابی توسط کارگران ایرانی که در معادن نفت و مراکز صنعتی قفقاز کار میکردند ، روشن‌فکران ایرانی که در روسیه تزاری و اروپا تحصیل میکردند و سوسیال دمکرات های انقلابی روس در ایران بسط و توسعه یافت . طبق آمارهای دولت تزاری ، قبل از جنگ بین الملل اول در حدود ۱۰٪ مجموع کارگران مؤسسات ماورا قفقاز و ۵۰٪ کارگران نفت باکورا مسلمانان تشکیل میدادند و اکثریت آنها ایرانی بودند . عده زیادی از این کارگران بطور فطری در آن جا کار میکردند . تعداد کارگران ایرانی بیش از ۶۰ هزار نفر بود . کارگران در کلبه جنبش های کارگری آن نواحی شرکت فعال داشتند .

حزب اجتماعین عامیون ایران

در سال ۱۹۰۴ سوسیال دمکرات های باکو جمعیت خاصی بنام " همت " برای کار در میان کارگران ایران بوجود آوردند . این جمعیت که حلقه واسطه میان کارگران ، بخصوص کارگران ایرانی و سوسیال دمکرات های انقلابی بود بعداً (۱۹۰۴ - ۱۹۰۵) شالوده حزب سوسیال دمکرات ایران - " اجتماعین عامیون " را ریخت . در مراسم حزب " اجتماعین عامیون " که کمیته مرکزی آن در باکو بود ، خواست های زیر مطرح شدند :

" اول (جمع ملک و زمین باید در تحت اختیار آن کسی باشد که با رنج دست خود میگرداند نه استعانت عمله و فعله .

دوم (اربابان صنایع چه شاگرد و چه مزدور یا اشخاص فعله و عمله چه نوکر از قبیل میرزا و دفتر دار و سر رشته دارو غیره که از کسب بومیه نان خود را تحصیل میکنند ، باید در شب و روز بیشتر از هشت ساعت کار نکنند یعنی مجبور نباشند بیشتر کار کنند مگر به میل خودشان یا به طمع زیادی اجرت و اجرت بومیه آنها باید افزوده شود .

سوم (باید زندهای بیوه و اطفال بی پرستار یا پیر مردان که بواسطه سالخوردگی قادر بر کار کردن نیستند ، از طرف دولت پرستاری و مراعات شوند یعنی در حجره ایشان امانه برقرار شود .

چهارم (اشخاصی که از شدت فقر در خرابه ها و در زیر زمین های نضاک و منزل های متعفن مسکن نموده که مورت بعضی امراض مزمن اند و اقلین و غیره میگردند ، باید از جهت ایشان از طرف دولت منزل های ارزان ساخته شود و

مخان این منزل ها از جانب دولت باشد ، بعد به قیمت ارزان کرایه بدهند .
پنجم) از جهت اطفال یتیم و فقیر در هر شهر و قریه مکاتب و مدارس تأسیس شود .
ششم) مالیات دیوانی باید کم شود (عوارض) . باین ترتیب از اشخاصی که بی بضاعت و مفسدند نباید عوارض و مالیات
مواخذه شود مگر اشخاص دارنده که از قدر گذران سالیانه خود زیاد تر داشته باشند و هرچه از گذران بیشتر بمانند
مالیات باو تعلق خواهد گرفت ، به مناسبت مال از کم کم و از زیاد زیاد خواه نقد باشد یا جنس ، چه در شهرها و چه
دهات چنانچه شرح او خواهد آمد .

هفتم) تخفیف گمرک است . اشیائی که از خارجه می آید که فقرا محتاج باو هستند از قبیل قند و جای و نفت و غیره
باید از گمرک آنها کاست تا ارزان شود .

این فرقه آزادی طلب مقصودشان این است . آن کسانی که خون ملت می خورند از قبیل حکومت و سرتیپ و سرهنگ
و سایر صاحب منصب و تابعین حکومت مثل فرائض و غیره ، ملت بیچاره از دست این ستم داران آزادی بخشد . آری
ملت را چگونه باید خلاص کرد .

اول) باید از حکومت درخواست کرد آزادی مشروط را یعنی جماعت در کمال آزادی در یک جا جمع شده در کار خود
مصلحت نماید .

دوم) آزادی لسان یعنی جمعیت یا حکومت و دولت بتوانند گفتگو نمایند و هر چیزی را که مضر بحال ملت است رفع نمایند
سوم) آزادی مطبوعات یعنی کتاب ها و روزنامه ها که جماعت بتوانند به ذریعه روزنامهجات احتیاجات خودشان را نوشته
و منتشر نمایند از طرف دولت ممنوع نباشد .

چهارم) آزادی انفاق اربابان صنایع و حرفت در خصوص احتیاجات نسبت به صنعت خودشان اتفاق نموده هر چه
لازم باشد از دولت طلب نمایند چون که در هر کاری جمعیت اتفاق شد میتواند کاری از پیش ببرد نه این که یک نفر
یا دو نفر .

پنجم) آزادی مذهب یعنی از روی قانون شریعت مطهره هر کس بپسندد و مذهب که هست نباید او را مجبور کرد
که ترک مذهب خودش را بگوید و بدین دیگری گرویده شود مگر به میل خودش و حکومت هم مختار نباشد که کسی را
جبرا بدین دیگری دعوت نماید تا این که تمام ملل با یکدیگر برادر و برادر رفتار نمایند .

ششم) آزادی تعطیل یعنی عطله و مزدور هر گاه خواسته باشند متفقاً جمع شده محضر پیشرفت مطالب خود در خصوص
.....

مناطق شمالی ایران و بخصوص آذربایجان بعلت موقعیت جغرافیائی خاصی که داشت بیش از سایر استان های ایران
در معرض افکار سوسیال دمکراسی قرار گرفت . در تبریز انجمنی بنام " مرکز عبی " توسط علی مسیو ، حاجی علی دوا-
فروش و حاجی رسول صدقیانی و چند نفر دیگر بوجود آمد . آنها مراسم جمعیت اجتماعیون عامیون قفقاز را که نریمان
- اوف رهبری میکرد ، بزبان فارسی ترجمه کردند و دسته " مجاهدان " را پدید آوردند که عملی کار میکردند و در
انجمن تبریز بطور فعال شرکت داشتند . " مرکز عبی " رهبری این دسته را که در اداره انجمن تبریز ، فاطع ترکردن
آن در مقابل فشار دستگاه استبدادی محمد علیشاه و بالاخره سمت دادن به انقلابیون مشروطه تأثیر زیادی گذاشت ،
بعهدده داشت .

" مجاهدان " در واقع جمعیتی نوده ای بود که سوسیال دمکرات ها آن را رهبری میکردند . در دوره اول مشروطیت
یکانه حزب منشک سوسیال دمکرات - اجتماعیون عامیون بود و " مجاهد " ارکان مطبوعاتی آن در تبریز انتشار میافت.
در مشهد در سال ۱۹۰۵ دستور نامه ای بنام " دستور نامه " حزب سوسیال دمکرات ایران " تصویب شد . این دستور
- نامه در واقع برای تشکیل جمعیتی در آنجا و همسو کردن مبارزات طبقات مختلف که در انقلاب مشروطیت ضامفیع
مشترکی داشتند ، نوشته شده بود . ولی در سال ۱۹۰۷ مراسم و اساسنامه جدیدی که نسبت به دستور نامه قبلی
مترقی تر بود بنام " جمعیت مجاهدان " در مشهد تصویب میشود که از بسیاری جهات شبیه برنامه جمعیت " همت "
است . در این اساسنامه گفته میشود که کمیته مرکزی جمعیت مانند سابق در قفقاز است و جمعیت در تهران ، مشهد
اصفهان ، رشت و تفلیس دارای شعب میباشد . در عشق آباد نیز شعبه فزعی وجود داشت که توسط کمیته مشهد
اداره میشد . عدم یک مراسم واحد برای حزب " اجتماعیون عامیون " را باید در مواضع سیاسی مختلف رهبران
سازمان های آن دانست . اعضا " حزب در انقلاب مشروطیت فعالیت شایانی نمودند ولی حزب از لحاظ ایدئولوژیکی

و سیاسی وحدت یکپارچه نداشت . بزرگترین نفوذ را در سال های ۱۹۰۶ - ۱۹۰۷ کمیته باکو داشت که کمیته مرکزی محسوب میشد و با سازمان های خود در آذربایجان ، گیلان ، تهران و سایر نقاط ارتباط داشت . یکی از کسانی که در ایجاد سوسیال دمکراسی ایران نقش فعال داشته است حیدرخان عمو اوغلی است . او از اوائل ۱۹۰۱ در بین کارگران و ایرانیان مقیم باکو فعالیت میکرد ولی در اثر تعقیب پلیس آنجا را ترک کرده و در سال ۱۹۰۳ در تهران و سپس در مشهد به مدت ۱۱ ماه اقامت کرد . بعد از آن او به تهران برگشت و در آنجا حوزه ۷ نفری تشکیل داده و به فرقه اجتماعین عامیون روسیه اطلاع داد که فرقه " اجتماعین عامیون " در ایران را تشکیل داده است . این مقارن با زمانی است که سوسیال دمکرات های ایرانی در قفقاز نیز فعالیت خود را آغاز کرده بودند . واحد تهران با واحد های حزب در تبریز ، باکو و تفلیس ارتباط داشت . اعضا این واحد را بیشتر روشنفکران تشکیل میدادند . از جمله کسانی که عضو این واحد بودند نام ملک المتکلمین ، صور اسرافیل ، صادق طاهباز ، محمدعلی سخا ن تربیت ، سلیمان میرزا اسکندری ، علی اکبر دهخدا ، سید کمره تی ، اسداله خان کردستانی (نماینده مجلس) میرزا آقا (مدیر روزنامه عصر انقلاب) و غیره را میتوان نام برد . سلیمان میرزا اسکندری در سال ۱۹۰۹ حزب دمکرات ایران را تاسیس کرد .

حیدر پسر از شکست انقلاب ۱۹۰۵ باروبا سفر کرد و در ضمن همین سفرها است که وی فن ساختن بمب و استفاده از اسلحه را یاد گرفت . در سال ۱۹۰۷ مجدداً به ایران بازگشت و بطور فعالی در انقلاب مشروطیت شرکت نمود . او فرماندهی نیروهای انقلابی را در ناحیه خوی و ماکو بعهده داشت . در آنجا هنگ بین المللی مرکب از جوانان کرد آذربایجانی ، ارمنی ، آسوری ، کرجی و ترک تشکیل داده و آنها را رهبری کرد و نیروهای مسلح عشایری کُرد را در آن منطقه که علیه مشروطه خواهان بجنگ کشیده شده بودند شکست داد .

بطور کلی باید گفت که سوسیال دمکرات های ایرانی و قفقازی فعالیت بسیار ارزنده ای در پیشبرد انقلاب مشروطیت از خود نشان دادند . در پیامی که هنگام انقلاب باصا " حزب سوسیال دمکرات ایران " خطاب به مردم کشور صادر شد ، گفته میشود که :

" سوسیال دمکراسی ایران بود که مشروطیت را گرفت ، دفاع تبریز را سازمان داد و در آن هنگام که استبداد خود را در همه جا پیروزمند میدانست و در صفوف آزادی خواهان ایران یأس و نا امیدیه حکمفرما بود لشکرکشی بتهران را تهیه دید " این پیام مربوط بزمانی است که دخالت نیروهای اجنبی خطر جدی برای سرنوشت انقلاب و استقلال کشور فراهم ساخته بود . حزب سوسیال دمکرات " مردم صادق و با شرافت را دعوت میکند که زیر پرچم وی گرد آیند ، حکومت ضغفور را سرنگون کنند و کشور را از ستم خارجی که میتواند آخرین آثار آزادی را ، که با آن همه مشقت بدست آمده از بین ببرد ، نجات دهند ."

عده ای از روشنفکران انقلابی در داخل و خارج از جمله فعالین سوسیال دمکرات بودند و خدمات گرانبهای انجام دادند . از فعالین این گروه میتوان میرزا جعفر ناطق حسین زاده ، عظیم عظیم زاده ، میرزا اسداله غفار زاده را نام برد . عده ای از آنان از جمله میرزا جعفر ناطق حسین زاده در خوی و عظیم عظیم زاده در زنجان در جریان انقلاب مشروطیت بدر آویخته شدند .

میرزا اسداله غفار زاده یکی از فعالین جنبش سوسیال دمکراسی ایران بود و چنانچه بعداً خواهیم دید از اعضا و یانین فعال حزب عدالت و سپس حزب کومنیست " گردید .

همانطور که قبلاً ذکر شد فعالیت سوسیال دمکرات ها در آذربایجان بسیار زیاد بود . بزخی اسناد مهم درباره فعالیت آنها که نمودار درجه و رشد آگاهی ایشان است و از آرشیو شخصی پلخانف بدست آمده اند ، عبارتند از :

صورت جلسه شماره یک مورخه ۱۶ اکتبر ۱۹۰۸ سی نفر از سوسیال دمکرات های تبریز ، نامه ای به امضا واسواز تبریز به پلخانف مورخه ۱۹ نوامبر ۱۹۰۸ ، نامه مورخه ۳ دسامبر ۱۹۰۸ خطاب به رجال جنبش سوسیال دمکرات اروپا که از طرف بخشی از این گروه به امضا تیکران دروینی ارسال شده است ، نامه ای به امضا چلنگریان از تبریز بنام پلخانسف مورخه ۱۰ دسامبر ۱۹۰۸ .

صورت جلسه مورخه ۱۶ اکتبر ۱۹۰۸ حاکی است که در این جلسه که صدر آن سدراک اول و منشی آن واسو بوده است پیشنهاد آرشادیر و واسو دائر بلزوم تشکیل گروه مستقل سوسیال دمکرات و پیشنهاد مخالف واصله از طرف ورام و سدراک دوم دائر به صلاح نبودن فعالیت صرفاً سوسیال دمکرات بعد از که گذارده شده است . طرفداران پیشنهاد اول استدلال

میکردند که ایران وارد مرحله تکامل سرمایه داری شده، در کشور نطفه های از صناعت دیده میشود امکان آن پیدا شده که بین پرولتاریا فعالیت شود، در صورت عدم فعالیت ممکن است بورژوازی از پرولتاریا بنبغ خود استفاده کند. همچنان که در انقلاب ۱۲۸۹ فرانسه و سپس در انقلاب های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ دیده شد. " امروز هم در ایران مبارزه فعال را مردم، یعنی در درجه اول عناصر فاعل مالکیت انجام میدهند، پشتیبانی مطلق از شعارهای بورژوازی در حقیقت بمعنای دفاع از این طبقه و جلوگیری از رشد انقلاب حواهد بود، سوسیالیست ها نمی توانند با نمایندگان دمکراسی بورژوازی آمیخته شوند زیرا: " ۱) سوسیالیست و دمکرات عادی دارای دو جهان بینی مختلف اند، ۲) دمکراتیسم یک نفر سوسیالیست با دمکراتیسم یک دمکرات عادی از لحاظ پیگیری خود متفاوت است، ۳) سوسیالیست اگر متکی به نقطه نظر پرولتاریا باشد با گامی بیشتری میتواند در انقلاب بورژوازی شرکت کند. لذا پیشنهاد میکنند: " گروه سوسیال دمکرات خالص تشکیل شود، روشنفکران و کارگران آگاه و فعال تر در ایران برای اجرای مبارزه طبقاتی از راه تبلیغ و تهییج تشکیل و توده های کارگری بدان جلب شوند. "

مخالفتین معتقد بودند که در ایران هنوز شرائط عینی و ذهنی برای متشکل و متحد ساختن پرولتاریا نرسیده است، پرولتاریای جدید بوجود نیامده و لذا زمینه ای برای کار سوسیال دمکراسی " خالص" موجود نیست. آنها پیشنهاد میکردند که فعلا صلاح در آن است که از " فعالیت سوسیال دمکراتیک خالص دست برداشته، بصوفی دمکراسی داخل شده، آنرا از عناصر مرتجع پاک کرده، به شکل آن کمک نموده و البته بمثابة رادیکال ترین عناصر در آن فعالیت نمود. آنها معتقد بودند که این یک مسئله اصولی نیست بلکه " مصلحت سیاسی و تدبیر تاکتیکی" است.

در این جلسه پیشنهاد اول با اکثریت ۲۸ رأی در مقابل ۲ رأی پذیرفته میشود. ولی مسائل مورد اختلاف بگلی حمل و فصل نمیشود. بعضی از سوسیال دمکرات ها به کائوتسکی و پلخانف مراجعه میکنند. کائوتسکی در نامه خود علیسه تشکیل فعالیت سوسیال دمکراسی در ایران اظهار عقیده میکند و میگوید سوسیالیست ها فقط باید در مبارزه دمکراتیک عمومی توده ها شرکت جویند زیرا رشد اقتصادی کشور هنوز پرولتاریای صنعتی جدید در ایران بوجود نیاورده است.

و اسودر نامه مورخه ۱۹ نوامبر ۱۹۰۸ به پلخانف صحت نظریه کائوتسکی را مورد تردید قرار میدهد. او مینویسد: " لیکن در ایران پرولتاریا یعنی اشخاصی که فاقد ابزار کار بوده نیروی کار و دانش خود را بفار فرمانای می فروشند وجود دارد. در این صورت آیا سوسیال دمکرات ها حق دارند از متشکل کردن کارگران و مبارزه در راه ازدیاد دستمزدها آنان خود داری کنند؟ " او در این نامه از پلخانف ضمنا سؤال کرده است: آیا صلاح است بنبغ آزادی بازرگانی یعنی علیه سیاست کمکی تبلیغ شود؟ خود او چنین سیاستی را مضر بحال " ایجاد پرولتاریای صنعتی" در ایران دانسته است. او سؤال میکند که: آیا سوسیال دمکرات ها باید در مبارزه علیه سرمایه خارجی شرکت کنند و چه وقت چنین مبارزه ای ارتجاعی است و چه وقت ارتجاعی نیست؟ و نیز: آیا سوسیال دمکرات ها باید نیروی شهرنایسی توده ای (ملیت) تشکیل دهند یا نه؟ خود او چنین نیروی را صلاح میدانسته است.

در این نامه اطلاعاتی درباره فعالیت سوسیال دمکرات های تبریز داده میشود. او مینویسد سوسیال دمکرات ها در تبریز " نفوذ عظیمی" دارند و در همه مسائل به آنها مراجعه میشود.

واسو مینویسد که در تاریخ ۲۸ اکتبر ۱۹۰۸ در سه کارخانه حرم سازی تبریز که مجموعا دارای ۱۵۰ نفر کارگر بودند تحت رهبری سوسیال دمکرات ها اعتصاب شد. در تاریخ ۳۱ اکتبر این اعتصاب بنبغ کارگران پایان یافت. مرد آنها اضافه شد و کار فرما قبول کرد که کارگران اعتصابی را احرار نماید.

او همچنین درباره کمبود کار با معلومات سیاسی مینویسد: " در میان آمدگان تنها ۴ نفر و در میان محلی ها تنها دو نفر قادر وجود دارند که بتوانند از پرنسیپ های سوسیال دمکراسی دفاع نمایند"

چلنگریان نیز در نامه خود به پلخانف مینویسد که سوسیال دمکرات های تبریز " گروه کوچکی از روشنفکران هستند که تبلیغ ایده های مارکسیسم را هدف حویتر قرار داده اند. این روشنفکران در روسیه تحصیل کرده بودند.

بدین ترتیب میتوان رشد سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی سوسیال دمکرات های تبریز را مشاهده کرد. برای اکثریت آنها روشن بود که باید بر اساس نقطه نظر های پرولتاریا مستقل در جنبش انقلابی شرکت کرد. آنها این تروریستی را رد میکردند که چون نیروهای مولده در کشور رشد نکرده اند، نمی توان سازمان سیاسی پرولتری بوجود آورد.

دیگران که آنها با این تروریستی مخالفت داشتند که کویا امبرالیسم، مناسبات سرمایه داری در کشور عقب افتاده وارد میکند و بنا بر این مترقی است و نباید با آن مبارزه کرد. اینها دست آوردهای مهمی در جنبش سوسیال دمکراتیک

ایران است که شایسته توجه میباید .

حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه نیز با فرستادن عده ای از انقلابیون بایران کمک برجسته ای بانقلاب مشروطیت نمودند . از جمله کسانی که بایران فرستاده شدند رجل سیاسی و انقلابی مشهور ک . ک . اورژنیکیدزه بود که در پایتیز سال ۱۹۰۹ بایران آمد و قریب يك سال یعنی تا نوامبر ۱۹۱۰ بقواصلی در ایران بسر برد . گروه سوسیال دمکرات های رشت بلكه او برای اولین بار دست بترجمه "مانیفست حزب کمونیست" زدند . این ترجمه بانجام نرسید . در رشت کلبی بنام کلوب انترناسیونال تشکیل شد و اورژنیکیدزه سخنرانی هایی درباره انقلاب ۱۹۰۵ روسیه ، درباره اشتراک منافع خلق های ایران ، ماورا قفقاز و روسیه ، درباره مبارزه کارگران و روستائیان ایران ، صادره املک فتودال ها و غیره ایراد کرد . او بهمراهی انقلابی مشهور آذربایجان شهیدی عزیز بگف بعضویت حزب سوسیال دمکرات ایبران برگزیده شد .

سوسیال دمکرات های انقلابی روسیه بطور عمده پس از بتوپ بستن مجلس در سال ۱۹۰۸ توسط لیاخف قزاق روس به ایران آمدند . آنها علاوه بر کمک مستقیم از طریق چاپ مطبوعات (در مطابع مخفی باکو و باطوم) و ارسال اسلحه و تهیه مطبعه بانقلابیون ایران کمک میکردند .

در سال ۱۹۰۹ حزب دمکرات ایران تشکیل شد . سلیمان میرزا اسکندری از بنیان این حزب بود ، او خود قبلا عضو حزب سوسیال دمکرات بود . در برنامه این حزب مسائل زیر مطرح شدند : ایجاد ارتش ملی از طریق نظام وظیفه ، تفکیک سیاست از مذهب ، قانون منع احتکار ، برقراری تعلیمات اجباری و تقسیم املک بین دهقانان و ایجاد بانک کشاورزی . این برنامه در واقع نشان دهنده خواست های بورژوازی ملی و خرده بورژوازی بود . حزب دمکرات در مدت زمان کوتاهی سازمان خود را در نقاط عمده کشور گسترش داد و توانست ۲۸ نفر نماینده در دوره دوم قانون گذاری به مجلس بفرستد . سلیمان میرزا و شیخ محمد خیابانی از جمله نمایندگان این حزب در مجلس بودند .

روزنامه " ایران نو" ارگان حزب دمکرات بود . بعلت این که بعضی از نویسندگان " ایران نو" با مارکسیسم آشنائی داشتند لذا مقالات جالبی در آن نوشته میشد . در شماره ۱۶ مورخه ۹ نوامبر ۱۹۱۰ این روزنامه ، درباره بنیان سوسیالیسم تخیلی " سن سیمون " و " اوون" و بنیان گذاران سوسیالیسم علمی مارکس و انگلس صحبت کرده و درباره شخصیت مارکس و عقاید علمی او و اهمیت کتاب سرمایه نظر میدهد .

در مقاله دیگری از ضرورت انقلاب اجتماعی سخن میگردد و جمله مشهور مارکس را که " انقلاب قایله" هیئت های اجتماعیه است " خاطرنشان میسازد . از " مانیفست حزب کمونیست " از " انتقادی از اقتصاد سیاسی " و از نامه مشهور انگلس به اشتراکبورگ نقل قول میآورد . در مقاله دیگری از " ترور " و درک ایده آلیستی و سوبژکتیویستی انتقاد میکند و بالاخره در شماره دیگری نشان میدهد که آموزن ماتریالیسم تاریخی بهیچوجه نقش افکار پیشرو و مترقی را ناسده نکرده تاثیر عوامل ذهنی را انکار نمیکند .

در این روزنامه از تلفیق اندیشه های مارکسیستی به اوضاع مشخص جامعه صحبت شده و لزوم جلب توده های وسیع روستائی بویژه ایلات و عشایر را به جنبش انقلابی تأکید میکند و برای تأیید این موضوع از کارل لیبکشت نقل و قول میآورد که " ... در اروپا هیچ انقلابی جز بدمد و معاونت دهائی سر نمیگیرد " . نویسندگان این مقالات تحت تأثیر سوسیالیست های اروپا بودند .

در اواخر آبانویه ۱۹۱۰ دو ماه بعد از افتتاح مجلس دوم " انشاه نامه ای " در تهران انتشار یافت که از طرف مرکز فرقه اجتماعیون عامیون منتشر شد . در این بیانیه گفته میشود : " ... در این موقع که بروفق آمل نوع خواهان ، خدمت اجتماعیون حسن نتیجه داده ، بساط عدالت و مشروطیت در ایران گسترده شده ، متأسفانه بعضی اشخاص بناسیبت (وابستگی) به این فرقه خود را عزیز بی جهت قرار داده پیروی اصول کیف مایشا شده بنای پارٹی بازی را گذاشته اند ! با این که در این بحران مملکت تشکیل پارٹی و اجرای مقاصد خود پرستی نهایت مضرت را دارد لهذا از طرف مرکز فرقه مقدس عجالتا دستجات اجتماعیون عامیون فرقه مجاهد از تهران و سایر بلاد ایران توقیف و تجدید شعبات آنیه را به انتخاب اشخاص لایق نوع پرستی فرض به بعدا موکول نمودیم "

گرچه احتیاج به مطالعه بیشتری است ولی این بیانیه نشان میدهد شعبات اجتماعیون عامیون که بنام مجاهد فعالیت میکردند و سازمان هایی توده ای بودند که در انقلاب مشروطیت فعالیت میکردند ، پس از پایان یافتن انقلاب مشروطیت بعلت وضع ناهمگونی که داشتند از طرف مرکز فرقه منحل میشوند .

در ماه مه سال ۱۹۱۰ در شهرهای زوریخ، باک و ژنو پاریس کفرانس‌های توسط سوسیال دمکرات‌های مهاجر روس تشکیل می‌شود که طبق خبر روزنامه "ایران نو" یکی از سوسیال دمکرات‌های روسیه بنا به استعاره "تريا" که در انقلاب مشروطیت شرکت جسته بود سخنرانی میکند و قطعنامه‌ای بر پایه گزارشی او درباره وضعیت ایران در ۲۳ ماه مه در پاریس تصویب میشود و نسبت به سیاست دول امپریالیستی روسیه تزاری و انگلستان در ایران اعتراض میشود.

لنین اصرار می‌ورزد که متن گزارش "تريا" درباره ایران چاپ و منتشر شود. عنوان آن "سوسیال دمکرات‌های قفقاز در انقلاب ایران" بود.

در ۱۶ اوت ۱۹۱۱ بیانیه‌ای در تهران بنام سبت‌رود محمد علی‌شاه مخلوع به ایران از طرف "فرقه اجتماعيون عاميون ایران در قفقاز" به سوسیالیسم بین‌المللی تحت عنوان "استمداد از کارگران (بین‌المللی)" انتشار یافته و مخابره میشود. در این بیانیه بعد از ذکر حصلت‌ها در انسانی مداخلات امپراطوری‌های روس و انگلیس گفته میشود: "امروز ایران جوان در مقابل یک زمره یغماگران آزادی بین‌المللی و دسته پیش‌قدم فنا و اضمحلال بشریت واقع است و این دزدان راه آزادی ملل هیچگاه عواخواه استقلال و حریت وطن بی‌آید" ما نیوده‌اند.

"ما عواخواهان استقلال و تعامت ملکیه ملت ایران، ما دشمنان پر جوش و خروش دزدان غارتگر منظم بین‌المللی را واجب است که برای پیروزی یافتن در این کشمکش و مبارزه حیاتی سعی و کوشش‌انگدی را در نظر نگیریم! عجبا، اگر در این روزگاران عم‌آور و ایام محن‌زا برای کامیاب شدن بمقصود از کارگران اجتماعيون بین‌المللی استمداد نجویم از چه عناصری باید استعانت کنیم؟"

فقد صند کارگران دستدار صادی و صمیعی تمام ملک مقهوره و حریت‌های که آماج سهام خطرات و ممالک میشود طرفدار اخوت بین‌المللی و دشمن پر خطر یغماگری اصول سرمایه‌داری در این خاک صرف حساب است! ... زنده باد استقلال و اخوت ملل! زنده باد اجتماعيون بین‌المللی! "فرقه اجتماعيون عاميون ایران در قفقاز"

این اعلامیه بخوبی نشان میدهد که نسبت سال‌های اول فعالیت خود فرقه اجتماعيون عاميون ایران رشد کرده و مسائل را عمیق‌تر مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار میدهد. توجه به سیستم غارتگری منظم بین‌المللی، توجه به طبقه کارگران بعنوان دستار صادی و صمیعی ملل مقهوره و دشمن پر خطر یغماگری اصول سرمایه‌داری و بالاخره طرفداری از اخوت بین‌المللی از جمله نکات برجسته این بیانیه است. این بیانیه در ۱۴ سپتامبر ۱۹۱۱ بر روزنامه "سوسیال دمکرات‌کارگان مرکزی حزب بلشویک روسیه فرستاده شده و چاپ میشود.

در سال ۱۹۱۲ حزب سوسیال دمکرات کارگری روس (حزب بلشویک) کفرانس ششم خود را در بریاک تشکیل داد. حیدر خان عمو اولی بوسیله اوزر نیخیدزه و دو نفر دیگر اوضاع ایران را به لنین اطلاع میدهد و قطعنامه‌ای در ساراه "حمله حکومت تزاری بایران" صادر شده و از مبارزه سوسیال دمکرات‌های ایران پشتیبانی شد. ولادیمیر ایلیچ لنین در این کفرانس قطعنامه‌ای در این باره پیشنهاد کرد:

"حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه علیه سیاست غارتگرانه دارو دسته تزار که مصمم به خفه کردن آزادی خلق ایران شده و در این مورد از هیچگونه عمل و جنبانه و زدیانه‌های خود داری نمیکند اعتراض می‌نماید. کفرانس تأیید میکند که ائتلاف دولت روسیه با دولت انگلستان که به انحای مختلف از جانب لیبرال‌های روس تعریف و تمجید و پشتیبانی میشود بیشتر از هر چیز علیه جنبش انقلابی دمکراسی آسیا متوجه است و این ائتلاف دولت لیبرال انگلستان را تریک و جنبی کریه‌های خونین تزارسم میشد.

کفرانس همدردی کامل خود را نسبت به مبارزه خلق و بویزه مبارزه حزب سوسیال دمکرات ایران که در مبارزه با زورگویان تزاری این قدر قربانی داده است اعلان میدارد."

پس از انقلاب مشروطیت دولت‌های امپریالیستی روسیه و انگلستان علناً در امور ایران دخالت کرده و خفقان شدیدی بوجود آوردند و تعداد زیادی از اعضا حزب سوسیال دمکرات توسط قزاقان روسی و داخلی از بی‌رفتنند مثلاً در تبریز بیش از ۹۰٪ اعضا "مرکز عیسی" بوسیله قزاقان روسی از میان برداشته شدند. فعالیت سوسیال دمکرات‌ها در داخل کشور ضعیف شد. در حالیکه در خارج ایران و خصوصاً در منطقه قفقاز سوسیال دمکرات‌ها فعالیت خود ادامه دادند.

حیدر عمو اولی پس از شروع جنبش بین‌المللی اول بایران بازگشت (۱۹۱۵) و در نهضت ملیون مهاجرین زاندارمری که در آن زمان رز مرفی بازی میکرد و در رف مرتزقاومت و مبارزه علیه استعمارگران روسیه تزاری و انگلستان تشکیل داده بودند شرکت فعال نمود. در جریان این جنگ‌ها حیدر خان دستگیر شد ولی توانست از زندان فرار کند.

ولی با ورود ارتش بیگانگان بایران شرایط جدیدی بوجود آمد، هسته های مقاومت در نقاط مختلف ایران علیه نیروهای تزاری و انگلستان تشکیل شد و بار دیگر مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی اوج گرفت و سوسیال دمکراسی ایران نیز رشد جدیدی کرد.

بطور کلی باید گفت که جنبش سوسیال دمکراسی در ایران از ابتدا (۱۹۰۴ - ۱۹۰۵) تحت تأثیر جنبش سوسیال - دمکراسی روسیه قرار گرفت. ولی شرایط سیاسی اقتصادی و اجتماعی عقب مانده ایران، ضعف کمی پرولتاریا و عدم تشکل و آگاهی سیاسی او باعث شد که این جنبش در ابتدا، بصورت جنبشی دمکراتیک ظاهر نماید ولی جنبش سوسیالیستی آن بتدریج طی مبارزات ۱۰ - ۱۵ ساله اثر توانست رشد کند.

این جنبش بطور عمده توسط کارگران ایرانی که در مناطق صنعتی قفقاز کار میکردند، توسط روشنفکرانی که در روسیه تزاری و اروپا تحصیل میکردند و نیز بکمک سوسیال دمکرات های انقلابی روس، در ایران بوجود آمد.

از خصوصیات این جنبش این بود که در جریان انقلاب مشروطیت بوجود آمد و با شرکت در انقلاب رشد کرد و مشخص تر شد. سوسیال دمکراسی ایران در چارچوب یک حزب متشکل تا به آخر فعالیت نکرد. در ابتدا حزب "اجتماعیون عامیون" که در قفقاز تشکیل شده بود و در نقاط مختلف ایران بخصوص در مناطق شمالی فعالیت و سازماندهی میکرد

رهبری جنبش را بعهده داشت ولی شعب مختلف آن مراومه و اساسنامه واحدی نداشتند. جمعیت های مجاهدین که در تبریز و مشهد و سایر نقاط شمالی فعالیت میکردند، جمعیت های توده ای بودند که برای پیشبرد امر انقلاب مشروطیت یعنی تحت شعارهای دمکراتیک و زیر رهبری سوسیال دمکرات ها بفعالیت مشغول بودند. جنبش سوسیال دمکراسی بتدریج در سه جهت رشد کرد:

۱ - عده ای از سوسیال دمکرات ها که مرکز ثقل آنها بطور عمده در بین کارگران ایرانی در قفقاز بود و با سوسیال - دمکرات های انقلابی روسیه تماس نزدیک داشتند و به جهت گیری سیاسی جنبش اهمیت میدادند. آنها کوشش میکردند انقلاب مشروطیت را عمیق تر کرده عناصر سازشکار را از جنبش دور نمایند. آنها بعد از پایان انقلاب مشروطیت بمبارزه خود علیه دخالت های امپریالیست های انگلیس و روس ادامه دادند. حیدر عموافلی و اسداله غفارزاده از جمله سوسیال دمکرات ها بودند که بعد ها با سرنگون شدن تزاریم در روسیه در فوریه ۱۹۱۷ حزب عدالت را تشکیل دادند و بدین طریق پایه حزب طبقه کارگر ایران، حزب کمونیست را ریختند.

۲ - گروه های کوچک دیگری از جمله گروه سوسیال دمکرات در تبریز که در سال های ۱۹۰۸ فعالیت میکردند و خود را مارکسیست میدانستند و با پلخانیف و داتونسکی ارتباط داشتند و بعضی از آنها نیز توانستند با حزب سوسیال دمکرات کارگری (بلشویک) روس تماس هایی برقرار کنند ولی فعالیت آنها در مراحل بعدی چشم نمی خورد. دایره فعالیت آنها محدود بتبریز بود. کسانی نیز در روزنامه "ایران نو" ارگان حزب دمکرات مقلاتی راجع به مارکسیسم مینوشتند که تحت تأثیر سوسیالیست های اروپائی بودند ولی فعالیت سازمانی آنها روشن نیست.

۳ - دسته سوم را کسانی تشکیل میدادند که وابسته به بورژوازی ملی و خرده بورژوازی ایران بودند. فعالین این افراد که در جمعیت های مجاهدان وابسته بحزب "اجتماعیون عامیون" بودند، بعد از انقلاب مشروطیت با سایر عناصر دمکرات در حزب دمکرات ایران که در سال ۱۹۰۹ تأسیس شد بفعالیت پرداختند. خواست های آنها از خواست های دمکراتیک تجاوز نکرد.

بنا بر این دوران ۱۰ - ۱۵ ساله فعالیت های جنبش سوسیال دمکراسی را در ایران باید چنین خلاصه کرد: بسط شعارهای دمکراتیک - مراحل اولی نفوذ سوسیالیسم علمی و بالاخره تلفیق دو جنبش دمکراتیک و سوسیالیستی بسا ایجاد حزب عدالت.

حزب عدالت

چنانچه دیدیم نفوذ اندیشه های مارکسیستی در بین روشنفکران و زحمتکشان ایران و ایجاد تشکل های سیاسی از اوائل سال های قرن بیستم شروع شد و در جریان مبارزه خلق های ایران برای رهائی ملی رشد و توسعه یافت.

اشغال ایران توسط نیروهای امپریالیستی در جنگ اول جهانی، تشدید تضاد خلق، امپریالیسم و مرتجعین داخلی، رشد جنبش های ملی و وجود نداشتن ستاد سیاسی واقعا انقلابی که میتواند مبارزات مردم را رهبری کند، شرایطی بودند که تشکیل یک حزب سیاسی انقلابی را که بای در عمل گذارد و توده های مردم را رهبری نماید ضروری می نمود.

در سال ۱۹۱۶ عناصر پیشرو انقلابی حزب " اجتماعيون عاميون " ایران با بریدن از آن حزب ، دست به سازماندهی نوینی زدند و بدین ترتیب حزب عدالت بوجود آمد . در بنیان گذاری حزب عدالت سوسیال دمکرات های انقلابی قدیمی شرکت داشتند ، از آن جمله است اسداله غفارزاده اردبیلی یکی از شرکت کنندگان فعال در اردن " اسپکرای " لنینی از راه تبریز و اردبیل به باکو .

حزب عدالت که بعد از تشکیل قادر شد در بین کارگران ایرانی صنایع نفت باکو تشکیلات بوجود آورد و سمت گیری صحیح انقلابی توانست رشد دهنده " جنبش سوسیال دمکراسی انقلابی میهن ما " گردد .

حزب عدالت در نقاط مختلفی از جمله تهران ، تبریز ، رشت ، مشهد ، انزلی ، آستارا ، گرگان ، قوچان ، اردبیل و زنجان دارای تشکیلات بوده و فعالیت میکرد ولی بطور عمده از اوایل تشکیل شدنش تا آزاد شدن آذربایجان (شوروی) فعالیت آن در بین کارگران ایرانی صنایع نفت باکو و در بین مهاجران ایرانی (کارگران ضلعی) در باکو ، نظیس ، عشق آباد ، تاشکند ، قزاقستان و ترکستان متمرکز بود . در جنبه " انقلاب روسیه " دارای ۶۰۰۰ نفر عضو بود . در آوریل ۱۹۱۸ حزب تصمیم به اشغال کسولگری ایران در باکو گرفت و به آن حمله کرد . دو ماه بعد مجدداً به کسولگری حمله کرد و آنرا اشغال نمود و کسول ایران " محمد سعید " را مجبور به ترک آنجا نمود .

عده ای از رهبران حزب عدالت در سال ۱۹۱۸ این افراد بودند : اسداله غفارزاده ، جعفرزاده ، میر جعفر (پیشه وری) ، ۴ برادران آتایف ، حسن نیک بین و حیدر عمو اولی .

بفاصله چند روز بعد از اشغال کسولگری ایران ، حزب کمیته ای به رهبری جعفرزاده برای ملاقات و مذاکره با لچک خان روانه ایران نمود ولی جعفرزاده رهبر کمیته در سر راه خود به انزلی در آستارا مورد سوء قصد قرار گرفت و شسته شده پس از کشته شدن جعفرزاده ، میر جعفر (پیشه وری) رهبری حزب را بدست گرفت .

" بیروق عدالت " روزنامه ارگان حزب سمت تبلیغاتی خود را متوجه کارگران و همچنین انقلابیون صدر مشروطیت میگرد . با تجاوز عثمانی ها در سال ۱۹۱۲ قدرت حزب ضعیف شد ولی در اواخر جنگ و تخلیه ترک ها حزب فعالیت خود را با نشر مجله ای بنام " حریت " (دو هفته یکبار) بزبان های آذری و پارسی آغاز نمود . این نشریه اتحاد کارگران ، کمک بقرا و اتحاد با کارگران جهان و مخالفت با رژیم سلطنتی ، روحانیون و اشراف متنفذ را تبلیغ میکرد .

حزب عدالت در فعالیت انقلابی گیلان شرکت نمود . بطور کلی امیل در مورد انقلاب ایران در کتاب " انگلیس ها در ایران " صفحه ۵۳ می نویسد : " از ه هزار سر باز دائمی که در اوج جنبش نیروهای نظامی (ارتش) جنبش را تشکیل میدادند بیش از ۶۰۰ نفر بلشویک های ایران متعلق به حزب انقلابی عدالت بودند " . در ۱۹۱۹ حیدر عمو - اولی از طرف حزب عدالت و به دعوت لنین در کوه " بین الملک سوم " در پتروگراد شرکت نمود و بعداً بعنوان هیئت نمایندگی ایران و هیئت اجرایی " لنین انتخاب شد " .

حزب در دوران فعالیت خود نوشتار زیادی برای تشکیل ارتش سرخ در ایران نمود . حیدر خان در نطق خود در میننگ بین الملک کارگران پتروگراد بناسبت تشکیل بین الملک کمونیستی در این مورد گفت " . . . رفقای عزیز ما موفق شدیم تا کون ۱۳۸۰۰ نفر ایرانی را در صفوف ارتش سرخ متشکل کنیم " . . . مدارک دیگری در این مورد وجود دارد که می گوید " ۱۵ فوریه ۱۹۲۰ در تاشکند در مسجد ایرانیان میننگ رنجبران ایرانی برپا گردید - ۲۰۰ نفر از کارگران ایرانی حضور داشتند . میننگ را نماینده " کمیته " مرکزی اشتراکیون (عدالت) علی خان زاده کشود . سپهر رفیق مصطفی صبحی از سیاست استیلارانه " متنفذین در ایران و در تمام شرق بیانات و توضیحات داد همچنین رفیقان سلطان زاده و فتح اله زاده درباره اقتصاد ایران نطقهایی کردند . در آخر از طرف مجلس قرانامه صادر و قبول شد بعداً به پیشنهاد یک نفر از رفیقان قرار گذاشته شد برای فرستادن بایران یک اردوی سرخ از ایرانیان تشکیل یابد . در همان مجلس ۲۰۰ نفر یعنی همه حاضرین به اردوی سرخ نام نویسی کردند " . (نقل از مجله " هفتگی شعله " انقلاب چاپ سمرقند بزبان فارسی شماره ۳۵ سال دوم مورخ ۲۱ مارس ۱۹۲۰)

حزب عدالت شالوده حزب کمونیست ایران است

در آوریل ۱۹۲۰ دومین کفرانس سازمان های حزب عدالت در عشق آباد تشکیل گردید . در این کفرانس که به همت حیدر عمو اولی و حسن نیک بین تشکیل شده بود اکثر سازمان های حزب عدالت شرکت داشتند و دستجات متفرق حزب با هم متحد شدند . در این کفرانس حیدر عمو اولی گزارشی درباره اوضاع جاری ایران داد که حاوی توضیح سیاست کشورهای امپریالیستی در خاور بود و به نژهای حیدر عمو اولی معروف گشت .

از آنجائی که بسیاری از مسائل سازمانی در این کنگرس حل نشده باقی ماند و حزب فاقد برنامه و اساسنامه بسود کنگرس تصمیم گرفت کنگره حزب را فراخواند . دستور کار کنگره را بشکل زیر معین کرد :

- ۱ - تعیین خط مشی تاکتیکی حزب در جنبش رهایی بخش ملی ایران
 - ۲ - روش حزب نسبت به کوچک خان
 - ۳ - تصویب برنامه و اساسنامه حزب
 - ۴ - انتخاب کمیته مرکزی حزب
- این کنگره در ۲۲ ژوئن ۱۹۲۰ در بندر انزلی (بندر پهلوی) تشکیل شد . در این کنگره حزب عدالت نام خود را به حزب کمونیست ایران " عدالت " تغییر داد که به مرور به " حزب کمونیست ایران " بدل شد و بجای ارکان های سابق حزب عدالت ارکان جدیدی بنام " کمونیست " دایر کردید و بدین وسیله دوره جدیدی از فعالیت کمونیست های ایران آغاز کردید .

حزب کمونیست

مبارزات بورژوازی ملی در گذشته بحوسی نشان داده بود که بورژوازی ملی ایران قادر نیست دو توه را که یکی امپریالیسم و دیگری فتوالیسم است از کرده خلو های استعدادده ایران بر دارد . شکست خرده بورژوازی نیز که تحت شعارهای دموکراتیک در انقلاب شرکت کرد ، همه حاکم بر آن است که از این تاریخ بپسند این دیگر فقط طبقه کارگر ایران توسط حزب پیش آهنگ کمونیستی آنست که میتواند مبارزات انقلابی توده های وسیع خلق را بسوی پیروزی نهائی علیه امپریالیسم و فتوالیسم رهنمون کرد . جنبش انقلابی توده های خلق راپه ای بود که انقلابی های حقیقی را طی زمانی نسبتا طولانی در دامان خود پرورش داد بود ، انقلابیونی که با پیشرفت جنبش و فراز و نشیب های آن آبدیده شده و بتدریج با دستیابی به تئوری انقلابی پیرواناریا ، تجربیات خود را جمع بندی نموده و بر موز مبارزات گوناگون توده ای واقف گشته بودند . سرانجام نیز بیکسیرترین ، فداکارترین و آبدیده ترین این مبارزان انقلابی که بسلاح مارکسیستی - لنینیستی مبارزه مجهز بودند ، حزب کمونیست ایران را بنیان نهادند .

کنگره سرنا سری حزب عدالت در ۳۰ خرداد ۱۲۹۹ (۲۲ ژوئن ۱۹۲۰) در بندر انزلی تشکیل شد و در این کنگره نام حزب عدالت به حزب کمونیست ایران بدل کردید .

کنگره اول در او انقلاب کیان در بندر انزلی با شرکت ۲۰۰۰ عضو و سمیات بریاست آفازاده تشکیل کردید . در کنگره بحث مفصلی درباره خط مشی تاکتیکی حزب در گرفت . جناح باصطلاح چپ معتقد بود وظیفه ای که در مقابل حزب قرار دارد انقلاب سوسیالیستی است و حال آن که اکثریت انقلاب کیان را جزئی از جنبش رهایی بخش مردم ایران در راه بدست آوردن استقلال سیاسی و اقتصادی میدانست و لذا عقیده داشت که مشی حزب بایستی در جهت تشکیل جبهه واحد از لویه نیروهای باند که در مبارزه علیه امپریالیسم انگلیس و فتوالیسم زینفغند ، بمنظور تشکیل این جبهه کنگره شعار " مبارزه بر علیه امپریالیسم انگلیس ، فتوالیسم ، شاه و همدستان آنها " را مطرح کرد . کنگره قطعنامه هایی برای مبارزه بر علیه امپریالیسم (سرمایه داری جهانی) ، همیستکی با شوروی ، مخالفت با انگلستان و شاه تصویب کرد .

در این کنگره برای جلب مبارزه عمومی خلق در زیر رهبری حزب کمونیست در تمام ایران ، سیاست های زیر تحت عنوان برنامه حزب تصویب رسید :

- ۱ - سرنگون ساختن تسلط امپریالیسم
- ۲ - مصادره تمام مؤسسات خارجی
- ۳ - شناختن حق بین الملل در تعیین سرنوشتشان در جرحوب وحدت تمام ملیت ها در درون جمهوری ایران
- ۴ - ضبط تمام املاک مالکان بزرگ و تقسیم آن بین دهقانان و سربازان انقلابی
- ۵ - اتحاد با شوروی و جنبش بین المللی پرولتری

در این کنگره سلطان زاده گزارش دامعی درباره هدف های میرزا کوچک خان مبنی بر اجرای انقلاب بورژوا دموکراتیک با همکاری خان های مختلف ، زمین داران و اربابان فتوال ، بر این اساس که بایستی در مبارزه با شاه و انگلستان

تمام ملت باید متحد شوند دار .

" در کنگره اعلام شد که حزب کمونیست مسلحانه نمی تواند چنین تائیدی را مورد تأیید قرار دهد . زیرا هر انقلابی در کشورهای عقب افتاده کشاورزی که ستم فئودالی را از میان بر ندارد و طبقات دهقان را آزاد نهد محکوم به شکست است ، آزاد کردن دهقانان یا حذف اربابان فئودال توهمی است که حزب ناکزیر به مبارزه با آن است ."

کنگره کمیته مرکزی حزب را مرکب از ۱۵ نفر به رهبری سلطان زاده و دبیری کامران آقایی و میرجعفر پینیه وری (جوادزاد) انتخاب نمود .

در آخر کنگره پیامی به لنین و نریمان نریمانف فرستاد و هر دو را به عضویت کمیته مرکزی برگزید .

ما در اینجا نجات برجسته " بیاننامه و پیشنهادات حتی الاجرای کمیته ایالتی خراسان فرقه اشتراکیون اکثریون ایران " عدالت " را که بتاريخ اول ذی قعدة ۱۳۳۹ (۱۹۲۱) صادر شده است می آوریم . این سند در حقیقت متعلق به بعد از کنگره اول حزب کمونیست است و می تواند بخوبی منعکس کننده موضع گیری حزب کمونیست باشد .

در قسمت اول بیاننامه پس از تحلیلی از اوضاع سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی ایران هدف حزب کمونیستی بلشویبی ایران چنین بیان میشود :

" مقصد فرقه اشتراکیون ایران : مقصد این فرقه مقدر آن است که یک حکومتی تشکیل بشود در ایران از خود قیقا و زحمتشان ایران نه این نه از دولتمندان و مفتخوران . این وضع مالی را در نظر میگیریم بیاید حکومت ظالمه استبدادی سلطنتی در ایران بریاست و در نقاط مختلف مملکت هنوز قوای مسلح اجنبی موجود است و حکومت مستبد شاه را محافظت و محاربت میکند ."

خط منی سیاسی

با تئیه بازیابی شرائط اجتماعی - اقتصادی - سیاسی ایران و تسلط امپریالیسم انگلستان و حکومت فئودال ها و وابستگان مالی امپریالیسم در ایران و با در نظر گرفتن این تسلط بیاننامه باین نتیجه میرسد که تمام طبقات (کارگران عمله جات ، رعایا و زارعین ، کسبه و تجار ، منورالفرغان) زیر استعمار و ستم شدید امپریالیسم و وابستگان آن شاه و مالکین قرار دارند و سپس موفق باین نتیجه گیری صحیح در مورد مرحله انقلاب میگردد :

" ... وقتی که این مسائل را در نظر بگیریم بخوبی معلوم میشود که دوره اول انقلاب ایران انقلاب ملی (دیموکراسی) خواهد شد . فرقه اشتراکیون ایران این انقلاب دیموکراسی را همه نوع کمک و همراهی خواهد کرد و نوشتن خواهد کرد که در صف این انقلاب دهقانین و زارعین زیاد داخل بشوند چون که بالاخره اتحاد و اتفاق آنها زیر بیرق کاموسا خواهد شد . " و سپس تئوری انقلاب بیوسه را مطرح میکند و مرحله گذار به انقلاب سوسیالیستی از انقلاب ملی را بدستی نشان میدهد : " ... و پس از آن که دشمن عمومی و خارجی رفع شد و فتح و نصرت انقلابچیان محقق گشت آنوقت این مبارزه ملی بدل مبارزه صنفی خواهد گردید .

آنوقت است که صف عمله جات و زحمتشان بیرو سوسیالیستی را بلند کرده و برای رسیدن به مقصد اصلی هر مانع و فرقه که در مقابل باشد رفع کرده و معارضین را محو نموده و بطرف مقصد اصلی یعنی اسامیر سوسیالیستی و کامونیستی خواهد راند ."

نکات اساسی و مهم دیگر بیاننامه :

- تشخیص تضاد عمده بین خلق و امپریالیسم که بایران تجاوز کرده بود و تئیه فوری حل این تضاد یعنی مبارزه علیه امپریالیسم . " نابود باد ظالمین - چون عمده سبب خرابی امروز ایران انگلیس های ظالم هستند بر ما لازم و واجب است که با تمام قوا نوشتن کنیم تا این میهمان ناخوانده را بیرون نمائیم ."

- تشخیص صحیح نیروهای انقلابی و تأیید روی دهقانان بعنوان نیروی عمده و اتحاد بین کارگران و دهقانان :

" رعایا و زارعین مظلوم را که مرکب از چندین میلیون است بیکدیگر متفق کرده و تشکیل انجمن های محکم دهاتی ها بدهیم و نوشتن نمائیم که رعایا حالی شده بداندن جهالت و خرابی که شاه با اعوان باوقای اظرافتر سال های سال ملت مظلوم را در آن نگاه داشته بودند بآخر رسیده و بایستی به آنها بفهمانیم که همچنان که یک دسته خوب وقتی بهم بیوسه باشد آنرا نمیتوان در هم شکست مگر آن که آنها را از هم جدا کرده و تکه تکه نمود همین غور تمام ظلم عائی که با آنها میشود بواسطه تنهایی و بیه بودن است اما دسته جات متفقه متشکله کارگران و رعایای متحد فقرا را که برای مبارزه با دشمنانشان تشکیل میشود ، شکستن غی ملان است " (تئیه روی کلمات از ماست) .

– تشخیص صحیح نیروهای ضد انقلاب . " حکومت متشکله از خوانین و سرمایه' خارجی را بایستی بکلی از قلب مجسوم رعایای مظلوم خارج کرده تا ملت آزاد ایران با اختیار خودش هر قسم حکومتی که بخواهد تشکیل بدهد نه آن حکومت از خود ملت و تابع رأی و مهمل ملت باشد ."

– برنامه' ارضی صحیح برای بسیج دهقانان و طرح شعار " زمین مال زارع است " . بایستی تمام اراضی زراعتی تقسیم شود در میان زارعین زحمتکش بقدریکه هر زارع با خانواده خودش بتواند آن زمین را بکارد . مالکین بی انصافی کسه عده' آنها در ایران بیش از سه چهار ملیون نیست ولی هرکدامشان چندین پارچه املاک متعدد ، صدها و هزارها رعیت که این اراضی را میکارند در اختیار خودشان دارند بایستی تمام آنها را دستشان را نوازه کرد و تمام مایک آنها را از منقول و غیر منقول جان دار و بی جان همه را مجاناً تقسیم کرد میان همان رعایای زحمتکش . املاک خالصه و موقوفات را نیز که مأمور یا مجتهدین مفتخور در دست گرفته و میخورند بایستی با اختیار ملت واگذار شود ."

– برخورد صحیح به مسئله' ملی و انترناسیونالیسم

" اختلافات ملی آلت دست حکومت های جهان گیر است که با این آلت همیشه برای ضعف و هوا پرستی خود یک ملت را با ملت دیگر بجنگ و امید دارند .

و همین مسئله ها باعث آنست که هیچوقت نگذارد یک ملتی با ملت دیگری یعنی زحمتکشان و فقراى عالم بهم نزدیک شده و با یکدیگر اتفاق کنند .

ولی طبیعت صلح را در فقرای کاسه که تشکیل یک هیئت جامعه و یک خانواده' بشری میدهند بزرگی ملتفت میشوند که دشمن آنها نیست و دوست آنها دادم است . . . باید دانست که مدت های مدیدی است که کلمات ذیل با قطرات خون سرخ نوشته شده :

فقراى کاسه و ملل مظلومه' شرق متحد شوید !

زنده باد تشکیلات عالیه' متفقہ ملت قدیم ایران و ملل مظلومه شرق !!! "

– تشکیل ارتش خلق بسیج کردن دهقانان و تمام زحمتکشان

" بایستی فتنونی که با پول ملت و رسم خوانین جمع شده و امروز محافظت سیاست سرمایه داران خارج را میشد متفرق کرد و در عوض آنها لازم است عموم زحمتکشان و زارعین را صلح کرد تا آزادی که گرفته اند حفظ نمایند و حملات دشمن را رد کنند ."

همین چند نکته' برجسته از بیاننامه' حزب کمونیست بلشویک ایران (کمیته' ایالتی خراسان) نشان دهنده' خط سیاسی درست آن حزب در دوران حیات اولیه' آن میباشد .

دوران فعالیت حزب کمونیست را میتوان به دو دوره تقسیم کرد :

۱ – دوره' از شکره' اول ۱۹۲۰ تا تشکیل ککره' دوم ۱۹۲۲

۲ – دوره' تجدید فعالیت حزب پیر از ککره' دوم تا سرکوب آن ۱۹۳۱

دوره' اول از نظر فعالیت سیاسی حزب بایستی بدو مرحله' متمایز تقسیم شود :

الف – دوران شرکت در حکومت کیلان و انقلاب مسلحانه

ب – دوران فعالیت در راه توسعه و تحکیم سازمان های حزبی و فعالیت علنی

الف – شرکت حزب کمونیست در حکومت انقلابی کیلان و انقلاب مسلحانه

رشد و سرانجام انقلاب کیلان رابطه' مستقیم با شرکت حزب کمونیست ایران در حکومت انقلابی و ضاسبات میان

حزب کمونیست و نیروهای میرزا کوچک خان جنگلی دارد . برای بررسی این موضوع میتوان سه مرحله' جداگانه را تمیز داد :

۱ – مرحله' تشکیل حکومت انقلابی در چارچوب جبهه' واحد ، همکاری میرزا کوچک خان با حزب کمونیست . ۲ – مرحله' تشکیل حکومت انقلابی بدون شرکت میرزا کوچک خان . ۳ – تشکیل مجدد جبهه' واحد و حکومت انقلابی آن .

مرحله' اول ژوئن ۱۹۲۰ تا ۱۹ ژوئیه' ۱۹۲۰

برقراری جمهوری و تشکیل حکومت انقلابی در کیلان واقعه ای بود که در سراسر ایران طنین افکند و توجه

آزادی خواهان و مردم انقلابی را بسوی کیلان جلب کرد . این حکومت هدف اولیه' خود را مبارزه با امپریالیسم انگلیس

قرار داد نتکنن ۱۹۱۹ تعیین کرد و حواستار برچیدن سناط سلطنت و ایجاد جمهوری شد .

حکومت انقلابی کیلان متکی به جبهه' واحدی بود که به ابتکار حزب کمونیست تشکیل شد . در مجموع رهبری جبهه در

دست حزب کمونیست نبود. نیروهای تشکیلات دهنده جبهه عبارت بودند از حزب کمونیست، نیروهای میرزا کوچک خان جنگلی، احسان اله خان و خالو قربان که آخری در رأس کارکنان کثیران کرمانشاهی بود.

حکومت انقلابی متشکل از آی. کامیروویک شورای جنگی سه نفری بود. آی. کامیروویک عبارت بودند از کامیروویک - میرزا شمس الدین، کامیروویک - سید جعفر، کامیروویک - میرزا محمد علی پیربازاری، عدالت - محمد آقا، پست و تلگراف و تلفن - نصراله، فرهنگ - حاجی محمد جعفر، رفاه عامیه - میرزا محمد علی خمایی، تجارت - میرزا ابوالقاسم فخرائی.

"شورای جنگ" از میرزا کوچک خان - صدر، احسان اله خان - فرمانده ارتش و جواد زاده تشکیل میشد. قدرت واقعی دولتی را یک کمیته ۹ نفری از جمله کوچک خان، احسان اله خان، جواد زاده و ابراهیموف، صاحب بودند.

عمر جبهه واحد و در نتیجه این ترکیب حکومت انقلابی دیری نپایید. سیاست های نادرست نیروهای متحد در جبهه آنچنان تزلزلی در اساس آن بوجود آورد که جبهه واحد بهم خورد. بسط و توسعه نیروهای کمونیستی، انتشار روزنامه "کامونیست" در رشت به مدیریت میر جعفر جواد زاده (پیشه ری)، پیروی حزب کمونیست از سیاست "چپ" - روانه سلطان زاده دبیر اول حزب، عملیات آناارشیستی احسان اله خان و پیروانش از یسوی و تزلزل و عدم قاطعیت میرزا کوچک خان و بطور کلی نمایندگان بورژوازی ملی و خرده بورژوازی بویژه نمایندگان قشرهای دینی از سوی دیگر از جمله علل بهم خوردن جبهه واحد بودند.

رهبران نیروهای جنگ که قبل از هر چیز نماینده ضایع بورژوازی ملی، بازرگانان و مالکین مرفعی بودند از تعمیق جنبش هراس داشتند و تمایلی به بهبود واقعی وضع زحمتشان نداشتند. با آن که لویه زمین های مالکین فراری صادره میشد ولی عملاً دهقانان نصیبی از آن نمیبردند، زیرا با رسنکین مالیات ها که حکومت انقلابی به مالکین باقی مانده بسته بود غیر مستقیم بدوشر دهقانان افتاد و این امر خود باعث دلسردی تدریجی آنها از انقلاب گردید.

بغیر از اختلاف بر سر مسئله مصادره و تقسیم زمین و املاک و مستقالات مالکین بین دهقانان و سربازان انقلابی که بین کوچک خان و دیگر سران انقلاب کیلان وجود داشت، اختلاف دیگری هم بر سر روش دولت جدید نسبت به مذهب وجود داشت. در هفته اول عمر خود رژیم ۲۱ مسجد را بست و اجرای مراسم مذهبی را قدغن کرد و فرمان کشف حجاب اجباری زنان را داد. روحانیون که با این روش مخالف بودند در ملاعام مسخره میشدند. بطوری که از یکی از نامه های کوچک خان پس از استعفا ای به احسان اله خان برمی آید این مسئله یکی از اختلافات مهم بوده است. کوچک خان چنین مینویسد:

"من همیشه عقیده داشته ام و هنوز هم دارم که افتار عامه هر نهضت ملی را پیشرفت میدهد نه آهن و آتش - تبلیغات صادقانه و نجیب مردم و احترام بعقاید و عادات ملی و مللکی مؤثر تر از صدها هزار تشوین و آلات فاریه است. عقاید و عادات ملی اهالی مشرق زمین و خاصه ایرانی ها که همیشه مذهبی اند زیر بار هیچگونه مرام افراطی و خشن و تنسید نمیروند. لویه نهضت ها یا برای دفع دشمن است یا برای رسوخ عقیده - دفع دشمن جنگجوی لازم دارد و رسوخ عقیده ملاحظت آن هم برعور زمان - بعد از بررسی وقایع گذشته و مطالعه آنچه را که دیوانی نوشته شده، آیا باز هم تردید دارید که روش متخذه از طرف اینجانب موافق مصالح انقلاب بود؟"

از سوی دیگر عده ای از کمونیست ها بخصوص جناح رهبری حزب کمونیست (سلطان زاده - آتابیوف ...) معتقد بودند که انقلاب کیلان انقلاب پرولتری است و حکومت را تشویق به یک سلسله اقدامات شدید علیه خرده مالکان (مالکان متوسط) و بورژوازی میکردند و با سیاست چپ روانه خود این طبقات را که متفقین آنروزی جنبش بودند از آن دور میساختند. با وجودی که این تزد ر ککره اول حزب رد شده بود این گروه که در رهبری حزب قرار گرفته بود عملاً خلاف مصویبات ککره عمل میکردند و مانع کوشش حزب برای همکاری و بهبود مناسبات با کوچک خان بودند.

نفوذ این عقاید در سیستم حکومت انقلاب و عملاً متمرکز شدن تمام قدرت در دست احسان اله خان - جواد زاده و همکاریشان باعث تقویت جنبه سازشکارانه کوچک خان گردید و در خفا دست با اقداماتی برای سازش با دولت مرکزی زد و با سردار فاخر حکمت که حامل پیامی از جانب مشیرالدوله (نخست وزیر وقت) بود ملاقات کرد و چون این اقدامات مورد مخالفت شدید احسان اله خان و دیگر سران انقلابی گردید در ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۰ از صدر حکومت کیلان استعفا کرد و جنگ بازگشت و بدین ترتیب مرحله اول جبهه متحد انقلابی و حکومت انقلابی حاصل، از هم پاشید.

مرحله دوم - اواخر زمستان ۱۹۲۰ تا اواسط اسفند ۱۹۲۰

با استعفاء کوچک خان جبهه "واحد بین حزب کمونیست - جنگل از هم پاشیدند . با نوشتن کمونیست ها کمیته جدیدی بنام " کمیته نجات ملی ایران " برهبری احسان اله خان تشکیل شد . اعضا این کمیته را بیشتر از هوا داران سدان زاده تشکیل میدادند . در این کمیته میرجعفر حواد زاده (پیشه وری) و کامران آغا زاده شرکت داشتند . در تاریخ ۳۱ زمستان ۱۹۲۰ حکومت جدید کیلان زیر رهبری احسان اله خان تشکیل گردید . بجای همسرهای سابق ۷ همسر جدید از بین کمونیست ها و گروه کوچکی از جنگلی ها بریاست حانو قربان جایگزین آن گردید .

هیئت دولت انقلابی بقرار زیر بودند : احسان اله خان - سر همسر و همسر خارجه - خالوقربان کبیر جنک - سید جعفر (محسنی) همسر پست و تلگراف - جواد زاده (پیشه وری) همسر کشور - آنا زاده همسر دادگستری - بهرام آتایف . همسر فوائد عامه - حاجی محمد جعفر شکاوری همسر فرهنگ .

برنامه دولت جدید : ۱ - سازماندهی ارتش ایران مانند تشکیلات ارتش سرخ روسیه و حمله به تهران

۲ - لغو اختیارات مالکین الغاء اصول ملوک الطوائفی

۳ - رفع احتیاجات اصلی تارکزان شهر و ده

دولت جدید دارای دو نشریه بود " نامونیست " و " انقلاب سرخ " دو کمیته قدرت درستی را بدست داشتند یکی " کمیته انقلاب " که مسئول اجرای امور ایدئولوژیکی رژیم بود . ۲۰ - کمیته دیگری بنام " شعبه محصور " که نجات ارکان - های دیگر مانند سازمان جوانان کمونیست ، واحد های ارتش را بعهده داشت و برای دفاع از حکومت انقلابی آماده میکرد . از یک طرف با شرکت عده بیشتری از جناح سلطان زاده در رهبری کمیته جدید ، چپ روی رهبری ادامه پیدا میکند و بعد فعال میرسد و از طرف دیگر شفاف در حکومت ملی و خرابی کوچک خان با نیروی خود از ترتیب ارتش انقلابی ، دولت و انگلیس ها را امیدوار ساخت و نیروهای متحد دولت و انگلیس ها در " منجیل " دست به تفرق زدند . در این تیرد (اول اوت ۱۹۲۰) پیروزی بزرگی نصیب ارتش انقلابی گردید ، ولی چپ روی و ماجراجویی گروه احسان اله خان که در صدد بر آمدند بدون تحنیم مواضع بدست آمده به پیشروی بطرف مرز ادامه دهند نه تنها نتایج حاصله از این پیروزی را خنثی کرد بلکه منجر بشکست نیروهای انقلابی و از دست دادن شبه مواضع آنها در شهر رشت گردید و در نتیجه مرحله دوم انقلاب کیلان و کمیته انقلابی آن در اثر ادامه چپ روی رهبری حزب کمونیست از یک طرف و چپ روی احسان اله خان از طرف دیگر با شکست مواجه گردید .

علت عمده شکست این مرحله از جنبش را باید در اتخاذ سیاست ابورتونیستی " چپ " رهبری حزب کمونیست بسربردگی سلطان زاده دانست . این سیاست درک صحیحی از مرحله انقلاب نداشت و مرحله انقلاب دسمراتیک ملی را بدرستی از مرحله انقلاب سوسیالیستی که مرحله بعدی انقلاب را تشکیل میداد ، تمیز نداد و در نتیجه نتوانست مرز میان دست و دشمن را بطور صحیح بشنود و بر اساس آن سیاست ها و تاکتیک های خود را پایه ریزد .

مرحله سوم - از ۶ مه ۱۹۲۱ تا شکست انقلاب کیلان

مهمترین وقایع سیاسی در تاریخ حیات حزب در این دوران تشکیل پلنوم کمیته مرکزی حزب در تاریخ ۱۱ نوامبر

۱۹۲۰ بود .

در نتیجه اعتراضات توده حزب از یک طرف و شکست جنبش کیلان از طرف دیگر چند ماه بعد از شکست اول در تاریخ ۱۱ نوامبر ۱۹۲۰ پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست تشکیل شد . در نتیجه این پلنوم در ترتیب رهبری حزب کمونیست ایران تغییرات اساسی داده شد و حیدر خان عمواولی بسمت سرکل و صدر کمیته مرکزی حزب انتخاب گردید . در رهبری جدید علاوه بر حیدر خان اشخاص جدیدی مانند حسن نیک بین و محمد آخوند زاده شیرازی و محمد رسول و دیگران وارد میشوند . از ترکیب کمیته مرکزی منتخب لشکره اول جواد زاده (پیشه وری) و چند نفر دیگر بمانی میمانند . سلطان زاده و آتایف ها و چند نفر دیگر از کمیته مرکزی اخراج میگردند .

حیدر خان بمنحور روئین کردن سیاست و روتن حزب در مرحله آتووزی انقلاب کیرن نزهائی به پلنوم کمیته مرکزی حزب تقدیم نمود و از تصویب آن گذراند . در این نزها تصریح نموده بود که تأتیک حزب در مرحله فعلی عبارت است از متحد ساختن همه طبقات از بیرونتاریا گرفته تا بورژوازی متوسط برای مبارزه علیه سلطنت محاربه و امپریالیسم در انقلاب با احزاب دست راست و رهبران جنبش رهایی بخش ملی . در نزهائی حیدر ضرورت اتحاد و مردم فوجتی مبنی بر تقسیم املاک مالکین بزرگ بین زارعین مقدم نموده شد .

با تشکیل پلنوم "هیته" مرکزی، و تغییر در رهبری حزب کمونیست و انتخاب حیدر خان عمو اولی بعنوان صدر کمیته مرکزی حزب، انقلاب کیلان وارد مرحله سوم خود میگردد.

نوشتر جدی رهبری حزب و شخص حیدر خان برای احیای مجدد جبهه واحد منجر به نتیجه شد و در تاریخ ۶ مه ۱۹۲۱ موافقت نامه ای بین سران انقلابی کیلان با امضا رسید. خلاصه آنرا در زیر میآوریم:

" موافقت نامه بین دستجات انقلابی انقلاب کیلان

انشعاب و اختلاف بین قوای انقلاب ایران موجب اندوه عمیق تمام فعالین انقلاب ایران و نیز باعث صدمه سخت مردم ستمدیده ایران باستان است. اوضاع سیاسی و اقتصادی زمان ما حتم میشود که مجدداً قوای خود را متحد کنیم، برای مبارزه با دشمنان بشریت و جنگ علیه حکومت اشتراک مساعی نماییم تا پرچم انقلاب را در پایتخت ایران باهتزاز در آوریم. بدین جهت در ۱۸ ثور مطابق ۶ مه ۱۹۲۱ با در نظر گرفتن منافع انقلاب جهانی موافقت نامه برادرانه و صمیمانه زیر در تحت مواد زیر منعقد نمودیم.

۱ - ایجاد هیته ای بنام " هیته" انقلاب ایران " مرکب از ۵ نفر زیر:

۱ - میرزا کوچک خان ۲ - حیدر خان عمو اولی ۳ - احسان اله خان ۴ - خالو قربان ۵ - محمدی

۲ - اولین وظیفه تمام انقلابیون عبارت است از تشکیل قوای مسلح و تقویت موضع انقلاب و اتحاد اقداماتی که ایالت کیلان بدست ارتش حکومت شاه نیافتند و کیلان پایه گاهی برای مبارزات تعرضی گردد.

۳ - استقرار و توسعه مناسبات دوستانه با حکومت های شوروی روسیه و آذربایجان و گرجستان.

۴ - انقلاب ایران برای آزادی ملت شرقی از ظلم و ستم امپریالیست بلشک مادی حکومت های روسیه و آذربایجان و گرجستان نیازمند است.

۵ - به پیچوجه بین دولت خارجی حق دخالت در امور داخلی، سیاسی و انقلاب ایران داده نخواهد شد.

بر اساس این موافقت نامه بار دیگر جبهه متحد انقلابی تشکیل میگردد و در تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۹۲۰ نیروهای انقلابی در نتیجه تعرض موفقیت آمیز مجدداً ارتش را تصرف کردند و بالاخره در ۴ اوت ۱۹۲۱ بار دیگر جمهوری انقلابی کیلان اعلام گردید.

پایه این وحدت هم دیری نماند. کوچک خان حاضر نشد برشت بیاید و در قومن باقی ماند. احسان اله خان دست به عمل ماجراجویانه ای زد. بدون تصویب و خبر هیته انقلابی و بدون آمادگی نیروهای خود را برای تعرض به تهران از طرف مازندران حرکت داد، که موجب شکست و پراشندگی قسمتی از ارتش انقلابی گردید. هیته احسان اله خان را اخراج کرد.

از این پس حزب کمونیست تنها نیروی فعاله هیته انقلابی شد و به فعالیت وسیعی دست زد. تشکیل اتحادیه های مختلف صنعتی و کارگری و دخالت دادن این اتحادیه ها در تنظیم امور مربوط به کارکنان، تبلیغات وسیع در دهات بنظور روشن ساختن سیاست "هیته" انقلابی و حزب کمونیست ایران. در نتیجه عده ای داوطلب برای خدمت نظام وارد واحد های کمونیستی شدند و ارتش انقلابی تقویت گردید. چنانچه در پانزدهم سال ۱۹۲۱ هنگامی که نیروهای دولتی واحدهای خالو قربان را در نواحی لاهیجان و لنگرود در معرض حمله قرار دادند واحدهای کمونیستی زیر فرماندهی شخص حیدر خان بلشک خالو قربان شتافتند و پیروزی در این نبرد از آن ارتش انقلابی شد.

دامیابی های "هیته" انقلابی و ارتش انقلابی که بدون دخالت کوچک خان بدست آمده بود موجب نگرانی رهبری جنگ شد و زمینه مساعدی برای حرابکاری از داخل نهضت بدست قوام السلطنه و اربابان انگلیسی او داد و موفق شدند کوچک خان را به این نیت که حیدر خان و کمونیست ها قصد نابودی او را دارند فریب داده و او را به خیانت با انقلاب وا دارند.

چنانچه در هر مرحله مختلف انقلاب کیلان دیدیم تزلزل و دوگانگی یورژوازی در جریان انقلاب کیلان در وجود رهبری جنگ چندین بار بظهور رسید. اشون تجربه این انقلاب حاصلت دیگر آنرا نیز آنها را نشان داد. رهبری جنگسل خیانت با انقلاب را هنگامی که احتمال کامیابی برای کمونیست ها میرفت بر مبارزه با ارتجاع و امپریالیسم ترجیح داد. در تاریخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۱ هیته انقلابی با نقشه قبلی از طرف کوچک خان و سران جنگ ظاهراً برای تشکیل جلسه نوبتی هیته به " سیخان " دعوت شد. خانه ای که نمایندگان هیته در آن جمع بودند (در ملاسرا) بدستور کوچک خان آتش زده شد. سرخوژ همکار خالو قربان در آتش سوخت. خالو قربان موفق بفرار شد و حیدر خان که در حین فرار

زخمی شده بود بدست افراد مسلح کوچک خان بغل رسید .

بدین ترتیب رهبر حزب کمونیست ایران ، حیدر خان یک انقلابی بزرگ که بینر از ۲۰ سال از عمر کوتاه خود را در راه رهایی ملت ایران و آزادی زحمتکش گذاشته بود ، در راه خلق جان خود را فدا کرد . او چنانچه سراسر تاریخ زندگانش نشان میدهد ، "چکیده" انقلاب بود . " حیدر خان بلشویکی تمام عیار بود بدشمنان خلق نفرتی بی پایان داشت و به توده ها عشقی عمیق میورزید . سراسر زندگانی او مبارزه است و مبارزه و باز هم مبارزه ای خستگی نا پذیر . او انقلاب قهرآمیز را تنها راه رهایی ستمکشان میدانست و خود از جمله رهبرانی بود که در زیر و بم فن قهر انقلابی و اصول نظامی کارآموده بود . حیدر خان آتش بود که بهر کجا می رسید اطراف خود را میسوزاند و با سبک تهور داشتن در نبرد توده های انقلابی را برای مبارزه مسلحانه بسیج میکرد . حیدر خان عمیقاً از اعتماد توده ها برخوردار بود . ستارخان این اعتماد را با کلامی فخرده چنین بیان داشته است : " آنچه حیدر خان بگوید همان است ."

کوچک خان برشت حمله کرد ولی در مقابل نیروهای خالو قربان مجبور به عقب نشینی گردید . نیروهای دولتی با استفاده از این وضع تعرض خود را آغاز کردند و اشون دیگر به پیشنهاد کوچک خان برای مذاکره و صلح جواب رد دادند ، در عوض خالو قربان که اونیز وارد مذاکره شده بود مورد ملامت رضا خان قرار گرفت و با درجه سرهنکی بارش ایران پذیرفته شد و بعداً به آذربایجان به حنک "سمنلو" اعزام گشت که همانجا کشته شد . کوچک خان در نوامبر ۱۹۲۱ در حسین عقب نشینی در توده های طالبان از سرما جان سپرد و سر بریده اش را برهنه بردند و بدین ترتیب بزرگترین جنبش انقلابی مردم ایران در مناطق کیلان در اثر خطاهائی که ذکر شد شکست خورد .

چرا انقلاب کیلان نتوانست گسترش یابد؟ علت اصلی را باید در مسئله دهقانان یافت . نفوذ حزب کمونیست در میان دهقانان ضعیف بود و بموقع قادر نشد نیروی عظیم دهقانی را به حنک انقلابی کشاند . با نداشتن دهقانان ، حزب کمونیست در جنبه واحد باندازه کافی قوی نبود و در نتیجه جنبه واحد تحت رهبری عناصر وابسته به بورژوازی ملی و خرده بورژوازی قرار گرفت . رهبری حزب کمونیست در منی سیاسی خود نسبت به بورژوازی ملی و خرده بورژوازی در مرحله اول و دوم حکومت انقلابی کیلان نیز دچار چپ روی شد و بدین ترتیب شرائط را برای تقویت جنبه سازشکاری بورژوازی بوجود آورد . سازشکاری ، تزلزل و منافع بودن عناصر بورژوائی و خرده بورژوائی به جنبش انقلابی کیلان صدمات جدی وارد آورد . ولی انقلاب کیلان با این که پیروزی نرسید دارای اهمیت بزرگی در تاریخ ، در جنبش های انقلابی بویژه در مبارزه طبقه کارگر ایران است . برای اولین بار طبقه کارگر ایران توسط حزب خود قادر شد با ایجاد ارتش کارگران - دهقانان از طریق مبارزه مسلحانه در جنبه ای واحد با طبقات و اقتدار انقلابی دیگر قدرت سیاسی را در منطقه ای از ایران یکد آورد .

نوجه به مسئله دهقانان و مهمتر از همه تشکیل شورای دهقانان " تحت رهبری حزب کمونیست در منطقه کیلان یک گام بزرگ در راه یافتن راه انقلاب ایران و تلفیق حلق مارکسیسم - لنینیسم بشرايط مشخص یک شورونیمه مستعمره میه فتودان بود .

ب- دوران فعالیت در راه توسعه و تحمیل سازمان های حزبی و فعالیت غنی

پس از شکست اول حزب کمونیست موفق شد بر اساس تصمیم لشکره و اعزام عده ای بایالت های مختلف فعالیت شنیدنی خود را توسعه دهد . پس از پلنوم تاریخی کمیته مرکزی حزب کمونیست در تاریخ ۱۱ نوامبر ۱۹۲۰ و غیر در شکل کمیته مرکزی توجه حزب بینر از پیشر به توسعه سازمان های حزبی معنوی گردید .

در مارس ۱۹۲۱ کمیته مرکزی حزب قاص نامه ای خطاب بنعام کمیته های خود در سراسر شورونیمه بر اهمیت کار وده ای (کارریشه ای) و تشکیل فوری حوزه های کمونیستی و گسترش فعالیت های حزب صادر نمود . در ایمن طبقه حوزه ها تربیت افراد با دیدی صولانی برای سرکونی حکومت و آمادگی برای قیام مسلحانه معین شده بود . بنیال این قطعنامه کمیته های انقذبی در تبریز و ناط دیگر آذربایجان تشکیل شدند . در دوران انقلاب کیلان لاده بر تشکیلات مختلفی که حزب در کیلان سیر در تبریز بوجود آورد ، بود در تهران و حراسان نیز فعالیت مخفیسی بزب وجود داشت . در دوران انقذب کسب بخصوص در مرحله سوم آن حزب موفق بنشکیل اتحادیه های کارگری ، نشر مسلح در کیلان گردید و همچنین در روتیه ۱۹۲۱ موفق شد " شورای دهقانان جنگ " را بعنوان اتحادیه دهقانی دولت انقلابی کیلان رهبری حیدر عمواعلی تشکیل دهد و صفوف ارتش انقلابی را استحکام بیشتری بخشد . دامه گزارشی که سلطان زاده در ایمنیز ۱۹۲۱ ضمن بررسی کارهای حزب داده ، در آن وقت حزب دارای چهار

اختلاف در رهبری بخصوص در اواخر مرحله سوم انقلاب کیلان زده شده است. اما در همین گزارش تعداد اعضا اتحادیه های کارگری وابسته بحزب در حدود ۴۰۰۰ تخمین زده شده است.

بعد از شکست انقلاب کیلان حزب کمونیست شروع سازماندهی مخفی کرد و توجه خود را بسازماندهی در شهرها زیاد نمود و کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران بتهران انتقال یافت. در این دوره حوزه های کمونیستی در تهران رونق گرفت، اتحادیه های زیادی تشکیل شد از قبیل اتحادیه کارگران مطابع که رهبری نهضت کارگری را بعهده داشت، اتحادیه کفاشان، خیابانها، نساجها، تلگرافچیها، لاروندان پست، قاداها، مستخدمین، معلمین و غیره.

در این ایام در حدود ۸۰۰۰ کارگر در اتحادیه ها عضویت داشتند و فعالیت این اتحادیه ها تقریباً علنی بود.

در سال های ۱۹۲۱ - ۱۹۲۲ اعتصابات کوناکونی در ایران از آن جمله در تهران رخ داد. اعتصابات کارگران خیابانی مستخدمین پست، اتحادیه معلمین، نساجان و مطابع تهران معروف است. اعتصاب کارگران مطابع دولت را مجبور کرد که بیست روزنامه مترقی را از توقیف درآورد. در سال ۱۹۲۲ سی هزار کارگر در اتحادیه های صنفی متشکل و بکارزاره سیاسی و اقتصادی مشغول بودند.

در آن هنگام حزب کمونیست در درجه اول در تهران، رشت، پهلوی بعد در قزوین، مشهد و برخی از شهرهای دیگر تشکیلاتی داشت و کم دامنه فعالیت حزب گسترش میافت.

اولین شکست حزب کمونیست در رشت و پهلوی بود (بعد از شکست انقلاب کیلان) تشکیلات این دو شهر متلاشی شد. عده زیادی از انقلابیون از ایران خارج شدند و عده زیادی دیگری زندانی و بتهران منتقل گردیدند. تا مدتی تشکیلات در این دو شهر وجود نداشت. در اوائل سال ۱۹۲۲ محمد آخوند زاده عضو کمیته مرکزی با مأموریت حزبی وارد کیلان شد و از نو در این دو شهر حوزه های حزبی دایر گردید و کمیته ایالتی کیلان در رشت و کمیته های شهری در رشت و انزلی شروع بفعالیت نمودند.

در سال ۱۹۲۳ کارگرهای انزلی محمد آخوند زاده را در انتخابات مجلس لاندید خود کردند. فرمانده تپ کیلان سرتیپ محمد آیرم، آخوند زاده را با عده ای از کارگران فعال اعضا حزب کمونیست (از قبیل داداش تقی زاده لیسدر کارگران و سایرین) را توقیف نموده و بزندان رشت انتقال داد. خود آخوند زاده تحت الحفظ بتهران فرستاده میشود و باز برای مدتی کار حزب در انزلی فروزش میشود.

نضاد های درون دستگاه حاکمه و کوشش رضاخان (که هر روز قدرت بیشتری را در دست خود قبضه میکرد) برای جلب افکار عمومی از طریق تظاهر بآزادی خواهی و دموکراسی تسهیلاتی برای کار حزب بوجود آورد که تا اولین سرلوب حزب (تاجگذاری ۱۳۰۴ رضا خان) بطول انجامید.

بظور عمده در این دوره حزب فعالیت خود را از چند طریق زیر گسترش داد:

فعالیت وسیع مطبوعاتی، سازمان های توده ای علنی (فرهنگی، علمی، هنری) بخصوص برای تربیت هر چه بیشتر کارهای روشنفکر مسلح بمارکسیسم - لنینیسم و دار در بین جناح های سمیاتی آن زمان

۱ - فعالیت وسیع مطبوعاتی

در سال ۱۹۲۱ در تهران روزنامه "حقیقت" بدبیریت سید محمد دهکان انتشار خود را آغاز کرد. در هیئت تحریریه "حقیقت" عده ای از کمونیست ها از جمله جواد زاده شرکت داشتند.

شعار این روزنامه "رنجبر روی زمین انحصار" و روزنامه ارگان اتحادیه های وابسته بحزب کمونیست بود. این روزنامه در نتیجه برخورد مارکسیستی خود در تحلیل حوادث و طرح مبهم ترین مسائل عمومی مردم و سبک خاص خود که تا آن زمان در مطبوعات ایران بکار نرفته بود، بزودی یکی از شیرا لا نشمارترین روزنامه های مرتز شد و پس از مدت کوتاهی انتشار خود را بومه کرد.

مطالب روزنامه "حقیقت" سبب نگرانی طبقات ارتجاعی و خود رضا خان گردید و آنرا توقیف کردند. توقیف روزنامه "حقیقت" لطمه ای بکار تبلیغاتی و تشکیلاتی حزب زد. ولی فترت طولانی نشد پس از مدت کوتاهی روزنامه "نار" بجای روزنامه "حقیقت" منتشر شد. در همین موقع روزنامه "پیمان" نیز صفحات روزنامه خود را در اختیار فعالین حزب گذاشت. این روزنامه پس از اندک مدتی روزنامه ای بر تیراژ شد. در عین حال حزب دست بانشار هفتگی - نامه "خلو" زد که در پارتی آن "الغای کمونیسم" چاپ میشد. انتشار این هفته نامه که داشت شکر ارگان تئوریک حزب را بحدود میکرفت بعلک نا معلومی پس از اندک مدتی تعطیل شد و حزب شروع بانشار مجله ای بنام "جره" نمود.

این مجله در حقیقت، ارکان تشویک حزب بود و مسائل اقتصادی، سیاسی و تشویک در آن مطرح میگردید ولی این مجله هم پیش از دو شماره انتشار نیافت. علاوه بر روزنامه های فوق در مرکز، حزب موفق شد در ایالات دیگر نیز خراکندی را در اختیار خود در آورد. مهمترین این جرائد روزنامه "پیک" رشت بود. از روزنامه های دیگر وابسته حزب روزنامه "نصیحت" قزوین بمدریبت میرزا یحیی واعظ کبوانی بود که بمناسبت مقالات پر شور انقلابی خود معروفیت آن از شان در محلی انتشارش وسیع تر بود.

۲ - فعالیت در سازمان های توده ای

برای بردن افکار انقلابی مارکسیستی میان عیقه "تارکر و دیگر زحمتشان نهرو" ده نشر مطبوعات حزبی کافی نبود. حزب در این مرحله بنا بردهای روشنفکر صلح مارکسیسم - لنینیسم احتیاج داشت و تار در سازمان های توده ای علمی و حتی ایجاد بعضی از آنها مانند گروه های فرهنگی، همی، سازمان های زنان و غیره در برنامه "تار حزب" قرار گرفت. مهمترین این جمعیت ها عبارت بودند از "جمعیت فرهنگ رشت"، "احسن پرورش قزوین" و جمعیت دیگسرو در بندر پهلوی. این جمعیت ها بوسیله دادن نمایش ها، ایجاد کلاس های انابار و مسازره با بیسواد، کمک مادی به مدارس ملی، اعزام افراد بدهات برای تدریس و تار در میان دهقانان و غیره با فشرهای نسبتا وسیع مردم مربوط بودند و حزب از طریق شرکت غیر مستقیم در آنها و جهت دادن بآنها قادر بود با توده های مردم پیوند برقرار نماید.

در این مرحله زنان نیز نقش ارزنده ای داشتند. جمعیت های مترقی زنان در نقاط مختلف بوجود آمد. در جمعیت مهم آن دوره که نقش ارزنده ای در بیداری زنان ایران بازی کردند عبارت بودند از: "جمعیت پیک سعادت سواد" در رشت و "جمعیت بیداری زنان در تهران". در هر دوی آنها خصوصاً در جمعیت "بیداری زنان" حزب رهبری غیر مستقیم داشت و بکار آنها جهت میداد. از این طریق حزب قادر شد عده ای از روشنفکران را بخود جلب کند.

۳ - تار در بین جمعیت های سیاسی آن زمان

یک تار دیگر مهم حزب در این دوره فعالیت در بین احزاب و جمعیت های سیاسی آن زمان بود. برای نمونه حزب کمونیست در درون حزب "اجتماعیون" دارای فراکسیون متشکل بود و در کارهای سازمانی و انتخاب روش آن حزب تأثیر بسزائی داشت.

از این طریق حزب توانست سازمان های حزبی در کتلان، تهران، آذربایجان، خراسان، اصفهان، قزوین، و نرمانشاه بوجود آورد. اتحادیه های تارگری در این دوره کمک حزب توسعه یافت و اتحادیه های ایران به خصوص اتحادیه های مترقی بین المللی پذیرفته شدند.

حزب موفق بتشکیل سازمان جوانان گردید و این سازمان بعداً عضو "بین الملل جوانان کمونیست" شد.

پیشرفت روز افزون حزب کمونیست رضا خان را که در صدر شانوده ریزی حکومت دینتائوری خود بود بوحشت انداخت و بمجرد این که وضع بحر مستقر شد، کمونیست ها را هدف حمله خود قرار داد. اولین پرورش پلیس رضا خان بسازمان های حزب بود. از تاجگذاری او در آذر ۱۳۰۴ شروع گردید. قبل از انقلاب سلسله اخبار روزنامه وابسته به حزب "نصیحت" توقیف شد و پیدرش واعظ کبوانی بتهران احضار شد و شب نهم آن (انقراض سلطنت قاجار) جلسه مجلس بقتل رسید.

از این تاریخ حزب زیر فشار دائمی پلیس رضا خان قرار گرفت و کمونیست ها تحت تعقیب مداوم پلیس بودند.

از همان آغاز مسئله آریایی از رضا خان در داخل حزب مورد بحث بود. ارتعز اثریت بزکی رضا خان بعنوان معاند بورژوازی طی تلقی گردید. در نظر این اثریت رضا خان کسی بود نه دست سید ضیاء الدین - عامس امیرالیمم انگلیس را کسوت کرده، افغانانی برای تعویت حکومت مرکزی بعمل آورده، راه را برای فعالیت نیروهای مترقی و حتی حزب کمونیست مسدود نساخته بود. سیاست آن روزی حزب در قبال رضا خان عبارت بود از تعویت توأم با انتقاد. روزنامه "حقیقت" در کشمکش بین رضا خان و مجلس، طرف رضا خان را گرفت.

ولی عملیات بعدی رضا خان بخصوص پیر از سلسله شدنش بر اوضاع، توری بود که در مقابل حمایت بی دردی لودکترین راهی هم برای استفاده نیروهای مترقی نامی نمیکرد. وجود نداشتن نیرو واحد در حوضتی عمومی حزب موجب آشفتگی فزونی شد و بدنبال آن آشفتهکی سازمانی سر آغاز گردید. در رهبری دوگانگی بوجود آمد و هیئت سه سفیری که برای اداره امور سازمانی بوجود آمده بود، از طرف عده ای رسمیت نناخته شد و مجموعه این اوضاع صحر نشین

شکره' دوم حزب کمونیست ایران کردید . و مرحله' اول فعالیت حزب بی پایان رسید .

حمصندی فعالیت های حزب پس از دوران انقلاب کیلان نشان میدهد که حزب سمت مبارزه و فعالیت انقلابی را که باید بسی دهقانان و انجام انقلاب ارضی باشد و در دوره' انقلاب کیلان کام های عملی در جهت آن برداشته بود ، از دست میدهد ، رهبری دچار اپورتونسیسم راست میشود ، فعالیت مسلحانه را شامیکدارد و بمبارزات شهری و صالمت آمیز کشیده میشود .

با این که با استفاده از امثانات موجود حزب قادر میشود سازمان های خود را در شهرها توسعه دهد ولی در اولین لحظه' تغییر اوضاع و ناساعد شدن وضع در مقابل ضد انقلاب مسلح ، بی سلاح مانده ایتدار عمل را از دست داده و زیر ضربات ارتجاع لطافات زیادی میبیند .

اول انقلاب
دوم (از صمیم)

شکره' دوم حزب کمونیست ایران ۱۹۲۷ (۱۳۰۶)

با تشکیل شکره' دوم حزب کمونیست ایران (شکره' ارومیه) دوره' دوم فعالیت حزب آغاز میگردد . در دستور بالا با اختصار بشرائضی که منجر بشکل این شکره گردید اشاره کردیم ، در زیر نوشتار میبینیم آنها را بیشتر بشناخیم و سپس با ارزیابی دوسند مهم شکره می پردازیم .

مسئله' اساسی شکره تعیین موضع حزب نسبت برضا خان بود . مهمترین تغییر اساسی بین اولین تا دومین شکره' حزب که نشئت فزونی در رهبری و غالب شدن خط مشی ما صحیح جناح راست رهبری را معلن کرده بود ، عدم درک تغییرات زرفی بود که در اوضاع بین المللی و تناسب نیرو در صحنه' جهانی بعثت بوجود آمدن و مستقر شدن جمهوری شوراهها در روسیه بوجود آمده بود .

بیروزی های فکری انقلاب کبیر اشتر و حکومت جوان شوروی بر رهبری لنین و استالین سیماى جهانی را در کون کرد و موازنه قوا را در صحنه' جهانی بهم زد . سیاست امیرالیسم انگلستان هم تغییر کرد ، عده ای از رهبران حزب در ارزیابی از سیاست انگلستان و در نتیجه موضع گیری نسبت به رضا خان دچار اشتباه شده و با انحراف راست کشیده شدند . تا آن موقع سیاست سنتی امیرالیسم انگلیس در ایران و اغلب کشورهای مستعمره - نیمه مستعمره جلوگیری از تمرکز نیرو و قدرت در دست دولت مرکزی بود . تضعیف این حکومت و تهدید آن از طریق مسلح ساختن ایلات و شوراندن آنها در موقع لازم ، ایجاد تقاب بین خود ایلات و غیره وسائلی بود که امیرالیسم انگلیس با استفاده از آنها شترل خود را بدولت مرکزی تحمیل میکرد .

انقلاب کبیر اشتر موجب تغییرات بنیادی در این سیاست سنتی گردید . امید امیرالیست ها بیروزی ضد انقلاب در داخل روسیه با شکست مواجه گردید . لشکر کشی و حمله' چهارده دولت سرمایه داری بر علیه جمهوری جوان شوروی نتیجه نرسید . ارتش های خارجی در برخورد با ارتش سرخ از جنگ سرباز میزدند . امیرالیست ها بدین نتیجه رسیدند که برای مبارزه با نخستین کشور سوسیالیستی جهان بنقشه ای طولانی و همه جانبه احتیاج دارند . نقطه محاصره اقتصادی و سیاسی حکومت نو بنیاد از یک طرف و محاصره' نظامی آن از طرف دیگر در دستور کار قرار گرفت .

محاصره' امیرالیستی شوراهها ، حکومت های مرکزی نیرومندی را دورتا دور شوروی ایجاد میگرد . ایران یکی از این حلقه های محاصره و حلقه' مهم آن بود . ادامه' سیاست سابق و باقی ماندن ایران بشکل یک کشور از هم گسیخته که همواره دچار کشمکش های داخلی بود نمی توانست آنچنان حلقه' محکم باشد که بتواند در این زنجیر محاصره' امیرالیست ها نقش خود را بخوبی ایفا' شد و منظور امیرالیسم انگلستان را بر آورده نماید . حکومت مرکزی نیرومندی لازم بود که مأملا سرسبیده' انگلیس و دشمن شوروی باشد .

تمام حوادث سیاسی ایران از دودنای سوم حوت ، اخراج سید ضیا'الدین تا بخت نشستن رضا خان میبایستی از زاویه' این اوضاع نوین و تعبیر تناسب نیرو در صحنه' جهانی مورد ارزیابی و مطالعه قرار گیرد و حال آن که بنای تحلیل عده' زیادی از نیروهای مترقی و از جمله رهبری حزب همان سیاست سنتی سابق انگلیس بود .

دودنای سید ضیا'الدین و نوشتار های او از جمله نزدیکی با شوروی ، دستگیری عده ای از اشراف و اعیان وابسته به امیرالیسم انگلیس مقداری برای فریب توده ها و پروراندن سید ضیا' بعنوان عامل اجرای نا مرئی سیاست جدید انگلستان بود . ولی سید ضیا'الدین شناخته تر از آن بود که بتواند چنین نقشی را بعهده گیرد . از طرف دیگر رضا خان همه گونه امتنان را داشت که با اخراج سید ضیا'الدین نسبت بخود جلب اعتماد نماید و عامل اجرای نا مرئی

سیاست جدید کرد. تمام صحنه سازی ها و عوام فریبی هائی که از اخراج سید ضیا^۱ الدین تا تاجگذاری رضا خان شد مراحلی برای فریب نیروهای مترقی و جلب اعتماد مردم برضا خان بود . یکی از این صحنه سازی ها " لشکر کشی " رضا خان بخوزستان و نابودی " شیخ خزعل " بود . بطور مثال روزنامه " حقیقت " هنگام بازگشت رضا خان به قزیه^۲ " من رضا و تو رضا و ملت ایران رضا " از او استقبال کرد . بدین طریق سیاست ناصحیح نسبت برضا خان در حزب ریشه عمیق دوامد و با بقدرت رسیدن رضا خان و پیر رفتن پرده ها ، حزب دچار تشنگی فزونی و تفرقه^۳ سازمانی گردید و مجموعه^۴ این حوادث منجر بتشکیل لشکر^۵ دوم حزب لومنیست ایران گردید .

مجله " ستاره سرخ " (در شماره ۴۰۳ خرداد - تیر ۱۳۰۸ - ژوئن ژوئیه ۱۹۲۹) در مورد هدف لشکر^۶ دوم مینویسد : " عده ای از رفقا چه در ایران و چه در خارجه دچار اشتباهات شده و عقیده داشتند رضا خان بر علیه امپریالیسم انگلیس مبارزه کرده است . ولی حقایق مسلمه ای که در عرض چند سال جمع شده بود علنا مخالف این تصورات بود که موضوع مهم لشکر^۷ دوم مسئله راجع به چگونگی رسیدن رضا خان بحکومت و عملیات سیاسی او بود . " لشکر^۸ دوم حزب لومنیست ایران موفق بتحلیل صحیح اوضاع جهان و ایران شد . خطوط اصلی سیاست انگلستان را در ایران روشن ساخت و خط مشی اساسی خود را تعیین نمود . مهمترین سند های صوبه^۹ این لشکر تزه های لشکر تحت عنوان " مطالعات راجع باوضاع بین المللی ایران " و " پروگرام عملیات حزب لومنیست ایران " است و ما بارزیا بوسی آنها می پردازیم .

ارزیابی تزه های لشکر^{۱۰} دوم حزب لومنیست ایران

همانطور که قبلا اشاره شد مهمترین کار لشکر^{۱۱} باسج بمسائل مهم آن روز و اهم این مسائل با اهمیت سیاسی و اجتماعی حکومت رضا خان و تعلق طبقاتی آن بود . لشکر^{۱۲} بر اساس تحلیل اوضاع سیاسی ، اجتماعی و طبقاتی ایران و بررسی اوضاع جهانی از یک نظرگاه مارکسیستی توانست باین مسئله جواب صحیح بدهد و نظرات راست و اپورتونیستی بعضی از رهبران را محکوم نموده و بر اساس این تحلیل برنامه^{۱۳} سیاسی خود را تنظیم نماید . در تزه های لشکر^{۱۴} چنین ارزیابی شده است :

" ایران یکی از ممالک نیمه کنونی است که هنوز رسما و ظاهرا استقلال خود را حفظ کرده و در تحت تصرف دول معظمه سرمایه دار در نیامده است . علت محفوظ ماندن این استقلال ظاهری نیز آنست که مخالفت شدید ما بین روسیه - تزاری و انگلیس امپریالیست مانع از این گردید که ایران کاملا بصورت مستعمره در آید . پیر از سقوط حکومت استبدادی روس و خارج شدن سربازان تزاری از ایران انگلیس بزودی تمام خاک ایران را باید تصرف و مستملکه نمودن تفضی آن اشغال نمود . قرار داد انگلیس و ایران در سال ۱۹۱۹ قاعدتا میبایستی بتصرف انگلیس در ایران صورت رسمی بدهد ولی قوت و استخدام شوروی از یک طرف و توسعه روز افزون نهضت ملی انقلابی در خود ایران از طرف دیگر بریتانیا را مجبور کرد که موافقت از نیت خود (تصرف موری و غلنی ایران) چشم پوشیده برای رسیدن باین مقصود راه های تازه دیگری جستجو کند دولت بریتانیا وقتی که بعدم امثال تصرف ایران بوسیله^{۱۵} خشونت صرف و زور ففظعی سرزد ، تصمیم نمود که در ایران مانند بین النهرین و مصر دست نشانده های خود را نصب کرده و بتوسط آنها بتدریج ولسی بطور اساسی تسلط خود را محکم نماید . لودنای سید ضیا^{۱۶} الدین (۲۵ فوریه ۱۹۲۱) میبایستی برای امپریالیسم انگلستان این خدمت را انجام میداد . ولی سید ضیا^{۱۷} الدین خیلی زود به انگلونی غلنی محروم شده و غلبه ای را که بر عهده^{۱۸} او واگذار شده بود نتوانست اجرا کند . باین علت انگلیس مضمم گردید که بجای او همکار و توجه^{۱۹} او رضا خان را که آنوقت بتلی هویتش نام معلوم و غیر معروف بود بر قرار کند . "

سپس لشکر^{۲۰} بر اساس این تحلیل به بررسی سیاسی و اجتماعی حکومت رضا خان و تعلق طبقاتی آن میپردازد ، و نیز عده ای از رهبری را که معتقد بودند لودنای رضا خان " یک مبداء جدید در تاریخ ایران معاصر باز نموده " و " لودنای رضا خان معنای سقوف حکومت فتووال ها و استقرار حکومت بورژوازی است " بعنوان تشریح^{۲۱} " اپورتونیستی و این الوقت ضد انقلابی " محکوم می شد .

لشکر^{۲۲} باین تحلیل در مورد رضا خان میرسد که ، رضا خان از روز اوان تا انتها و بحواست سیاست انگلیس یا بعرضه^{۲۳} وجود گذاشت . ولی برای اجرا^{۲۴} نقشه^{۲۵} خود رضا خان از همان اول کوشش نمود تا در واحد اجتماع ایران نتیجه گاهی پیدا نماید . عدم تعلق طبقات حامیه ، تظاهر به آزاد بخواهی و میهن پرستی ، مبارزه با رژیم پوسیده فاجاره از

نظر انگلیس ها را " تنگن و مقتضای خود را تمام نکرده بود ". در حلقه اول قشرهای سینا و سیمی از جامعه را بسوی خود متمایل ساخت . بورژوازی ملی ایران که همواره پیر از ناامی در انقباض مشروعیت دنبال موقعیت برای تثبیت قدرتمتر میگشت ، در وجود رضا خان چنین موقعیتی را یافت و رضا خان با " مواعیدی که به بورژوازی ملی میداد " خواست او را بخود جلب نماید . در تزه های شکره چنین آمده است :

" رضا خان در هنگامی که برای تصرف کردن جنوب مبارزه حقیقتاً کوشش نمود که به بورژوازی ملی اکتفا نماید و حتی با عناصر جمهوری طلب و تشکیلات طبقه یرونتاریات نیز مبارزه و عتوه فروشی مینمود اما عملیات او عیجوقت از دائره مبارزه برای تصرف جنوب در قالب رژیم فتودال و ملاکی خارج نشد ."

پس از مدتی خود رضا خان با عصب مقدار زیادی از املاک وسیع بدل بزرگترین مالک ایران کردید و " باین طریق مظهر اراده این مرجع ترین صیانت کردید . عتفه مذکور هم بنوبه خود تنه گاه امید بخش سلسله جدید میباشد ."

بورژوازی ملی که امیدواری هایش بر آورده نشده بود از رضا شاه جدا شد ولی جدا شدن بورژوازی ملی بمعنی جدا شدن تمام بورژوازی نبود . بورژوازی کهنرادور که همواره چه عنکام شمعکش برای رسیدن بقدرت وجه بعد از بقدرت رسیدن رضا خان از او حمایت میکرد بمعنا یکی از تنه گاه های او باقی ماند . علت چنین امری رشد ویژه بورژوازی کهنرادور در اقتصاد ایران بود . با جلب ایران بی بازار بین المللی سرمایه که در قرن ۱۶ - ۱۷ کم کم در حال تشکیل و رشد بود و بخصوص ایجاد راه آهن در شمال ایران و اتصال آن بروسه تزاری که در بروسه رشد سرمایه داری بود ، شرائطی را ایجاد نمود که مواد خام صنعتی و محصولات زراعتی ایران بازار وسیع بروسه صدور یافت . معاملات تجارتی بسرعت زیاد ترقی کرد و بورژوازی کهنرادور که دلال سرمایه خارجی بود در اثر معامله با سرمایه داران روسیه و انگلستان ، صدور مواد خام صنعتی و محصولات کشاورزی باین کشورهای و فروش اشعه آنها در بازار ایران منافع هنگفتی عایدش شده سرمایه اضافی که از این راه در دست بورژوازی کهنرادور انباشته میشد راه استفاده نداشت . وجود شدید رقابت صنایع خارجی از یک طرف ، وجود مناسبات عقب مانده فتودالی از طرف دیگر شرائط مساعد بر سودی برای سرمایه گذاری داخلی نبود . در نتیجه عناصر زیادی از قشر بورژوازی کهنرادور سرمایه خود را متوجه خرید املاک کردند . بدین ترتیب این قشر هم از سود حاصله از استثمار فتودالی و هم از سود حاصله از دلالی سرمایه های خارجی بهره مند میشدند . لذا این قشر از بورژوازی در حفظ اصول فتودالی نیز نینفع بود . در تزه های شکره چنین آمده است :

" رضا خان توانست با مہارت اساس رژیم ملاکی و فتودالی با کمک و مساعدت طبقه فوئانی بورژوازی محکم نماید برای رضا خان این مسئله از آن جهت آسانی صورت گرفت که در مدت ده بیست سال اخیر در ایران بورژوازی فوئانی تجارتی با شدت تمام سرمایه خود را در خریدن املاک صرف نموده و بکار انداخته ، چرا که آنها نیز از امتیازات و حقوق فتودالی استفاده کرده و بیشتر از معاملات تجارتی و صنعتی مداخل میبندند . بدین ترتیب طبقه اعلامی بورژوازی ایران خود بحفظ مالیت و رژیم سلوب بودن حقوق سیاسی که استثمار بیرحمانه دهاتین را تأمین میشد علاقمند میباشد ."

در نتیجه شکره بدستی ماهیت و وابستگی رضا خان را بطبقات فتودال ها - اعیان و اشراف روحانیون - بورژوازی کهنرادور و امپریالیست ها (انگلیس) افتاد نمود .

شکره بنظر نا صحیح دیگری که در درون حزب وجود داشت مبنی بر این که رضای خان کرده است صرفاً یک کودتای درباری بوده است و هیچگونه محتوی طبقاتی نداشته جواب میدهد و آنرا رد میکند در تزه های شکره چنین آمده است :

" ... نیز اشتباه محض است اگر کودتای رضا خان را مانند یک کودتای درباری تصور نمود . این کودتا دنباله و نتیجه مبارزه بزرگ در داخل طبقه فتودال و بعد مبارزه طبقه حاکمه ملانین بر ضد کوشش بورژوازی برای داخل شدن در حکومت و بالاخره مبارزه فتودال ها و طبقات فوئانی بورژوازی بر ضد نهضت های انقلابی و تشکیلات انقلابی میباشد ."

شکره دوم حزب نمونیت ایران موفقی میشود در یک سری از مسائل حیاتی انقلاب ایران بموضع گیری صحیح برسد . اهم این مسائل عبارتند از :

- ۱ - تشخیص درست مرحله انقلاب ایران .
- بنا بشر فوق حزب نمونیت ایران اولین وظیفه خود را محور رژیم فتودال و روحانیت ، اخراج کامل امپریالیسم انگلیس از ایران و مبارزه برای استقلال کامل مملکت قرار میدهد . " تجربه مبارزات سال های اخیر دهاتین ایران در راه منافع خود با و نشان داد که تنها طریق این مبارزه عبارت از انقلاب زراعتی است . انقلاب زراعتی در شرائط حاضر ایران لازمه آنرا محو انحلال کامل بقایای فتودالیسم و حکومت روحانیت

و دموکراسیون اساسی لکه؛ بنیان انقلاب ایران است .

۲ - تشخیص صحیح نیروی عمده انحراف . " در ایران معاصر شیفتهای دهه‌ها اثر از همه بیشتر است عبارت از طبیعت ده‌هاست . دهقانان در انقلاب آینده این سرزمین بی‌ارزش قور العاده مبعی را بازی خواهد کرد . وضعیت سیاسی و اقتصادی ده‌هاست ایران برار نودتای رضاحاں رو به بدتری گذاشت ، فقط قسمت بی اندازه کم ده‌هاست متمول ایران که منافعتشان با سرمایه صرافى و ربا حواری جدا مریوط است به جهت رژیم رضا حان ذی‌علاقه میباشند . زیرا نه این رژیم بیشتر از رژیم سلطنتی فاحار مصالح آنها را حمایت میکند . ولی اثرش قاطع بوده ، ده‌هاست یعنی اشرف قاصع اهلای ایران معاصر بانقراض فوری مالکیت و کثیه رژیم سلطنت شاهى علافند است ."

۳ - تشخیص صحیح نیروهای محرکه انقلاب و نیروهای ضد انقلاب در ایران : " . . . درین طرف طبقات حاکمه امروزی مالکین و طرفداران ایشان و شراکیشان یعنی قسمت فوقانی بورژوازی ملی صف آرائی کرده و در طرف دیگر کارگران ، ده‌هاست صنعتگران ، کسبه ، بورژوازی کشور و قسمت اعظم بورژوازی متوسط"

۴ - تشخیص درست راه انقلاب ایران : " رژیم رضا شاه پهلوی امروزیه مانع عمده و اساسی برای پیشرفت دموکراسی ایران و تأمین کردن استقلال حقیقی آن در برابر امپریالیزم انگلیس میباشند . لکه مبارزات کارگران و ده‌هاست برای دفاع منافع خود در مقابل رژیم استبدادی و استثمارنا محدود بیوسنه مصادف با تعقیب و محارزات شدید از طرف رضا حاکم میباشند . و در مواقع مشکله بخصوص از طرف امپریالیزم انگلستان نیز سلطنت پهلوی علنا لک میشد (شورش حراسان) . این قلع و قمع‌ها و تضایبها بایستی آخرین اشناهات را راجع باامتان ترفی صلح آمز مبارزه طبقاتی در ایران محو نمائید "

۵ - تأیید صحیح لزوم اتحاد بین کارگران و ده‌هاست و رهبری پرولتاریا و حزب آن در انقلاب : " برای اجرا و پیشرفت فاتحانه انقلاب زراعتی مبارزه کردن ده‌هاست بنسبتهای و منصرف کردن حکومت بدست خود در دهات و ضبط و تقسیم اراضی اربابی بین خود کافی نبوده بلکه لازم است که دهقانان با داشتن اتحاد محکم با صفات انقلابی شهرها (کارگران ، صنعتگران و بورژوازی کوچک) مبارزه خود را اجرا نمایند . تجربه شورش های اخیر زارعین ایران نیز نشان داد که کارگران ، صنعتگران نه فقه در مبارزه انقلابی بآنها لک مینمایند بلکه بنسبت های ده‌هاست متفکرین "ایدئولوگ‌هاست" می‌دهند . لازم است که در آینده انقلاب ایران در تحت رهبری فکری و تشکیلاتی پرولتاریا ت (رنجبران) تشکیل یافته و توسعه یابد ."

۶ - توجه بسط و تحلیم حزب از طریق مبارزه با ایورنویسم و رفرمیسم و توجه بیکانگی حزب و پیوند فشرده حزب بسا توده ها :

" درس و تجربه سیاسی که از مسئله کودتای رضا خان گرفته میشود عبارت از آن است که این کودتا مخصوصا رژیم سیاسی که بعد از آن برقرار کرده هر تصور واهی را راجع باامتان لک ترفی صلح آمز مبارزه حقیقی در ایران بر طرف نموده‌است " " تاریخ در جلو حزب کمونیست ایران و نایف و مسئولیت های سنگین و مهمی را قرار داده است . مهتر از همه این و نایف تهیه و رهبری انقلاب فاتحانه زراعتی است . برای این مناصد حزب موظف است که تمام قوای خود را که عبارت از پیشقراولان پرولتاریا است جمع آوری نموده تشکیلات و حوزه های خود را از نو با فعالیت کامل بگارانداخته و روابط آنها را با طبقه کارگر و صنعتگران و ده‌هاست تغییر محکم نماید . حزب بایستی تمام دقت و کوشش خود را بر آن صرف شد که از حاده حقیقی امول لنینی خارج نشده و در خط سیاسی خود دارای افکار روشن و قاطع باشد"

۷ - برخورد صحیح ب مسئله ملی و تأیید روی حزب واحد کمونیستی :

" در داخل ایران حالیه یک سلسله ملل مختلف (عرب ، ترک ، ترمن ، کرد و غیره) زندگی میباشند که زحمتشان آنها در حقیقت از دوسرو زیر فشار ، استثمار و ظلم واقع شده اند . از یک طرف اشرف و فتودار ها و رؤسای ملی خودشان بآنها تعدی و اجحاف نموده و از طرف دیگر فشار و تعدیات سلطنت انگلیس و ربا ناه ایشان را در زیر بار شکجه خود قرار داده و کمترین مقاومت را از جانب آنها حاموش و حده میباشند . حزب کمونیست ایران باید نسبت باین ملل دقت و توجه کافی بعمل آورده و تشکیلات خود را در میان توده زحمتکش این ملل تأسیس و مستحکم نماید . حزب موظف است که بطور کامل و نااقی باین ملل بجهاندا که حزب کمونیست ایران یگانه طرفدار آزادی کامل ایشان از تحت فشار ظلم سلطنت رضا شاه و انگلیس که مسبب اصلی اسارت و مظلومیت زحمتشان ملل کوچک و بزرگ ایران هستند میباشد . فقط از راه توحید تمام قوا و جدیت کارگران ، ده‌هاست و مظلوم همه ملل که در سرزمین ایران زندگی میکنند

ما میتوانیم باین ارتجاع تیره و اسارت جانفرسا خاتمه بدهیم حزب کمونیست ایران با مطالبات و شعارعمومی تمام احزاب کمونیستی دنیا راجع بمسئله ملت یعنی شعار حق هر ملت باستقلال کامل خود حتی مجزا شدن از حکومت مرکزی را جزو پروگرام خود قرار داده و موافق آن اقدام نماید .

۸ - بر خورد بمسئله انترناسیونالیسم

"کلیه عملیات حزب کمونیست ایران باید کاملا با وضعیت بین المللی مللت مربوط باشد . در وضعیت بین المللی رل مهم را مناسبات بین ممالک سرمایه داری و اتحاد جماهیر شوروی بازی میشود . دول سرمایه داره در رأس آنها دولت انگلیس قرار گرفته ، پیوسته خود را برای جنگ بر علیه اتحاد شوروی حاضر کرده و همه سعی خود را در این راه بکار خواهد برد که مملکت را بر ضد اتحاد جماهیر شوروی داخل جنگ شد . بدیهی است که وظیفه حزب کمونیست ایران آن است که بر ضد اقدامات امپریالیسم انگلیس در جلب ایران بیک ماجرای خونین مبارزه شد " هیچکدام از این دستجات برای رهبری نهضت انقلابی قابل نیستند . برعکس حزب کمونیست ایران با اتکا و مساعدت بین المللی کمونیستی قادر است که موفقیت و کیفیت زد و خورد های انقلابی را پیش بینی کرده مطابق آن شعارهای لازم سیاسی انتخاب نماید و برای تأمین فتح تشکیلات خود را تهیه نماید ."

در این تز حزب کمونیست بدرستی روی مساعدت اندوژنیک سیاسی بین المللی تأکید میکند ولی دارای ضعف در جنبه دیگر است و آن عدم تأکید روی اصل اتکا بنیروی خود و یافتن شعارهای سیاسی از طریق تلفیق مارکسیسم - لنینیسم به شرایط مشخص جامعه است . رفیق مائوتسه دون میگوید " خلق های ستمدیده در بیکار برای آزادی کامل خود باید نخست بمبارزه خود و فقط آنگاه بشک بین المللی اتکا کند ."

۹ - طرح مسئله "جبهه" واحد بشکل همگامی (کارگران - دهقانان - بورژوازی کوچک) در حزبی بنام "حزب انقلابی ملی ایران" . شکره این طرح را بدلائلی بعنوان وظیفه مبرم خود مطرح نمیکند .

" در ایران مقدمات عمومی تأسیس حزب انقلابی ملی موجود است اما نه این که این موضوع را از مسائل یومیه شمرده و در اجرای آن فوری داخل اقدامات شده ، حزب کمونیست ایران حالا هنوز بسیار ضعیف بوده و فکر ایجاد حزب انقلابی ملی ممکن است آلت استفاده عناصر مخالف واقع شود " و در نتیجه عملا این طرح بعد از شکره اجرا نشد . " حزب بایستی با جدیت و پشتکار برای ایجاد رابطه با همه تشکیلات موجود کارگران ، دهاقین ، صنعتگران ، و هندا دستجات انقلابی بورژوازی کوچک کوشش نموده و این روابط را با اصول تشکیلاتی مستحکم نماید . در زمینه پروگرام انقلابی معین در تشکیلات فوق دستجات چپ تشکیل داده و بعد توسط همین دستجات که باید رل فراسویونهای مخصوص را بازی کنند و با احتیاط ولی پشتکار فوق العاده برای ائتلاف آن تشکیلات انفرادی کوشش نموده اول آنها را در شکل ائتلاف های موقتی و بعد بشکل ائتلاف های منمادی و دائمی انقلابی در آورده بالاخره پس از تهیه مقدمات اساسی تشکیلاتی و سیاسی و مسائل تأسیس حزب ائتلافی یعنی حزب انقلابی ملی ایران را فراهم آورد .

" حزب کمونیست ایران تشکیل یک چنین حزبی را باید در صورت موجود بودن شرایط ذیل جزو مقاصد خود قرار دهد :

۱ - حزب انقلابی ملی ایران باید حزب اتحاد انقلابی کارگران و دهاقین و بورژوازی کوچک باشد .

۲ - اساس آن باید تشکیلاتی باشد که حزب کمونیست ایران در آن رل رهبریت را بازی کند .

۳ - این حزب باید بر ضد استقلال سیاسی و تشکیلاتی حزب کمونیست ایران دست اندازی و اقدامات نموده برای تنقیدات او از اشتباهاتی که در مبارزه انقلابی میشود وی را بمضیقه نیاندازد ."

حزب کمونیست در این مورد همه جانبه مسئله را ندیده است . او از جبهه واحد وسیع در مرحله انقلاب دمکراتیک فقط اتحاد اول را یاد آور میشود (اتحاد کارگران - دهقانان و خرده بورژوازی) و آنرا بجای جبهه واحد میگذارد و با اتحاد دوم یعنی پرولتاریا با بورژوازی ملی توجهی ندارد . در تز حزب کمونیست بدرستی روی اتحاد اول و تقویت آن تکیه شده است ، زیرا بدون ایجاد اتحاد اول و تقویت نیروهای مترقی جبهه واحد یعنی کارگران و دهقانان نمیتوان بورژوازی ملی را مجبور بشرکت در جبهه واحد کرد .

۱۰ - شکره در تزهای خود قیام های آن سال ها را مورد ارزیابی قرار میدهد و نتیجه میکرد :

" از همه این شور شما یک تجربه و درس بدست آمده و آن این است که این شور شما بدون تهیه زمینه ، بدون تشکیلات منظم و بدون رهبریت و ارتباط با فرق انقلابی بظهور آمده اند . حزب کمونیست ایران بایستی با تدابیر قطعی از ظهور همچو

اقدامات انفرادی و حل‌گیری نموده همه قوای انقلابی زحمتشان را که در نقاط مختلف انفراداً مبارزه می‌شدند بیک سبیل عمومی انرژی انقلابی متحد نموده ارتجاع شاه و انگلیس را محو کرده حکومت زحمتکشان را مستقر نماید. علاوه بر این تجربیات چند سال اخیر و مبارزات ده‌هفتین در راه منافع خودشان بخوبی بنوده ملت فهماند که طریق واحد این مبارزه فقط انقلاب داخلی است. همه این شورشی‌ها و قربانی‌ها برای ما درس عبرت بوده نجات‌دهنده را در دام ما حایکیر ساخته اند.

۱- برای فتح و توسعه انقلاب زراعتی تنها مبارزه ده‌هفتین جهت بدست آوردن اقتدارات سیاسی در دهات و تصرف زمین های اربابی کافی نیست، بلکه برای این مقصد مساعدت انقلابیون شهر از واجبات درجه اول میباشد. ۲- نهضت انقلابی در شهرها زمانی موفق بانقلاب خواهد شد که توده لارکران، صنعتگران و بورژوازی کوچک آنها تقویت نمایند. ۳- لارکران و صنعت کران نه این که ده‌هفتین در راه مبارزه انقلابی مساعدت کرده و میکنند بلکه اغلب فاندین آنها هم از میان لارکران و صنعتگران درآمده اند. ۴- یکی دیگر از شرایط فتح انقلاب زراعتی انتشار افکار انقلابی در میان قشون و ظرف‌داری قشون از انقلابیون است.

شکره* دوم حزب کمونیست ایران یکی از صفحات درخشان و مهم مبارزات انقلابی طبقه لارکران ایران است. این شکره با بر خوردی عمیق بفعالیت‌های چند ساله حزب در بسیاری از مسائل اشتباهات خود را باز شناخت و متنی صحیح در پیش گذارد. شکره توانست وحدت ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی نسبتاً محلی بوجود آورد. همانطور که از تزه‌های آن نتیجه میشود حزب قادر شد مرحله انقلاب، نیروی عمده انقلاب، نیروهای مرحله انقلاب، راه قهرآمیز مبارزه تحت رهبری حزب برای کسب قدرت حاشه، و اهمیت اتحاد لارکران و دهقانان، حل صحیح مسئله ملی و مبارزه علیه ایورتونیم و فرقیسم در درون حزب را تا اندازه زیادی باز شناسد. مهمترین دست آورد این شکره تعیین، تهیه و رهبری انقلاب فاتحانه زراعتی بمثابة مهمترین وظیفه حزب بود. اما شکره در یک مسئله عمده دارای کمبود بود و آن عدم درک راه محاصره شهرها از طریق دهات بود که از خصلت نیمه مستعمره و نیمه فئودال جامعه ایران ناشی میشود. نکته در حقیقت عمیقاً به مسئله رشد نا موزون انقلاب در ایران، مسئله ایجاد پایگاه‌های روستایی و پیشرفت موز وار انقلاب دست نیافت. بهمین علت در تزه‌های شکره جهت احیای سازمان های حزبی بین کار در شهر و ده حد فاصلی تعیین نمیشود و سمت کارها بدرستی معین نمیکرد. در حالی که حزب میبایستی در این زمان، سمت فعالیت های خود را انتقال ثقل خود بروستا بگذارد، توجه بیشتری بکار در میان پرولتاریا و در شهرها دارد.

فعالیت های حزب پسر از شکره* دوم تا سرکوب حزب ۱۹۳۱

پسر از شکره دوم حزب موفق شد سازمان های خود را در بعضی از نقاط کشور گسترش داده و تقویت نماید. برای کار در میان جوانان، دهقانان، ارتش، زنان و غیره از طرف کمیته مرکزی مسئولین انتخاب گردیدند. سازمان جوانان حزب دایر گردید و از طریق ایجاد اتحادیه های محصلین و کارهای فرهنگی دست بفعالیت نسبتاً وسیعی زد. در تهران اتحادیه محصلین نفوذ زیادی در مدرسه دارالفنون و طب بدست آورد و توانست اعتصاب مهم سیزده روزه شاگردان دارالفنون را در سال ۱۳۰۶ رهبری نماید. در تهران از طریق اتحادیه های محصلین کلاس اکابر و رفع بیسوادی تشکیل شد. حزب موفق شد تا اندازه ای در ارتش نفوذ کند و روابطی برقرار نماید. عمده و مهمترین فعالیت حزب، در بین لارکران بود و در دو نقطه تمرکز کارگری ایران در آنوقت، صنایع " نفت جنوب" و اصفهان حزب تشکیلات مخفی خود را گسترش داد.

فعالیت در جنوب

اتحادیه کارکران نفت جنوب در سال ۱۹۲۵ با کمک برخی از فعالین حزب بوجود آمده بود ولی فعالیت از خود نشان نمیداد. در نتیجه حزب در سال ۱۹۲۷ در صدد ایجاد تشکیلات مخفی میان کارکران نفت جنوب برآمد و سازمان نسبتاً محلی ایجاد نمود. در اواخر سال ۱۹۲۷ از طرف این سازمان در اثر اقداماتی که انجام شده بود سفرائس مخفی اتحادیه های لارکری با شرکت ۲۰ نفر نماینده تشکیل شد. سفرائس تصمیم گرفت بر علیه اختلاف و نفاق که کمپانی نفت در میان لارکران انداخته سارزه نموده و کارکران را برای مبارزه متشکل نماید و سازمان خود را توسعه دهد. در اواخر ژانویه ۱۹۲۹ (۱۳۰۷) در اثر اقدامات کمیته ایالتی حزب در مین کفرائس اتحادیه های کارکران نفت جنوب تشکیل شد. مطابق مندرجات محله "ستاره سرخ" " عده اعضا اتحادیه در آنوقت سه هزار نفر بود". سفرائس علاوه بر تصمیمات تشکیلاتی مثل بسط سازمان و غیره یک رشته تصمیمات سیاسی نیز اتخاذ نمود از جمله، تجدید نظر در امتیاز نفت جنوب، اعتصاب در اول ماه مه و غیره.

کمیابی موفق شد جریان اعتصاب را قبل از اول مه کشف نماید و در ۲۹ آوریل شبانه ۹۳ نفر از فعالین کارگران عضو اتحادیه را توقیف نمود و در نتیجه اعتصاب اول ماه مه عقیم ماند. ولی کارگران توانستند روز ۴ ماه مه اعتصاب بسزک خود را که در حقیقت نخستین اعتصاب بزرگ کارگران ایران بود و تأثیرات زیادی روی آگاهی کارگران گذاشت صورت دهند.

فعالیت در اصفهان

حزب توانست تشکیلات مخفی خود را در اصفهان گسترش دهد. بیشتر فعالیت در اصفهان در بین کارگران نساجی بود. در ماه مه ۱۹۳۱ چهارصد نفر از کارگران بزرگترین کارخانه نساجی آنوقت اصفهان کارخانه "وطن" متشکل شده و درخواست های ۱۳ گانه خود را از جمله اضافه دستمزد، تقلیل ساعت کار روزانه از ۱۲ ساعت به ۸ ساعت پیش گذاشتند. کارفرمایان درخواست های کارگران را رد کردند ولی بر اثر اعتصاب و مبارزه بالاخره کارفرمایان مجبور به عقب نشینی شدند و کارگران به پیروزی رسیدند.

حزب در نقاط دیگر از جمله خراسان - گیلان و قزوین نیز فعالیت داشت. باختصار در زیر خراسان و گیلان را شرح میدهم:

فعالیت در خراسان

در اواخر سال ۱۹۲۸ رفقائی برای کاربان سامان فرستاده شدند و کم تشکیلات خراسان مخصوصا مشهد رونق گرفت. طی مدت دو سال نهضت اتحادیه ای در شرائط مخفی رشد نمود. مرکز فعالیت حزب در بین کارگران قالی - باف بود. تشکیلات جوانان نیز در خراسان بوجود آمد. در مشهد کمیته ایالتی خراسان مجله ای با دست نوشته بنام "کمونیست" منتشر میزد. در این مجله مسائل سیاسی و تئوریک مطرح میگردد و در سال چندین شماره منتشر میشد.

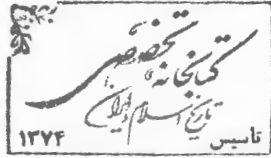
در پائیز سال ۱۹۳۰ تشکیلات خراسان دو تانید، عبدالحسین دهباز (حسابی) و علی اکبر فرهودی کارگر قالی - باف را برای انتخابات مجلس کاندید کرد. علی رغم شرائط مشکل و ارتجاعی این دو تانید صدها رأی آوردند. بعد از این جریان پلیس متوجه فعالیت کمونیست ها در خراسان گردید و شروع بدستگیری کارگران نمود.

فعالیت در گیلان

در سال ۱۹۲۷ فعالیت کمونیست ها در گیلان شکل گرفت. اتحادیه های زیادی در گیلان بوجود آمد از قبیل اتحادیه حلی سازها، کارگران انبار نفت، کلاه دوزها در رشت. در رشت و پهلوی سازمان جوانان کمونیست تشکیل شد و مشغول فعالیت گردید. در سال های ۲۷ - ۲۸ بین دهقانان اطراف شهر، بین رشت و پهلوی، رشت و فومن و سایر دهات اطراف شهر رشت فعالیت شد اما این فعالیت مرتبط، مرتب و همگانی نبود. حزب موفق بتشکیل اتحادیه های جدید و تقویت اتحادیه های موجود در بندر پهلوی شد.

بعوازت کار در داخل کشور در خارج نیز سلطان زاده از طرف کمیته مرکزی دست بایجاد مرکزی در اروپا زد. تحت نظر این مرکز روزنامه "پیکار" در برلن و مجله "ستاره سرخ" در وین منتشر میشد.

بعد از تاجگذاری رضا خان، اولین سرکوب تشکیلات کمونیستی آغاز گردید و با رشد قدرت حزب دامنه سرکوبی وسیع شد. در ۱۷ خرداد ۱۳۱۰ قانون سنگین ضد کمونیستی را وضع کردند و بدین وسیله زمینه را برای سرکوب قطعی حزب بوجود آوردند. در همان سال پلیس سازمان حزب دست یافت و اکثر اعضا کمیته مرکزی زندانی شدند و بدین ترتیب کمیته مرکزی و سازمان حزب در ایران متلاشی گردید.



انقلاب قمرآمینراور با فی خلق های ایران است

و. ا. لنين

اقتصاد و سياست در عصر
ديكتاتوري پرولتاريا



W. J. ...

پرولتارهای سراسر جهان متحد شوید !

من در صدد بودم بمناسبت دومین سالجشن حکومت شوروی رساله کوچکی در باره بحثی که عنوان این مقاله است ، برشته تحریر در آورم . ولی در گیرودار کار روزانه تاکنون موفق نشده‌ام از حدود تدارک مقدماتی چند بخش آن فراتر روم . بدینجهت تصمیم گرفتم برای بیان خلاصه و مختصری از آن اندیشه‌های بحث مذکور ، که بنظر من از همه مهمترند ، آزمایشی بعمل آورم . بدیهیست که بیان خلاصه موجب نقصانها و کمبودهای زیادی میگردد . ولی با اینوصف شاید برای يك مقاله كوچك روزنامه‌ای حصول این مقصود محجوبانه میسر باشد که مسئله طرح گردد و زمینه‌ای برای بحث آن از طرف کمونیست‌های کشورهای مختلف فراهم شود .

۱

از لحاظ تئوری جای تردید نیست که بین سرمایه‌داری و کمونیسم يك دوران انتقالی معینی فاصله است . این دوران نمیتواند مشخصات یا خواص این هر دو شکل اقتصاد اجتماعی را در خود جمع نکند . این دوران انتقالی نمیتواند دوران مبارزه بین سرمایه‌داری میرنده و کمونیسم پدید آمده یا بعبارت دیگر : بین سرمایه‌داری مغلوب ولی هنوز محو نشده و کمونیسم پدید آمده ولی هنوز بکلی ضعیف ، نباشد .
نه تنها برای مارکسیست ، بلکه برای هر شخص تحصیل‌کرده‌ای

که بنحوی از انحاء با تئوری تکامل آشنا باشد ، باید ضرورت يك عصر تاریخی تام و تمام ، که وجه تمایز آن این مشخصات دوران انتقالی است ، بخودی خود واضح باشد . ولی صفت ممیزه همه استدلالات مربوط به انتقال به سوسیالیسم ، که ما آنها را از دهان نمایندگان معاصر دموکراسی خرده بورژوائی (چنین نمایندگانی ، علی رغم برچسب باصطلاح سوسیالیستی خود عبارتند از تمام نمایندگان انترناسیونال دوم و از آنجمله افرادی نظیر ماکدونالد و ژان لونگه ، کائوتسکی و فردریک . آدلر) میشنویم عبارتست از فراموشی کامل این حقیقت بخودی خود عیان . نفرت از مبارزه طبقاتی ، آرزوی از پیش بردن کارها بدون توسل به این مبارزه و تمایل به حک و اصلاح و صاف کردن گوشه های تیز از صفات ذاتی دموکراتهای خرده بورژواست . بدین سبب چنین دموکراتهایی یا از هر گونه اعترافی بلزوم دوران تام و تمام تاریخی انتقال از سرمایه داری به کمونیسم امتناع میورزند و یا وظیفه خود می شمردند نقشه هایی برای آشتی دادن هر دو نیروی مبارز ، بجای رهبری مبارزه یکی از این نیروها ، اختراع نمایند .

۲

در روسیه بعلت عقب ماندگی بسیار زیاد و خصلت خرده بورژوائی کشور ما ، دیکتاتوری پرولتاریا ناگزیر باید نسبت بکشورهای پیشرو دارای خصوصیات چندی باشد . ولی نیروهای اساسی — و شکلهای اساسی اقتصاد اجتماعی — در روسیه نیز همانهاییست که در هر کشور سرمایه داری وجود دارد ، بقسمیکه این خصوصیات میتوانند تنها

بموردی که عمده‌ترین جنبه را ندارند ، مربوط باشند .
این شکلهای اساسی اقتصاد اجتماعی عبارتند از : سرمایه‌داری ،
تولید کالائی خرد و کمونیسم . این نیروهای اساسی عبارتند از :
بورژوازی ، خرده بورژوازی (بویژه دهقانان) و پرولتاریا .
رژیم اقتصادی روسیه در عصر دیکتاتوری پرولتاریا عبارتست از
مبارزه نخستین گامهای کاریکه بشیوه کمونیستی - در مقیاس واحد
کشوری پهناور - متحد شده است ، علیه تولید کالائی خرد و آن سرمایه
داری که بر جای مانده و بر پایه تولید مزبور احیاء میگردد .
کار در روسیه در آنحدودی بشیوه کمونیستی متحد شده است که
اولا مالکیت خصوصی بر وسائل تولید ملغی گردیده و ثانیاً قدرت دولتی
پرولتری ، بمقیاس سراسر کشور در زمینهای دولتی و در بنگاههای
دولتی ، یک تولید بزرگ تشکیل میدهد و نیروهای کارگری را بین
رشته‌های گوناگون اقتصاد و بنگاهها توزیع میکند و مقادیر هنگفتی از
آن محصولات مورد مصرف را که متعلق بدولت است ، بین زحمتکشان
تقسیم مینماید .

ما از " نخستین گامهای " کمونیسم در روسیه سخن میگوئیم
(همانگونه که در برنامه حزبی ما مصوبه مارس سال ۱۹۱۹ نیز مسطور
است) ، زیرا همه این شرایط در کشور ما فقط جزئا عملی شده است یا
بعبارت دیگر : این شرایط فقط در مرحله اولیه عملی شدنست . آنچه
که فوراً و با یک ضربه انقلابی انجام یافته آنچیزست که اصولاً انجام
فوری آن امکان پذیر است : مثلاً در همان نخستین روز دیکتاتوری پرولتاریا ،
یعنی در ۲۶ اکتبر سال ۱۹۱۷ (۸ نوامبر سال ۱۹۱۷) ، مالکیت

خصوصی بر زمین ، بدون جبران خسارت مالکین بزرگ ، لغو گردید و از زمینداران بزرگ سلب مالکیت شد . در ظرف چند ماه ، بازهم بدون جبران خسارت ، تقریباً از تمام سرمایه داران بزرگ ، صاحبان فابریکها و کارخانجات و شرکتهای سهامی و بانکها و راههای آهن و غیره سلب مالکیت گردید . تشکیل تولید بزرگ در صنایع توسط دولت و انتقال از ” کنترل کارگری “ به ” اداره کارگری “ امور فابریکها ، کارخانجات و راههای آهن ، — تمام اینها در عمده ترین موارد انجام یافته است ، ولی در مورد کشاورزی این کار تازه آغاز شده است (” سازمانهای کشاورزی شوروی “ ، سازمانهای کشاورزی بزرگی که دولت کارگری در زمینهای دولتی تشکیل داده است) . بهمینسان ایجاد شکلهای گوناگون شرکتهای کشاورزان خردهپا بمنظور انتقال از زراعت کالائی خرده به زراعت کمونیستی نیز تازه آغاز شده است * . عین همین را هم باید در مورد توزیع دولتی محصولات گفت که جایگزین دادوستد خصوصی میشود ، بدینمعنی که خود دولت امر تهیه و رساندن غله را به شهرها و محصولات صنعتی را بدهات بعهده میگیرد . ذیلاً آماری که در مورد این مسئله در دست است ، ذکر خواهد شد .

اقتصاد دهقانی کماکان بحالت تولید کالائی خرده باقیمانده است .

* تعداد ” سازمانهای کشاورزی شوروی “ و ” کمونهای زراعتی “ در روسیه شوروی تقریباً به ۳۵۳۶ و ۱۹۶۱ و تعداد آرتل‌های زراعتی به ۳۶۹۶ تخمین زده میشود . اداره مرکزی آمار ما در حال حاضر به تهیه آمار دقیق کلیه سازمانهای کشاورزی شوروی و کمونها مشغولست . نخستین نتایج آن در ماه نوامبر سال ۱۹۱۹ بدست خواهد آمد .

اینجا ما زمینه‌ای را برای سرمایه‌داری می‌بینیم که بسی پر دامنه است و ریشه‌ای بسیار عمیق و بسیار محکم دارد. سرمایه‌داری روی این زمینه برجای مانده است و مجدداً - ضمن مبارزه بسیار شدیدی علیه کمونیسم - احیاء می‌گردد. شکل‌های این مبارزه: انبان بدوشی و احتکار عنیه تدارک دولتی غله (و نیز سایر محصولات) و بطور کلی علیه توزیع دولتی محصولات است.

۳

برای آنکه بتوان این احکام تجریدی ثوریک را مجسم ساخت پیکره‌هایی را ذکر می‌کنیم.

میزان تدارک دولتی غله در روسیه بموجب آمار کمیساریای ملی خواربار از اول اوت سال ۱۹۱۷ تا اول اوت سال ۱۹۱۸ قریب ۳۰ میلیون پوط بوده است. در سال بعد قریب ۱۱۰ میلیون پوط بوده است و در سه ماهه اول سال بعدی آن (۱۹۱۹ - ۱۹۲۰) میزان تدارک غله از قرائن معلوم تقریباً به ۴۰ میلیون پوط در مقابل ۳۷ میلیون پوط همین ماههای (اوت - اکتبر) سال ۱۹۱۸ میرسد.

این پیکره‌ها گواه روشنی هستند بر بهبود آهسته ولی پیوسته امور در رشته پیروزی کمونیسم بر سرمایه‌داری. این بهبودی علی‌رغم دشواریهای بدست می‌آید که در جهان سابقه نداشته و جنگ داخلی باعث آنست، همان جنگی که سرمایه‌داران روسی و خارجی آنرا سازمان می‌دهند و تمام نیروی مقتدرترین دول جهان را برای آن بکار می‌برند.

بدینجهت، هر قدر هم بورژواهای کلیه کشورها و دستیاران آشکار

و پنهانی آنان ("سوسیالیست‌های" انترناسیونال دوم) دروغپردازی کنند و افترا بزنند ، باز این نکته مسلم است که : از نقطه نظر مسئله اساسی اقتصادی دیکتاتوری پرولتاریا ، پیروزی کمونیسم بر سرمایه‌داری در کشور ما تأمین است . علت اینکه بورژوازی تمام جهان نسبت به بلشویسم خشمگین و غضبناک است و علیه بنشویک‌ها به یورشهای جنگی و توطئه و غیره دست میزند همانا اینست که به حسن وجهی به این نکته پی میبرد که اگر ما را با نیروی جنگی درهم نشکند ، پیروزی ما در امر دگرگون ساختن اقتصاد اجتماعی ناگزیر است . اما وی قادر نیست ما را از اینطریق درهم شکند .

اینکه ما طی مهلت کوتاهی که در اختیار داشته‌ایم و با وجود دشواریهای بیسابقه‌ای در جهان که در جریان کار خود با آن مواجه بوده‌ایم ، تا چه اندازه بر سرمایه‌داری غلبه یافته‌ایم ، از روی پیکره‌های ملخص زیرین دیده میشود . اداره مرکزی آمار هم اکنون آماری را در باره تولید و مصرف غله ، که مربوط به سراسر روسیه شوروی نبوده ، بلکه مربوط به ۲۶ استان آنست ، برای درج در مطبوعات حاضر کرده است .

نتایج حاصله چنین است :

| مصرف سرانه غله (به پوپ) | کل غله ای که اهالی در اختیار داشتند (به میلیون پوپ) | غله تعوییل شده : | | | تولید غله (بدون بذر و بدون علیق) (به میلیون پوپ) | جمعیت (به میلیون) | استان ۲۶ روسیه شوروی |
|------------------------------|--|----------------------|-----------------------------------|-------------------|--|-------------------------|-------------------------|
| | | توسط اتیان بدوشان | توسط کمیسارهای ملی خوار بار | (به میلیون پوپ) | | | |
| | | | | | | | |
| ۹۴۵ | ۴۱۴۵ | ۲۰۶۶ | ۲۰۴۹ | - | ۴۴۴ دهات | استانهای تولید کننده | |
| ۱۶۶۹ | ۴۸۱۶۳ | - | - | ۶۲۵۴۴ | ۲۸۴۶ | استانهای مصرف کننده | |
| ۶۴۸ | ۴۰۴۰ | ۲۰۴۰ | ۲۰۴۰ | - | ۵۴۹ دهات | | |
| ۱۱۶۰ | ۱۵۱۴۴ | ۲۷۴۸ | ۱۲۴۱ | ۱۱۴۴۰ | ۱۳۴۸ | | |
| ۱۳۴۶ | ۷۱۴۴۷ | ۶۸۴۴ | ۵۳۴۰ | ۷۳۹۴۴ | ۵۲۴۷ | جمع (استان ۲۶) | |

بدینسان تقریباً نیمی از غله شهرها را کمیساریای ملی خواربار و نیم دیگر را انبان بدوشان تأمین میکنند . تحقیقات دقیق در باره تغذیه کارگران شهری در سال ۱۹۱۸ همین نسبت را بدست داد . ضمناً کارگر در ازاء غله‌ای که دولت باو می‌رساند ۹ بار کمتر از آنچه که انبان بدوشان باو می‌رسانند ، می‌پردازد . بهای احتکاری غله ده بار بیش از بهای دولتی است . این نتیجه‌ایستکه از بررسی دقیق بودجه‌های کارگران بدست آمده است .

۴

پیکره‌های مذکور ، اگر خوب در آن تعمق شود ، مدارک دقیقی بدست میدهند که تمام مشخصات اساسی اقتصادیات معاصر روسیه را روشن می‌سازند .

زحمتکشان از قید ستمگران و استثمارگران دیرین خود یعنی ملاکین و سرمایه‌داران رها گشته‌اند . این گامی که در راه آزادی واقعی و برابری واقعی به پیش برداشته شده و از لحاظ بزرگی و اندازه و سرعت خود در جهان نظیر نداشته است ، از طرف هواداران بورژوازی (و از آنجمله دموکراتهای خرده‌بورژوا) ، که از آزادی و برابری بمفهوم دموکراسی پارلمانی بورژوائی آن دم می‌زنند و بی‌اساس آنرا ” دموکراسی ” بطور اعم یا ” دموکراسی خالص ” (کائوتسکی) اعلام مینمایند ، در نظر گرفته نمیشود . ولی زحمتکشان همانا برابری واقعی و آزادی واقعی (آزادی از قید ملاکین و سرمایه‌داران) را در نظر می‌گیرند و بهمین جهت هم چنین استوار از حکومت شوروی طرفداری مینمایند .

در کشور دهقانی کسانی که در نخستین وهله و بیش از همه و بلافاصله از دیکتاتوری پرولتاریا فایده بردند ، دهقانان بطور اعم بودند . دهقان روسیه در دوران ملاکین و سرمایه داران گرسنگی میکشید . دهقان طی قرون متمادی تاریخ ما هیچگاه امکان نداشت برای خود کار کند : او خود گرسنگی میکشید و صدها میلیون پوط غله را به سرمایه داران ، به شهرها و به خارجه میداد . دهقان برای نخستین بار در دوران دیکتاتوری پرولتاریا برای خود کار کرد و از شهریهها بهتر غذا خورد . برای نخستین بار دهقان عملاً روی آزادی دید : آزادی در خوردن نان خود ، آزادی از قید گرسنگی . بهنگام تقسیم زمین ها ، چنانکه میدانیم حد اکثر برابری بر قرار گشته است : دهقانان در اکثریت عظیمی از موارد زمین را ” بر حسب تعداد نانخورها “ تقسیم میکنند .

موسیالیسم یعنی محو طبقات .

برای محو طبقات باید اولاً ملاکین و سرمایه داران را سرنگون ساخت . این بخش از وظیفه را ما انجام دادیم ، ولی این فقط بخشی از وظیفه است و ضمناً دشوارترین آن هم نیست . ثانیاً برای محو طبقات باید فرق بین کارگر و دهقان را از بین برد و همه را به کارکن تبدیل نمود . ولی اینکار را نمیتوان فوراً انجام داد . این وظیفه ایست بمراتب دشوارتر و بالضروره طولانی . این مسئله ایست که آنرا نمیتوان با سرنگونی طبقه ، اعم از اینکه هر طبقه ای باشد ، حل کرد . آنرا فقط از طریق تغییر سازمان تمامی اقتصاد اجتماعی و انتقال از اقتصاد کالائی خرده و منفرد و مجزا به اقتصاد بزرگ اجتماعی میتوان حل کرد . چنین انتقالی بالضروره بس طولانی خواهد بود . اقدامات عجولانه و غیر محتاطانه اداری

و قانونگذاری در این رشته نتیجه‌اش فقط کند ساختن و دشوار نمودن این انتقال است. تسریع این انتقال فقط در صورتی ممکن است که بدهقان آنچنان کمکی مبذول گردد که بوی امکان دهد در مقیاسی عظیم تمام تکنیک زراعتی را بهبود بخشد و آنرا از بیخ و بن اصلاح نماید. برای انجام دومین بخش این وظیفه که دشوارترین بخش آنست، پرولتاریائی که بر بورژوازی غالب آمده است باید از خط مشی اساسی زیرین سیاست خود در مورد دهقانان بطور پیگیر پیروی کند: پرولتاریا باید دهقان زحمتکش را از دهقان مالک، — دهقان کارکن را از دهقان سوداگر، دهقان زحمتکش را از دهقان محترک جدا سازد و بین آنها مرزبندی نماید.

تمام کنه سوسیالیسم در همین مرزبندیست. و شگفت‌آور نیست که سوسیالیست‌های درگفتار و دموکرات‌های خرده بورژوازی در کردار (مارتف‌ها و چرنف‌ها، کائوتسکی‌ها و شرکاء) به این کنه سوسیالیسم پی نمی‌برند.

این مرزبندی بسیار دشوار است، زیرا در زندگی واقعی تمام خواص "دهقان"، هر قدر هم که این خواص متفاوت و متضاد باشند، در یک واحد کل بهم در آمیخته‌اند. ولی با همه اینها مرزبندی مزبور ممکنست و نه تنها ممکنست، بلکه بطور ناگزیر از شرایط اقتصاد دهقانی و زندگی دهقانی ناشی میگردد. دهقان زحمتکش قرن‌ها تحت ستم ملاکین، سرمایه‌داران، سوداگران، محترکین و دولت آنان و از آنجمله دموکراتیک‌ترین جمهوری‌های بورژوازی بوده است. دهقان زحمتکش قرن‌های مدید حس کینه و خصومت نسبت به این ستمگران

و استثمارگران را در خود پرورش داده است و این "پرورش" که خود زندگی آنها داده است، دهقان را وادار میکند در جستجوی اتحاد با کارگر علیه سرمایه‌دار، علیه محترک و علیه سوداگر باشد. ولی در عین حال شرایط اقتصادی، شرایط اقتصاد کالائی، دهقان را ناگزیر سوداگر و محترک میسازد (نه همیشه ولی در اکثریت عظیمی از موارد).

آماری که ما فوقاً ذکر کردیم تفاوت بین دهقان زحمتکش و دهقان محترک را بعین نشان میدهد. آن دهقانی که در سال ۱۹۱۸-۱۹۱۹ برای مصرف کارگران گرسنه شهرها، ۴ میلیون پوط غله به نرخهای ثابت دولتی در اختیار ارگانهای دولتی گذاشت و آنها را با وجود تمام نقصانهای این ارگانها، که دولت کارگری بخوبی از آنها آگاهست، ولی در نخستین دوران انتقال به سوسیالیسم نقصانهائی رفع نشدنی هستند، چنین دهقانی دهقان زحمتکش، رفیق کامل‌الحقوق کارگر سوسیالیست، مطمئن‌ترین متفق وی و برادر تنی وی در مبارزه علیه یوغ سرمایه است. ولی آن دهقانی که بطور مخفی، ۴ میلیون پوط غله را به نرخی ده بار گرانتر از نرخ دولتی بفروش رساند و در این امر از نیازمندی و گرسنگی کارگر شهری استفاده کرد، دولت را فریب داد و فریب و غارت و معاملات شیادانه را در همه جا تشدید نمود و موجب آن گردید - چنین دهقانی محترک است، متفق سرمایه‌دار است، دشمن طبقاتی کارگر است، استثمارگر است. زیرا در اختیار داشتن مازاد غله‌ایکه از زمین متعلق به همه کشور و بکمیاب برداشت شده است، که نه تنها زحمت دهقان بلکه کارگر نیز بنحوی از انحاء در ساختن آن دخالت داشته است و غیره، در اختیار داشتن این مازاد غله و احتکار

آن معنایش استثمار کارگر گرسنه است .

از هر سو بر سر ما فریاد میزنند که شما ناقص آزادی و برابری و دموکراسی هستید و در این باره به نابرابری کارگر و دهقان در قانون اساسی ما ، به برجیدن مجلس مؤسسان و به ضبط قهری مازاد غله و غیره اشاره میکنند . ما پاسخ میدهیم : در جهان تاکنون هیچ دولتی اینهمه کار برای برانداختن آن نابرابری واقعی و آن فقدان آزادی واقعی ، که دهقان زحمتکش قرن‌ها از آن در عذاب بود ، انجام نداده است . ولی ما برای دهقان محنتگر هرگز برابری قائل نخواهیم شد ، همانگونه که بین استثمارگر و استثمارشونده ، بین سیر و گرسنه ” برابری “ قائل نخواهیم شد و ” آزادی “ اولی را برای غارت دومی برسمیت نخواهیم شناخت . و با آن تحصیل کرده‌هایی هم که نمیخواهند باین تفاوت پی ببرند همانگونه رفتار خواهیم کرد که با گارد سفیدیها رفتار مینمائیم ، ولو اینکه افراد مزبور خود را دموکرات ، سوسیالیست ، انترناسیونالیست ، کائوتسکی ، چرئف و مارتف بنامند .

۵

سوسیالیسم یعنی محو طبقات . دیکتاتوری پرولتاریا برای محو طبقات هر چه از دستش بر میآمده انجام داده است . ولی طبقات را نمیتوان فوراً محو ساخت .

طبقات در دوران دیکتاتوری پرولتاریا باقیمانده‌اند و باقی خواهند ماند . دیکتاتوری زمانی غیر لازم خواهد شد که طبقات از بین بروند . طبقات بدون دیکتاتوری پرولتاریا از بین نخواهند رفت .

طبقات باقیمانده‌اند ، ولی هر يك از آنها در دوران دیکتاتوری پرولتاریا تغییر شکل یافته‌اند ؛ مناسبات متقابل آنها نیز تغییر شکل یافته است . مبارزه طبقاتی بهنگام دیکتاتوری پرولتاریا از بین نمی‌رود ، بلکه فقط شکلهای دیگری بخود می‌گیرد .

پرولتاریا بهنگام سرمایه‌داری طبقه ستمکش ، طبقه محروم از هرگونه مالکیت بر وسائل تولید و تنها طبقه‌ای بود که مستقیماً و تمام و کامل در نقطه مقابل بورژوازی قرار داشت و بدین سبب تنها طبقه‌ای بود که قادر بود تا پایان انقلابی باشد . پرولتاریا پس از سرنگون ساختن بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی به طبقه حاکمه مبدل شد : وی قدرت دولتی را در دست خود دارد ، وسائل تولید را ، که اکنون اجتماعی شده است ، در اختیار خود دارد ، عناصر و طبقات متزلزل و بینابینی را رهبری مینماید ، وی نیروی فزونی یافته مقاومت استثمارگران را سرکوب می‌سازد . همه اینها وظائف خاص مبارزه طبقاتی است ، وظائفی است که پرولتاریا سابقاً آنها را مطرح نمیساخت و نمیتوانست مطرح سازد .

طبقه استثمارگران — ملاکان و سرمایه‌داران از بین نرفته و ممکن نیست تحت دیکتاتوری پرولتاریا بفوریت از بین برود . استثمارگران درهم شکسته شده ، ولی نابود نشده‌اند . پایگاه بین‌المللی آنها یعنی سرمایه بین‌المللی ، که آنها شعبه‌ای از آن هستند ، باقیمانده است . قسمتی از وسائل تولید معین در دست آنها باقیمانده است ، پول و ارتباطات عظیم اجتماعی باقیمانده است . نیروی مقاومت آنان ، همانا بعلت شکستشان ، صدها و هزارها بار افزایش یافته است . برخورداری از ” فن “ اداره امور دولتی ، نظامی و اقتصادی تفوق بسیار زیادی به آنها میدهد ،

بقسمیکه اهمیت آنان بمراتب بیش از نسبت آنان در بین عده کل اهالیست .
مبارزه طبقاتی استثمارگران سرنگون شده علیه پیشاهنگ پیروزمند استثمار
شوندگان یعنی پرولتاریا بمراتب شدیدتر شده است . و هر آینه از انقلاب
سخن در میان باشد و این مفهوم را با پندارهای رفرمیستی تعویض نکنند
(کاریکه تمام قهرمانان انترناسیونال دوم میکنند) ، جز اینهم نمیتواند
باشد .

سرانجام دهقانان ، و بطور کلی هر نوع خرده بورژوازی ، بهنگام
دیکتاتوری پرولتاریا نیز دارای وضع حد وسط و بینابینی هستند : از
یکسو اینها توده بس قابل ملاحظه ای (و در روسیه عقبمانده توده عظیمی)
از زحمتکشان هستند ، که مصالح مشترک زحمتکشان در اسر رهایی از
قید ملاکین و سرمایه داران متحدشان میسازد ؛ از سوی دیگر اینها
صاحبکار ، مالک و سوداگر خرده پای منفردند . یک چنین وضع اقتصادی
ناگزیر موجب نوسان بین پرولتاریا و بورژوازی میگردد . و بهنگام مبارزه
حاد بین پرولتاریا و بورژوازی ، بهنگام فرو پاشیدن فوق العاده سریع
کلیه مناسبات اجتماعی و با عادت شدیدی که بویژه دهقانان و بطور کلی
خرده بورژواها به زندگی کهنه و خمود و ثابت دارند ، طبیعی است که
ما ناگزیر در بین آنها رفت و آمدها و نوسان هائی از اینسو به آنسو ،
چرخشها ، شك و تردیدها و غیره ای را مشاهده خواهیم کرد .

وظیفه پرولتاریا نسبت به این طبقه — یا نسبت به این عناصر
اجتماعی — عبارتست از رهبری و مبارزه برای نفوذ در آن . بدنبال
خود بردن عناصر متزلزل و ناستوار — اینست کاری که پرولتاریا باید
انجام دهد .

اگر ما تمام نیروهای اساسی یا طبقات اساسی و مناسبات متقابل آنها را ، که دیکتاتوری پرولتاریا شکل آنرا تغییر داده است ، با هم مقایسه نمائیم خواهیم دید که پندار رایج و خرده بورژواامابانه در باره انتقال به سوسیالیسم ” از طریق دموکراسی “ بطور اعم ، یعنی پنداری که ما آنرا در نزد همه نمایندگان انترناسیونال دوم مشاهده میکنیم ، چه نابخردی بیحد و حصر تئوریک و چه کند ذهنی عجیبی است . خرافه مربوط به مضمون بلاقید و شرط و برون طبقاتی ” دموکراسی “ ، این خرافه‌ایکه از بورژوازی بمیراث رسیده است ، پایه این اشتباه را تشکیل میدهد . ولی در حقیقت امر بهنگام دیکتاتوری پرولتاریا ، هم دموکراسی وارد مرحله بکلی تازه‌ای میگردد و هم مبارزه طبقاتی بمدارج عالیتری ارتقاء مییابد و کلیه شکلها را تابع خود میسازد .

الفاظ کلی در باره آزادی ، برابری و دموکراسی عملاً برابرند با تکرار کورکورانه مفاهیمی که کپی مناسبات تولید کالائی هستند . حل وظایف مشخص دیکتاتوری پرولتاریا بکمک این الفاظ کلی معنایش پیوستن به موضع تئوریک و اصولی بورژوازی در کلیه جهات است . از نقطه نظر پرولتاریا مسئله فقط بدین شکل مطرحست : آزادی از قیدستمگری چه طبقه‌ای ؟ برابری چه طبقه با چه طبقه‌ای ؟ دموکراسی بر اساس مالکیت خصوصی یا بر پایه مبارزه در راه الغاء مالکیت خصوصی ؟ و غیره .

انگلس مدت‌ها پیش در « آنتی دورینگ » توضیح داده است که مفهوم برابری هر آینه کپی مناسبات تولید کالائی باشد و منظور از آن — **محو طبقات** نباشد ، به خرافه بدل میگردد . این حقیقت مقدماتی در باره

فرق بین مفهوم بورژوا دموکراتیک و مفهوم سوسیالیستی برابری را همواره فراموش میکنند. ولی اگر این حقیقت فراموش نشود، آنوقت واضح میگردد که پرولتاریا با سرنگون ساختن بورژوازی، قطعی‌ترین گام را بسوی محو طبقات برمیدارد و نیز واضح میگردد که پرولتاریا برای سرانجام دادن به این امر باید با استفاده از دستگاه قدرت دولتی و با بکار بردن شیوه‌های گوناگون مبارزه و اعمال نفوذ و تأثیر در بورژوازی سرنگون شده و خرده‌بورژوازی متزلزل، مبارزه طبقاتی خود را ادامه دهد.

لنپن

ماجرای جویسی انقلابی

|| ماجراجویی انقلابی ||

مادران خروشان را میگذرانیم که تاریخ روسیه با گامهای بلند به پیش میرود و هر یکسال گام برابر با پیش ازده سال دوران آراش است. نتایج دوران پنجاهساله پس از رفوم جمع بندی میشود. سنگه پایه های آن بنای اجتماعی و سیاسی که سرنوشت سراسر کشور را برای مدتی پس طولانی تعیین خواهد کرد. گذارده میشود. جنبش انقلابی با سرعت شکست انگیز همچنان به رشد خود ادامه میدهد و "جریانهای ما" با سرعت فوق العاده بهاری نشینند (وازل می افتند). "جریانهای ما" در نظام طبقاتی کشور سرمایه داری با سرعت در حال رشدی چون روسیه، تکیه گاه استوار دارند. تقریباً بلا فاصله "جای خود" را پیدا میکنند و طبقات خوشاوند خود برادری میبندند. نمونه آن استحاله آفسای استرولو است که کارگران انقلابی نایکسال ونیم قبل پیشنهاد میکردند "نقاب مارکسستی از چهره" او برداشته شود. "و حالا خود او بدون نقاب در نقی رهبر (یا گماشته؟) ملاکین لبرال که به پروا فرسی و همپاری خود میبایند، بعد از آن آمده است. برعکس، "جریانهای ما" نظریات سیال و ناپایدار بر فراز سنتی قشرهای میانه و غیر مشخص روشنفکران، میگویند تا هر قدر حوادث پراوازه تر باشد، اقتد امانت شلوغ تری را جایگزین نزدیکی با ملحقا معین کند. "شلوغ کنیم داداش" شلوغ کنیم" - چنین است شمار بسیاری از افراد از رای روحیات انقلابی که گرد باد حوادث آنها را به شور آورده، ولی هیچگونه تکیه گاه تشویک و اجتماعی ندارند.

"سوسیالیست رولوسیونها" نیزه که چهره آنها هر روز با روشنی بیشتری نمایان میشود و در زمره همین جریانهای "شلوغ" هستند. زمان آن رسیده است که پرولتاریا با دقت به این چهره بنگرد و بد رستی بر خود روشن سازد که واقعا این عناصر چه کسانی هستند که هر قدر عدم امکان بقا آنها همشابه یک جریان ویژه و فاقد پیوند نزدیک با طبقه اجتماعی واقعا انقلابی برایشان آشکارتر میشود. با اصرار بیشتری دوستی پرولتاریا را میجویند.

سه عامل بهش از هر چیزی به روشن شدن چهره واقعی سوسیالیست رولوسیونها کمک کرد: نخست انشعاب میان سوسیالیست دیکراسی انقلابی و اپورتونیسیم که زیر پرچم "انتقاد از مارکسیسم" سر بلند کرد. دوم قتل سیبیاگین به وسیله بالما شوف (۱) و چرخش جدید برخی از انقلابیون به سوی ترور. سوم و بطور عمدت پیدا پس جنبش جدید در میان دهقانان که کسانی را که عادت کرده بودند بهین دوسندگی بنشینند و هیچگونه برنامه ای نداشته مجبور نبود post factum (پس از وقوع واقعه) لا اقل با چیزی شبیه به برنامه به میدان بیایند. هر سه این عوامل را مورد بررسی قرار میدهم و متذکر میشوم که در یک مقال سه روزنامه میتوان فقط بطور اجمال نکات اساسی استدلالها را بررسی کرد و تفسیح جامع آن شاید لازم باشد در مقاله ای برای مجله و یاد رجزوه جداگانه انجام گیرد.

سوسیالیست - رولوسیونها تنها در شماره دوم مجله "وستنیک روسکوی رولوتسی" ("اطلاعات انقلاب روسیه") حاضر شدند اصول تشویک خود را ضمن مقاله بی انضائی بقلم هیئت تحریریه تحت عنوان

(۱) بالما شوف - دانشجو - در ۲ آوریل ۱۹۰۲ بد ستور سا زمان مبارزه "سوسیالیست رولوسیونها" سیبیاگین و نیکولای پوتیل رساند. بالما شوف توسط دولت تزاری اعدام گردید. توضیح هیئت تحریریه

"رشد جهانی و بحران سوسیالیسم" اعلام دارند. ما خواندن این مقاله را به همه کسانی که میخواهند در باره بی پرستی و تنزل کامل ثئوریک (و همچنین در باره مهارت در استنار این بی پرستی و تنزل در لفافه الفاظ) تصور روشنی داشته باشند، جدا توصیه میکنیم. تمام محتوی این مقاله، پرطمطراق را میتوان درد و کلمه خلاصه کرد: سوسیالیسم به نیروی جهانی بدل شده است، سوسیالیسم (= مارکسیسم) اکنون در نتیجه، پیکار بین انقلابیون ("ارتدکسها") و اپورتونیستها ("انقلابیون") دچار انشعاب میگردد. ما سوسیالیست رولوسیونرها "الته" هیچگاه با اپورتونیسم هم آوانبوده ایم، ولی ما مباحثت پیدايش جریان "انتقاد" که ما را از دم آزاد مسازده از شادی پایکوبی میکنیم یعنی مانیز به تجدید نظر در این دم مهورد انیم - و گرچه هنوز مطلقا به هیچگونه انتقادی (غیر از انتقاد بسور زوای - اپورتونیستی) نپرداخته و هیچ چیزی را مورد تجدید نظر قرار نداده ایم، ولی همین آزادی ما از تنوری باید به حساب خدمت آگاهانه ما گذارد شود و آنهم بویژه از آنجهت که مابعد عنوان افرادی آزاد از قید تنوری و طرفدار دوآتشه اتحاد همگانی هستیم و هرگونه مباحثات اصولی ثئوریک را شدیداً محکوم میکنیم. مجله "وستنیک روسکوی رولوتسی" (شماره ۲ ص ۱۲۷) بالحنی بسیار جدی به ما توصیه میکند که "یسک سازمان جدی انقلابی باید از پرداختن به حل آن مسائل مورد بحث تنوری اجتماعی که همواره موجب تفرقه نیروها میگردد، خودداری ورزد، ولی البته نباید مانع آن شود که ثئوسمین هاراه حلی برای این مسائل بیابند." پایه بیان صریحتر: بگذارنگارند و بنویسند و بخوانند و مائزمانی که این مباحثات ادامه دارد، بمناسبت جای خالی آزاد شده شادی خواهیم کرد.

بدیهی است که این تنوری طفره از سوسیالیسم (طفره ای که بهانه آن فقط وجود مباحثات است) نیازی به تحلیل ندارد. بعقیده ما بحران سوسیالیسم، سوسیالیستهای را که ولواندگی جدی باشند، بویژه موظف میدارد که نسبت به تنوری توجه بیشتری داشته باشند. با قاطعیت بیشتری موضع کاملاً مشخصی اتخاذ کنند و با عدت بیشتری از غنا صرم تنزل و نامطمئن تیری جویند. ولی بعقیده ما سوسیالیست رولوسیونرها وقتی "حتی میان آلمانها" انشعاب و پراکندگی وجود دارد، ما رومن ها از اینکه خود نمیدانیم بکجا میرویم، بطریق اولی باید بخود ببالیم. ما بر آنیم که فقدان تنوری حق حیات را از جهان انقلابی سلب میکند و افرادی را زود ناگزیر به ورشکست سیاسی محکوم مسازد. اما بعقیده ما سوسیالیست رولوسیونرها فقدان تنوری چیز بسیار دلپذیر و بویژه "برای اتحاد" مناسب است. بطوریکه ملاحظه میکنیم ما با آنها نمیتوانیم زبان مشترک پیدا کنیم، زیرا اصولاً به زبانهای مختلفی صحبت میکنیم. یک امید باقی است: آیا آقای استرووه که او نیز (منتها کجی جدی تر) از برانداختن دم و از اینکه کار "ما" (مانند کار هر بورژوازی که به پرولتاریا روی می آورد) تفرقه نیست، بلکه اتحاد است و سخن میگوید، آنها را سرعقل نخواهد آورد؟ آیا سوسیالیست رولوسیونرها به یاری آقای استرووه و سرانجام به مفهوم واقعی موضع گیری خویش در زمینه آزادی از سوسیالیسم برای اتحاد و انشعاب بمناسبت آزادی از سوسیالیسم می خواهند برد؟

به نکته دوم یعنی مسئله ترور مهورد انیم.

سوسیالیست رولوسیونرها در ضمن دفاع از ترور که تجربه جنبی انقلابی روسیه بهبودگی آنرا به روشنی ثابت کرده است، با تب و تاب تمام اعلام میدارند که ترور را فقط همراه با کار در میان توده ها میندینند و بدینجهت دلایلی که سوسیالیست دموکراتهای روسیه در رد مصلحت بودن این شیوه مسازده عرضه میداشتنند (وطی مدتی طولانی آنرا مردود اعلام داشتند) به آنها مینویسند. اینجاست که داستان و آنهم داستانی بسیار شبیه به شیوه برخورد آنها به "انتقاد" تکرار میگردد. سوسیالیست رولوسیونرها فریاد میکنند ما اپورتونیست نیستیم و در همین حال "دم" سوسیالیسم پرولتری را تنها بر اساس یک انتقاد یعنی انتقاد اپورتونیستی و نه هیچ انتقاد دیگری، به پایگانی صحیحانند. سوسیالیست

رولوسیونرها اطمینان میدهند که ما اشتباهات تروریستهارا تکرار نمیکنیم. ما از کار در میان توده ها روگردان نیستیم و در همین حال اقداماتی مانند قتل سیهیاگین بدست بالماشوف را مبرانه به حزب توصیه میکنند و حال آنکه همه خوب میدانند و میبینند که این عمل هیچگونه رابطه ای با توده ها نداشته و با توجه به شیوه ای که برای اجرای آن بکار برده شد، اصلاً نمیتوانست هیچگونه رابطه ای با آنها داشته باشد و کسانی هم که این عمل را انجام دادند، هیچگونه انتظار روامیدی نداشتند که توده مردم به اقدامات مشخص بایه پشتیبانی از آنان برخیزند. سوسیال رولوسیونرها با ساده لوحی خود به این مطلب توجه ندارند که گرایش آنها به ترور با این واقعت که آنها از همان آغاز امر از جنبش کارگری برکنار بوده و هنوز هم برکنارند، پیوند ناگسستنی دارد و آنها حتی تلاشی هم بکار نبردند تا به حزب طبقه انقلابی که مبارزه طبقاتی انجام میدهد، بدل گردند. قسم های تند و تیز در مورد آنچه که به چاشنی تند و تیز نیاز دارد، اغلب انسان را در حقیقت آن دچار تردید میکند و سوطن برمی انگیزد. من نیز وقتی میخواستم کسسه سوسیال رولوسیونرها با قسم و آیه اطمینان میدهند که با دفاع از ترور، از کار در میان توده ها روی برنی تابیم، اغلب به یاد این سخن می افتم که قسم خوردن چه آسان است! این اطمینان ها را همان کسانی میدهند که با چنگ زدن در تنگ پاره های ثوری هایسی از هر رنگه، هم اکنون از جنبش کارگری سوسیال دمکراتیک که توده ها را واقعاً به امید دارد، روی برتافته و همچنان از آن روی برمیتابند.

شبنامه ای که "حزب سوسیال رولوسیونرها" در ۱۳ آوریل ۱۹۰۲ انتشار داده اند، گواه بارز این امر است. این شبنامه زنده ترین و موثق ترین سندی است که مبارزان دست اندرکار از نزدیک بدان دسترسی دارند. "طرح مسئله" مربوط به مبارزه تروریستی در این شبنامه، طبق گواهی ارزنده روزنامه "روسیه انقلابی" (شماره ۲ ص ۲۴) با نظریه این حزب نیز "مطابقت کامل دارد" ■

شبنامه سوم آوریل الکوی "نورترین" استدلال تروریستهارا با نهایت دقت تقلید میکند. پیش از هر چیز این کلمات بچشم میخورد که: "مادعوت به ترور را نه بجای کار در میان توده ها، بلکه درست برای همین کار در میان توده ها و همزمان با آن، اعلام میداریم." این کلمات از آن جهت بچشم میخورد که باحروفی سه برابر درشت تر از حروف بقیه متن چاپ شده است (شیوه ای که البته روزنامه "روسیه انقلابی" نیز آثرا تکرار کرده است). راستی هم که چقدر ساده است! کافی است با حروف درشت به موهی کلمه "نه بجای" نوشته شود "با و همراه با آن"، تا تمام براهین سوسیال دمکراتها و تمام دروسهای تاریخ یکباره منتفی گردد. و اگر همه شبنامه را بخوانید مشاهده میکنید که قسم های چاپ شده باحروف درشت، بهبود یافته بنام توده یاد شده است. زمانی که "کارگران از ظلمت جهل برهند" و "امواج نپروند جنبش خلق، دروازه های آهنین را درهم شکند" - "درینجا!" (کذافی الاصل: درینجا!)

■ البته روزنامه "روسیه انقلابی" در اینجا نیز میگوید موازنه را حفظ کند: از کسومینویس "مطابقت کامل دارد" و از سوی دیگر به وجود "مبالغه" اشاره میکند. از یکسو اعلام میدارد که این شبنامه فقط کار یکی از گروههای "سوسیال رولوسیونرها" است و از سوی دیگر ما با این فسادت روبرو هستیم که زیر شبنامه امضا شده است: "از انتشارات حزب سوسیال رولوسیونرها" و علاوه بر آن سرلوحه همان روزنامه "روسیه انقلابی" نیز در آن تکرار شده است. (سرلوحه چنین است: "حق در پیکار بدست می آید") ما توجه داریم که اشاره به این مطلب حساس برای "روسیه انقلابی" ناخوشگوار است و ولی معتقدیم که قلمروشک بازی در چنین مواردی بکلی ناپسند است. برای سوسیال دمکراسی نیز وجود اکونومیسم ناخوشگوار بود، و لسی اکونومیسم را آشکارا فاسد ساخت و هرگز هم نکوشید کسی را گمراه کند.

• که آن زمان به این زودی نخواهد رسید و الا تصور آن نیز هولناک است که در این رهگذر چه قربانی ها داده خواهد شد ! • آیا عمارت " در فضا که آن زمان به این زودی نخواهد رسید " بیانگر عدم درک کامل جنبش توده ها و ناآبآوری بدان نیست ؟ آیا این برهان برای مضحک این واقعیت که طبقه کارگر هم اکنون به مبارزه برخاسته ساخته نشده است ؟ وانگهی حتی اگر این برهان مبتذل که در واقع حرف پوچی بیش نیست ، توجیهی هم میداشت ، باز هم بیهودگی ترور را بابرجمتگی خاصی ثابت میکرد ، زیرا بدون طبقه کارگر هر بھی زبون و بیشک زبون است .

به دنبال " مطلب توجه کنید : • هر ضرت ترور در واقع بخشی از نیروی سلطنت مطلقه و تمام این نیرو (!) را بسوی مبارزان راه آزادی منتقل میسازد (!) " " وقتی ترور پیوسته و عظم (!) انجام گرفته آنگاه روشن است که کفه ترازوی ماسرانجام سنگین تر خواهد شد " • آری ، آری ، بر همه کس روشن است که ماباناهنجارترین شکل بزرگترین خرافات روبرو هستیم : قتل سیاسی خود بخود " نیرو را منتقل میسازد " ! بفرمائید ، از یکسوتوری انتقال نیرو و ازسوی دیگر " نه بجای ، بلکه باوهمسراه با آن " • • • • • می بینید که قسم خوردن چه آسانست ؟

ولی این درختی است که تازه فقط به شکوفه نشسته است • مهوه هایش در پیش است • " حزب سوسیال رولوسیونرها مهربود : • ضرت را برچه کسانی باید وارد آورد ؟ " • و جواب میدهد پیر وزیران و نه برتزاره " زیرا " تزارکار راه افراط نمیکشاند " (! ! از کجا اینرا فهمید و اند ؟) • " این کاراسان تر است " (کذافی الاصل !) : • هیچ وزیری نمیتواند در پناه دیوارهای دربار که همان دژی است ، جای گیرد " • و این استدلال با سخنان زهرین که جادارد بعنوان نمونه ای از " تئوری " سوسیال رولوسیونترها در لوجه جاودان ثبت شود ، پایان می پذیرد : • سلطنت مطلقه در برابر توده ها سر باز دارد و در برابر سازمانهای انقلابی ، پلیس مخفی و آشکار ، ولی چه چیزی وی را از جنگ افراد یا گروههای کوچکی که بی در پی و حتی بدون اطلاع یکدیگر (! !) برای حمله تدارک می بینند و حمله میکنند ، نجات خواهند داد ؟ " (منظور از وی کیست ؟ سلطنت مطلقه ؟ نگارند ، بی آنکه خود متوجه باشد سلطنت مطلقه را با وزیری که ضرت زدن بر وی آسانتر است یکی میگوید !) • " هیچ نیروی در برابر رزمندگان نامرئسی و دستگیر نشدنی کاری از دست ساخته نیست • پس وظیفه " مارو شن است : برانداختن هر ما " مور جبار در ستگاه سلطنت مطلقه با داس مرگه یعنی بایگانه وسیله ای که سلطنت مطلقه برای مایاتی گساده است " • اگر سوسیال رولوسیونرها پشته ها کاغذ سیاه کنند و اطمینان بدهند که با موعظه های خود در باره " ترور از فعالیت در میان توده ها روی بر نمی تابند و این فعالیت را مختل نمی سازند ، نمیتوانند این واقعیت را نفی کنند که روحیه " واقمی تروریست کنونی در شننامه ای که مایخشهایی از آنرا نقل کردیم ، بدرستی ضعیف شده است • تئوری دستگیر نشدنی و نامرئی بودن رزمندگان که در آن نه تنها تمام تجارب گذشته بلکه هرگونه فکر سلیم بکلی واژگونه و سر جای یا ایستاده است ، تکمیل طبقه تئوری انتقال نیرو است • اینکه " توده " مردم " یگانه " امید " انقلاب هستند و مبارزه علیه پلیس فقط از عهد " یک سازمان انقلابی که این توده را رهبری میکند (در کردار ، نه در گفتار) ساخته است ، مطلبی است کاملا بدیهی و جز " الفها و انسان حتی شرمش می آید که به اثبات این مطلب بدیهی بپردازد • فقط کسانی که همه چیز را بدست فراموشی سپرده و هیچ چیز نیاموخته اند ، میتوانند " عکس " این مطلب نظر دهند و رشتشه " سخن را به این افسانه " پیچ و مهمل بکشاند که سلطنت مطلقه را از جنگ توده " مردم " به نیروی مبارزان و از جنگ سازمانهای انقلابی به نیروی پلیس " میتوان نجات داد ، ولی از جنگ افرادی که به شکسار وزیران مشغولند ، هیچ چیز نمیتوان نجات داد ! !

این دعوی افسانه ای که مایقین داریم کلاسی مشهور از کار در خواهد آمد ، بهرچوجه فقط بسک سخن مضحک ساده نیست • نه ، این یک دعوی آموزنده است ، زهرارشته " سخن را با جانان جمارتی به

یاوه میکشاند که اشتباه اساسی ترورست ها و به بیان دیگر اشتباه مشترک آنها را با اکتونومست ها (و شاید حالا دیگر باید گفته شود : با بیانگران پیشین مرحوم اکتونومست (۲) فاش میسازد. این اشتباه همانگونه که ما بارها خاطرنشان کرده ایم از عدم درک نفس اساسی جنبش ما ناشی میشود. رهبران در نتیجه رشد بسیار سریع جنبش ما از توده ها عقب ماندند و سازمانهای انقلابی نتوانستند اند خود را به صلاح فعالیت انقلابی برولتاریا برسانند و نمیتوانند پیش روند و توده ها را رهبری کنند. هیچ فرد یا وجدانی که اندک آشنائی با جنبش داشته باشد در مورد وجود چنین عدم تطابقی تردید بخورد راه نخواهد داد. و چون حال بر این منوال است. پس روشن است که تروریستهای کمونی و اکتونومبختهای واقعی پشت و رو شده ای هستند که همان اشتباه افراطی ناخردانه را. منتها در قلب مخالف آن مرتکب میشوند. در ایامی که انقلابیون برای رهبری توده ها شکم هم اکنون به مبارزه برخاسته اند نیرو و وسائل کافی ندارند. دعوت به تروری نظیر تدارک سو. قصد افراد یا گروههای بی اطلاع از حال یکدیگر، به جان و زیران، معنایش نه تنها قلع فعالیت در میان توده ها، بلکه در عین حال مختل ساختن کامل این فعالیت است. در شننامه سوم آوریل چنین میخوانیم : ما انقلابیون " عادت کردیم ایم باترین ولوز بمسورت گروههای کوچک یکجا کردیم و حتی (دقت کنید) نسیم تازه تهورانگیری که از دو سه سال پیش بسهم اینطرف و ریدن گرفته. تاکنون بیشتر موجب اختلالی روحیه توده مردم شده است، تا رویه افراد. در این سخنان سهم بزرگی از یک حقیقت بدلتورنا آگاهانه بیان شده است و این همان حقیقتی است که مملوین ترورسم را بکلی درهم میآورد. هر سوسیالیست اندیشمندی از این حقیقت چنین نتیجه میگیرد : باید با نیروی بیشتر، با جمارت بیشتر و با صعوف موزون تر. با جاعمل کرد. ولی سوسیال رو او سونرها آن چنین نتیجه میگیرند : تیر بینداز. ای فرد امرئی و دستگیر نشدنی، زرا جمع افراد، در بیجا به این روی فراهم خواهد آمد. وانگهی در برابر جمع افراد، سرباز ایستاده است. اما بیان، این دیگر بکلی ناخردانه است!

در شننامه. تئوری ترور تهییج کننده نیز از نظر دور نشد. است. به ما میگویند : هر بیکیسار تن بطن قهرمان، در همه ماریج بیکار و جانهای برمی انگیزد. ولی تجارب گذشته به ما نشان دادند است و خود نیز اکنون می بینیم که فقط اشکال تازه جنبش توده ای با بهیاری قشرهای جدید توده، برای مبارزه مستقل است که روح واقعی بیکار و جانهای در همه برمی انگیزد. بیکارتن بطن درست بدان جهت که در چهار چوب بیکارهای تن بطن با لمانتف های باقی میماند. بدلتور مستقیم فقط سرود ای زود گذر برمی انگیزد و بطور غیر مستقیم حتی موجب بحالی و وارفتگی و انداختن خشک و خالی برای بیکارتن بطن بعدی میگردد. سپس به ما اطمینان میدهند که : هر سری ترور عقل را روشن میسازد. و این همان چیزی است که بنا به گفته مادر حزب سوسیال رولوسیونز مبلغ ترور مشاهده نکردیم. تئوری کارترگ و خرد به ما عرضه میدارند : کسی که از نیروی بیشتر. امکانات بیشتر و عری راسخ تر برخوردار است، نباید به کار خرد (!) دل خوش دارد. بلکه باید به جستجوی کارترگ، یعنی تبلیغ ترور در میان توده ها (!) و تدارک عملیات ترورستی بفرنج. (تئوری دستگیر نشدنی از یاد رفت!) بهره از جان در راه آن نثار کرد. راستی که بقدر خرد مندانه است : نثار کردن جان یک مبارز انقلابی بخاطر انتقام گرفتن از فرومایه ای چون سبیاکین که بجایش فرومایه دیگری چون پله و خواهد نشست. این کار سترگ است، ولی آماده کردن مثلا توده ها برای تظاهرات مسلحانه. کار خرد است. اغتلا روزنامه روسیه انقلابی. در شماره ۸ خود درست همین مطلب را توضیح میدهد و اعلام میدارد که در بسیار از تظاهرات مسلحانه. حیوان کاری برای یک آینده دور و نامعلوم، بیژن نوشین و سخن گفتن آسان است. ولی همه این حرفها تاکنون بعد از حقیقت تهورانگ داشته است. این بیان بر زبان افراد است. و عدم تفکات سوسیالیستی اسرار و سداب سبکین از انواع روشهای واقعی : به ما داده میگویند. اما

آشناست! اینان ملموس بودن بلا واسطه نتایج کار و پرسروصد بودن این نتایج را با اهل عمل بودن، خلط میکنند. ضرورت پیروی خدشه ناپذیر از نظریه، طبقاتی و حفظ خصلت توده ای جنبش، بزم آنان "ثوری بافی"، "مهم" است. پیروی برده و وار از هرگونه تحول و تغییر در روحیات و ... و زبون ماندن در قبال هرگونه تحول و تغییر که نتیجه ناگزیر همان پیروی برده و وار است. بزم آنان دال بر انتخاب موضع روشن و مشخص است. همینکه تظاهرات آغاز میشود، عبارات خونین و تفسیرهایی در باره آغاز زبانی، سیل آسبرزان این افراد جاری میگردد و همینکه تظاهرات متوقف میشود، دستها مرمی افتد و یا غالب می آید و بدینسان بی آنکه فرصت پاره کردن یک جفت کفش کرده باشند، بانک برمی آورند:

"ایها الناس در نگاه کمالات ما هنوز ما این زودی نخواهد رسید ...". همینکه از قلدران تزاری ردالت تا زامی سر میزند، طلب میکنند که چنان وسیله، "مشخص" به آنان نشان داده شود که بتوانند پاسخی کافی و شافی به این اعمال قهر بدهد و "انتقال نیرو" را بید رنگ میسر سازد و خود نیز با سری افراشته و مغرور نهد. چنین انتقالی را میدهند! این افرادی فهمند که تنها همین توده "انتقال" نیرو، ماجراجویی سیاسی است و این ماجراجویی نیز از بی برنسی آنها ناشی میشود.

سوسیال دموکراتها همواره پرهیز از ماجراجویی راناکید میکنند و پنداره های باطلی را که ناگزیر به نوبدی کاملی انجامد، فاش میسازند. ما باید بخاطر داشته باشیم که یک حزب انقلابی تنها در صورت شایستگی عنوان خود را خواهد داشت، که جنبش طبقه انقلابی را در عرصه عمل رهبری کند. ما باید به خاطر داشته باشیم که هر جنبش خلقی اشکال بهنهایت متنوعی بخود میگیرد. بدین معنی که پیوسته اشکال نو پیدا می آید و اشکال کهنه را دور مریزد. تغییراتی در آنها وارد میکند و یا اشکال کهنه و نو را بگونه تازه ای با هم درمی آمیزد. و وظیفه ما آنست که در این جریان ایجاد شیوه ها و مسائل چهارزده، شرکت فعال داشته باشیم. وقتی جنبش دانشجویی حدت یافت، ماکارگران را به یاری دانشجویان دعوت کردیم (ایسکرا شماره ۲). بی آنکه بخود اجازه دهیم شکل تظاهرات را از پیش تعیین کنیم و بهیچ وجه چنین تظاهراتی. انتقال بید رنگ نیرو، روشنی عقل و دستگیر ناپذیری خاصی را سود دهیم. وقتی تظاهرات قوت گرفت، ما به دعوت برای شکل این تظاهرات و مسلح شدن توده ها باید اختیسم و تدارک قیام خلق را بعنوان یک وظیفه مطرح ساختیم. ما بی آنکه اعمال قهر و ترور را علی الاصول تفسیر کنیم، خواستار کار برای طرح ریزی چنان اشکالی از اعمال قهر شدیم که شرکت مستقیم توده ها را منظور دارد و این شرکت را تا همین کند. ما دشواری این وظیفه را از نظر دور نهدانیم، ولی برای تحقق آن با سرسختی و عزمی را سخ خواهدیم کوشید و ایراد هائیکه از این قبیل که چنین کاری مربوط به "آینده" دور و نامعلوم است، نمیتواند تزلزل در ما ایجاد کند. بله، آقایان! ما فقط و منحصر طرفدار اشکال پیشین جنبش نیستیم، بلکه طرفدار اشکال آینده نیز هستیم. ماکارملولان و دشوار را برای آنچه که آینده دارد، بر تکرار "آسان" آنچه که در گذشته محکوم شده است، ترجیح میدهیم. ما همواره به افشای کسانی خواهیم پرداخت که جنگ علیه الگوهای دگر را بر سر زبان دارند، ولی در عمل فقط از کهنه ترین و زناهارترین ثوری هاد رزمینه انتقال نیرو و تفاوت میان کارسترتک و کارخرد و البته از ثوری بیگارتن بتن و نبردیکه و تنها پیروی میکنند. شهنامه سوم آوریل چنین پایان می پذیرد: همان گونه که زمانی سرداران در بیگاره های میان اقوام، سوزنوست رزم را با بیگارتن بتن معلوم میگردانند، تیوریشنشان نیز با بیگارتن بتن علیه سلطنت مطلقه، برای روسیه، آزادی به چنگ خواهند آورد. برای رد چنین عباراتی فقط تجدید چاپ آنها کافی است.

کسی که واقعه فعلی انقلابی، یعنی برهمناره، طبقاتی، پرولتاریا مشمول است، نیک میداند و می بیند، و احساس میکند که به انبوهی از خواستهای بلا واسطه و مستقیم پرولتاریا (و توده های دلتور که توان پشتیبانی از پرولتاریا دارند) و تحقق نیافته باقی ماندند است. او میداند که کارگران در بسیاری

از نقاط و در بخشهای بزرگی از کشور برای مبارزه بتمام معنی همان شکیب را از دست داده اند و هر چه شوق آنان بملت کبود نشريات و کبود رهبران و فقدان نیرو و وسیله در سازمانهای انقلابی بهدر رهبرود . ما به همان دورتمسلسل لهنتی که دیرزمانی بسان سرتوشتی شوم گنجانگهرا انقلاب روسیه بود ، گرفتار آمده ایم و خود بعمیان می بینیم که گرفتار آمده ایم . از یکسو شور و شوق انقلابی توده ها که به حد کافی روشن و متشکل نیستند ، و از سوی دیگر نیروهای " ذوات دستگیر نشدنی " که ایمان به امکان همگامی و هدوشی بانوده هارا از دست داده اند ، بهدر رهبرود .

امازفقا ونسح همور ااملا درمان پذیراست ! از دست دادن ایمان به کارواقعی چیزی جز یک استثنای نادرنیست . بگذار صوف سوسحال د ماراتها فشرده تر گردند و آنگاه ما سازمان پیکارجوی انقلابیون را با فهرمانی وسیع پرولتاریای روسیه ، در کانون واحدی بیکدیگر پیوند خواهیم داد .



درباره اعتصاب

و.ای. لینن

در سالهای اخیر اعتصاب های کارگری در روسیه بینهایت
 زیاد شده اند. دیگر حتی يك منطقه ای صنعتی که در آن چندین
 اعتصاب روی نداده باشد وجود ندارد. و در شهرهای بزرگ
 اعتصاب ها هیچگاه متوقف نمیشوند. بنا بر این روشن است که
 کارگران آگاه و سوسیالیست ها باید بیشتر و بیشتر توجه خود را
 به مسئله اهمیت اعتصاب ها و روش هدایت کردن آنها و وظایف
 سوسیالیست های که در آنها شرکت میکنند، معطوف نمایند.
 خواست ما این است که برخی از عقاید و نظریات مان را در چند
 باره بطور خلاصه بیان کنیم. در مقاله ای اول در نظر داریم که بطور
 کلی اهمیت اعتصاب ها را در جنبش کارگری بررسی کنیم، در بخش
 دوم مسئله ی قوانین ضد اعتصاب روسیه را مطالعه خواهیم کرد،
 و در بخش سوم به روش های که اعتصاب ها در روسیه هدایت
 شده و میشوند و طرز برخوردی که يك کارگر آگاه باید به آنها
 داشته باشد خواهیم پرداخت.

— ۱ —

نخست باید توضیحی در مورد پیدایش و گسترش اعتصاب
 ها پیدا کنیم. هر کس که اعتصاب های را، چه از تجربیات
 شخصی خود و چه از گزارش های دیگران، با روزنامه ها، بخاطر
 بیایورد، بید رنگ متوجه میشود که هر جا که کارخانه ای بزرگ برپا
 شده و بر شماره شان افزوده میشود اعتصاب های رخ داد و گسترش
 مییابد. به ندرت ممکن است که حتی يك کارخانه ای بزرگ را میان
 کارخانه های که عدد ها (و در برخی موارد هزارها) کارگردارند

پیدا کرد که در آن اعتنابی روی نداد باشد. زمانی که تعداد کارخانه های بزرگ در روسیه کم بود، تعداد اعتصاب ها نیز کم بود. ولی از زمانیکه کارخانه های بزرگ چه در محلات صنعتی قدیمی و چه در شهرها و دهات جدید روبه ازدیاد گذاشت، اعتصاب ها هم زیاد تر شد.

به چه علت تولید يك کارخانه ی بزرگ همیشه منجر به اعتصاب میشود؟ به این علت که سرمایه داری ناچار باید به مبارزه ی کارگر علیه کارفرمایان منجر شود و وقتی تولید بصورت عده است این مبارزه به ناچار شکل اعتصاب بخود میگیرد. این را توضیح دهیم: سرمایه داری نام آن نظام اجتماعی است که در آن زمین، کارخانه ها، وسایل و غیره... متعلق بتعداد کمی از فلاکین و سرمایه داران است، در حالی که توده ی مردم یا اصلا از هستی ساقط هستند، یا دارای مالک بسیار کمی میباشند و مجبورند خود را بصورت کارگر کرایه بدهند.

صاحبان زمین ها و کارخانه ها کارگران را کرایه میکنند و آنها به ساختن اجناس مختلف، از پهنه نوع مرقی نمیکند، و امید دارند اجناسی که بعد آن به بازار فروش میرسانند، به علاوه مزدی که صاحبان کارخانه ها به کارگران میدهند به قدری است که تنها برای ادامه ی زندگی بخور و نمیر برای خودشان و خانواده شان کفایت میکند. در صورتیکه آنچه که کارگران مازاد بر این مقدار تولید میکنند، بصورت سود به جیب کارخانه داران سرزیر میشود. بنا بر این در نظام سرمایه داری، توده ی مردم و کارگران

مزد ورد یگران هستند؛ آنها برای خودشان کار نمیکنند، بلکه به
خاطر دسه تمزد، برای کارفرمایان کار میکنند. قرین به عقل است
که کارفرمایان همیشه کوشش در کم کردن دسه تمزد دارند؛ هرچه
به کارگران کمتر بدهند دسه خودشان بیشتر است. کارگران سعی
میکنند که بیشترین دسه تمزد ممکن را بدست آورند تا بتوانند
برای خانواده‌ها غذای کافی و سالم تهیه کنند، در خانه‌های
خوب زندگی کنند و مثل بقیه‌ی مردم لباس بپوشند نه مانند
کدایان. بنا بر این دانه‌ها کوشش، بین کارگران و کارفرما بر سر
دسه تمزد جریان دارد؛ کارفرما آزاد است و کارگری را که بنظرش
مناسب تربیاید اجیر میکند و بنا بر این دنبال ارزانترین کارگر
میرود. کارگر هم دانتخاب کارفرمای خوش‌آزاد است و
بنا بر این دنبال گرانترین کس می‌کرد؛ یعنی آنکس که بیشترین
مزد را بپردازد. یک کارگر، چه در شهر کار کند و چه در ده، چه خود
را به ملاک گزاید بدهد و چه به یک دهقان ثروتمند و یا یک مقاطعه
کارویا صاحب کارخانه، همیشه بایک کارفرما طرف است و با او بر
سردسه تمزد دعوادارد.

ولی برای یک کارگر تنها امکان دارد که به تنهایی مبارزه کند؟
تعداد افراد کارگر روبرو به ازدیاد است؛ دهقانان در حال خانه
خراب شدن هستند و از ده بسوی شهر و کارخانه‌ها فرار میکنند
ملاکین و صاحبان کارخانه‌ها در حال بکار انداختن ماشین‌آلات
هستند که کارگران را از شغل‌هایشان محروم می‌سازد. در شهرها
تعداد روزافزونی بیکارودردهات بیش از پیش گداییدامی

شود؛ آنها که گریه هستند باعث تقلیل بیشتر و بیشتر دستمزدها میشوند. برای هر کارگر یک درآمد غیرممکن میشود که تنهایی با کارفرما مبارزه کند. اگر کارگر قاضی دستمزدها مناسبی بکند و یا کم کرد دستمزدها رضایت ندهد، کارفرما به او خواهد گفت بیرون! و اضافه خواهد کرد که دم دست تعداد زیادی مردم گرسنه وجود دارند که با خوشحالی حاضرند با دستمزدها کم کار کنند.

وقتی مردم تا آن حد بیچاره شد باشند که همیشه تعداد زیادی بیکار در شهرها و دهات وجود داشته باشند و جایی که صاحبان کارخانه ها ثروت های کلان روی هم انبار میکنند و خرده مالکین توسط میلیونرها از میدان بد میشوند، یک کارگر منفرد در مقابل سرمایه دار مطلقاً بیون و بی قدرت است. آن وقت برای سرمایه دار ممکن میشود که کارگر را به کلی خورد کند، از او، و زن و فرزندش هم به همچنین، تا حد مرگ کار برده و وارثش. مثلاً اگر نگاهی به مشاغل بیاندازیم که در آنها کارگران موفق به جلب حمایت قانون از خودشان نشده اند و نمیتوانند در مقابل سرمایه داران مقاومت کنند، مدت کار روزانه بی حساب و بیش از حد طولانی را؛ که گاهی اوقات سربه ۱۹-۱۷ ساعت میزنند، خواهیم دید؛ کودکان ۵ یا ۶ ساله را خواهیم دید که فشار کارشان بیشتر از حد طاقتشان است، یک نسل از کارگران دائماً گرسنه را خواهیم دید که به قدری از گرسنگی میمیرند، مثلاً کارگرانی که در خانه های خودشان برای سرمایه داران کار میکنند. بعلاوه هر کارگری میتواند تعداد زیادی از این مثالها را به خاطر بیاورد!

حتی در رژیم‌های برد‌داری و فئودالی هم هیچ‌گاه - ستمدیدگی
زحمتکشان به‌دشمنی ستمدیدگی کارگران در رژیم سرمای
سرمایه‌داری نبود، است، آنگاه که کارگران نتوانند از خود مقاومت
نشان دهند و یا از حمایت قوانینی که اعمال خود سرانه‌ی کار -
فرمایان را محدود کند برخوردار شوند .

بنابراین کارگران برای اینکه از این مقدار رشد خود تـا
چنین حدی جلوگیری کنند مبارزه‌ی نومیدانه‌ی را آغاز میکنند . از
آنجا که میبینند که هرکدامشان به تنهایی در مقابل سرمایه‌دار
کاملاً بی‌قدرت هستند و سرمایه‌تهدید به‌نابودیشان میکنند
شروع به طغیان دسته‌جمعی در مقابل کارفرمایان میکنند .
اعتصابات کارگری آغاز میشود . در ابتدا کارگران غالباً نمیدانند
که چه میخواهند ، چون به هدف‌های اعمال خودشان آگاهی
ندارند . تنها ماشین‌ها را خرد میکنند و یا کارخانه را خراب می
کنند . فقط میخواهند خشم خود را به صاحب کار نشان دهند ؛
نیروی دسته‌جمعی خود را امتحان میکنند تا بلکه بتوانند از يك
وضعیت غیرقابل تحمل خارج شوند ؛ بدون اینکه هنوز بفهمند
چرا موقعیتشان این قدر نومیدانه است و برای چه چیزی باید
تلاش کنند . در تمام کشورها خشم کارگران در آغاز شکل طغیان
های منفرد به خود گرفت - پلیس و کارخانه‌دارهای روسیه به آن
ها "شورش" میگویند . در تمام کشورها این طغیانهای منفرد از
يك طرف به اعتصاب‌های کم‌وبیش صلح‌آمیز و از طرف دیگر به يك
مبارزه‌ی همه‌جانبه‌ی طبقه‌ی کارگر برای آزادی خویش منجر شد .

است.

اهمیت اعتصاب‌ها (یا وقفه‌د رکارا) برای مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر چیست؟ برای اینکه به این پرسش پاسخ بدیم باید نخست تصور کامل تری از اعتصاب داشته باشیم. مزد کارگران همانطور که دیدیم، توسط قرارداد ادی بین کارگر و کارفرما تعیین میشود، و اگر تحت شرایطی کارگر منفرد کاملاً بی‌قدر باشد، واضح است که کارگران باید برای خواست‌هایشان بطور دسته‌جمعی مبارزه کنند و برای جلوگیری از اینکه کارفرما مزد‌ها را پایین بیاورد و یا بر بدست آوردن مزد بیشتر، مجبورند اعتصاب‌هایی را سازمان دهند. این یک واقعیت است که در هر کشور سرمایه‌داری اعتصاب کارگری وجود دارد. همه‌جا، در تمام کشورهای اروپایی و آمریکا کارگران وقتی که متحد نیستند خود را زیون احساس میکنند و فقط بصورت دسته‌جمعی میتوانند در مقابل کارفرما مقاومت کنند، یا با اعتصاب کردن و یا با تهدید به اعتصاب. با تکامل سرمایه‌داری و باز شدن کارخانه‌های بزرگ، و خلع ید روزافزون سرمایه‌داران کوچک توسط سرمایه‌داران بزرگ، نیاز به مقاومت دسته‌جمعی کارگران بیشتر و بیشتر میشود، چرا که بیکاری زیاد میشود، رقابت سرمایه‌داران، کم‌سعی میکنند اجناس خود را به نازل‌ترین قیمت تولید کنند، بیشتر میشود (که به این منظور می‌آید بکارگران مزد هر چه کمتری بدهند) و نهادانات صنعتی محسوس تر و بحران‌ها ملتهدب‌تر میشود. وقتی صنعت شکوفان است، کارخانه‌داران سودهای کلان می‌برند ولی اصلاً به فکر شریک کردن کارگر

در رسد نمی افتند. ولی با پیش آمدن بحران سعی میکنند که
ضررها را به گردن کارگران بیاندازند. در جوامع اروپایی لزوم
اعتصابات در جامعه‌ی سرمایه‌داری تا این حد توسط هر
کسی شناخته شده که قوانین این کشورها تشکیل اعتصابات را
منع نمیکنند. فقط در روسیه است که قوانین وحشیانه برضد
اعتصابات هنوز اعمال میشوند (در فرصت دیگری از این
قوانین و موارد استعمال آنها سخن خواهیم گفت).

در هر صورت، اعتصابات که ناشی از خود طبیعت جامعه
سرمایه‌داری اند، از آغاز مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر برضد این نظام
اجتماعی خبر میدهند. روبرو بودن سرمایه‌داران شروتمند با
کارگران منفرد و بی چیز یعنی بردگی مطلق کارگران ولی وقتی

● مادرجای دیگر به تفصیل بیشتری موضوع بحران‌ها در محتاج
و اهمیت شان برای کارگران خواهیم پرداخت. در اینجا
صرفاً خاطر نشان میکنیم که در طی سالهای اخیر امور
صنعت در روسیه خوب پیش رفته‌اند. صنایع در حال
"ترقی" بوده‌اند. لیکن اکنون (در پایان سال ۱۸۹۹) دیگر
نشانه‌ی روشنی وجود ندارد. این "ترقی" به بحران خواهد
انجامید: دشواری‌هایی که در بازارهای کالاها دیده میشود،
ورشکستگی کارخانه‌داران، خانه‌خراشی صاحبکاران غرضها،
وبلاهای سهمناکی برای کارگران (بیکاری، کاهش دستمزدها
و غیره)

این کارگران بی چیزیا هم متحد شوند اوضاع تغییر میکند. هیچ شرتی درد نیا به درد سرمایه دار نمیخورد مگر اینکه او بتواند کارگرانی پیدا کند که حاضر باشند نیروی کار خود را بر روی دستمال و مواد ی که متعلق به سرمایه دار است صرف کنند و شروت تازه ای تولید نمایند. تا وقتی که کارگران ناچارند بطور انفرادی بسا سرمایه داران معامله کنند، بسا نبردگان واقعی ای باقی خواهند ماند که مجبورند برای بدست آوردن یک قرص نان مدافعت بد یگران منفعت برسایند، که باید تا ابد خدمتکاران کرایه شده یزبان بسته ای باقی بمانند. ولی وقتی کارگران تقاضاهای خود را بصورت دسته جمعی بیان کنند و حاضر به تسلیم شدن در برابر خرپول ها نشوند، نبردگی آنها به سرمایه تبدیل به انسان میشوند، شروع میکنند به درخواست اینکه زحمت آنها نباید فقط در خدمت شروت مند کردن چند تن پرور باشد، بلکه باید آنها را هم که زحمت میکشند قادر سازد که مثل انسان های واقعی زندگی کنند. کارگران شروع به پیش کشیدن تقاضای آقا شدن میکنند. تقاضای اینکه زندگی آنها باید نه آنطور که سرمایه داران و ملاکین برای آنها در نظر گرفته اند، بلکه آنطور که خودشان میخواهند باشد. بنا بر این اعصاب با سرمایه داران را ملو از ترس میکند. چونکه اعتماد با آغاز از بین رفتن سروری آنها است. یک سرود کارگری آلمانی در مورد طبقه ی کارگر چنین میگوید: "تمام چرخ ها از چرخش بازمی ایستند، اگر بازوان نیرومند شما آنرا اراده کنند." و واقعیت هم همینطور

است: کارخانه‌ها، زمین‌های ملاکین، ماشین‌ها، خطوط راه آهن، وغیره وغیره، همه مانند چرخهای دایره‌های عظیم هستند - ماشین‌های که مواد مختلف را استخراج میکنند، عمل می‌آورد، و تحویل مقصد هایشان میدهند. تمام این ماشین‌ها توسط کارگر کار میکنند. کارگری که زمین را شخم میزند، سنگ‌های معدن را استخراج میکند، کالا تولید میکند، خانه و کارگاه و راه آهن می‌سازد. وقتی کارگران از کارکردن امتناع کنند خطر بازار استادن تمام ماشین‌ها می‌رود. هر اعتصابی به یاد سرمایه‌دار می‌آید از آنکه کارگران و نه آنها آقایان واقعی هستند - کارگرانی که دارند حقوق خود را با صدای هر چه بلندتر اعلام می‌دارند و مطالبه می‌کنند. هر اعتصاب به کارگران یادآوری میکند که موقعیت‌شان نومیدانه نیست و آنان تنها نیستند. ببینید اعتصابات هم بر روی خود اعتصاب کنندگان و هم بر روی کارگران کارخانه‌های مجاور یاد رحول و وحوش و یا کارخانه‌های همان رشته‌ی صنعتی چه تاثیر شگرفی دارد. در اوقات معمولی و صلح آمیز کارگر بدون غرولند کارش را میکند، با کارفرما جربحت نمیکند، در مورد شرایط خودش هم بحث ندارد. در موقع اعتصاب او خواست‌های خود را با صدای بلند اعلام میکند، تمام سواستفاده‌ها را به کارفرما خاطر نشان می‌سازد، مدعی حقوق خودش میشود، او دیگر فقط فکر خود و مزد خودش نیست، بلکه در فکر تمام همکارانش است که همراه با او بازار را زمین‌گداشته‌اند و بدون ترس از هیچ محرومیتی، بخاطر آرمان کارگرپا خاسته‌اند. هر اعتصاب مترادف

با محرومیت های زیادی برای توده های زحمتکش است، محرومیت
 های وحشتناکی که فقط باید بخت های دوران جنگ قابل
 مقایسه هستند - خانواده های گرسنه، از دست دادن مزد،
 غالباً توقیف و اخراج از شهری که خانه و محل کارشان است.
 طبرخم تمام این رنج ها، کارگران به آنهایی که همکاران خود را
 ترک میکنند تا با کارفرمایان قرارداد ببندند باید دید، حقارت
 میکنند. طبرخم تمام این رنج ها، که با اعتصاب همراه است،
 کارگران کارخانه های بیجا و از مشاهده ای اینکه رفقایشان در
 مبارزه درگیر شده اند شهادت نویسی پیدا میکنند. " مردانی
 که برای خم کردن پشت یک بورژوا این قدر تاب میاورند قادر
 خواهند بود که قدرت تمام بورژوازی را در هم بشکنند. " این
 گفته ی یکی از آموزگاران بزرگ سوسیالیسم، انگلس، در مورد
 اعتصاب های کارگران انگلیس است. غالباً کافی است که یک
 کارخانه اعتصاب کند تا اینکه اعتصاب فوراً رتعداً زیادی
 کارخانه شروع شود. چقدر اعتصاب ها بر روحیه ی کارگران
 تاثیر میگذارد و چه طور آن کارگران را که میبندند رفقایشان
 چگونه بگیرد نیستند و فعلاً، اگر برای مدت هم کشد، با
 ثروتندان برابر شده اند، تاثیر میسازند (هر اعتصابی اندیشه
 سوسیالیسم را بشدت در ذهن کارگران رسوخ میدهد.
اندیشه ی مبارزه تمام طبقه کارگر برای آزادی از استثمار به
 غالباً اتفاق افتاده است که کارگران یک کارخانه و یا یک
 بخش از صنعت و یا یک شهر قبل از وقوع یک اعتصاب بزرگ تفریباً

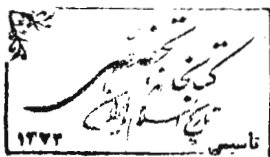
هیچ چیزدرباره‌ی سوسیالیسم نمیدانستند و حتی بندرت در مورد آن فکر کرده بودند، ولی پس از اعتصاب کروه‌ها و دسته‌ها مطالعه‌ی خیلی در میان آنها مرسوم شد و تعداد بیشتری از کارگران به سوسیالیسم روی آوردند.

اعتصاب به کارگران میاموزد که بفهمند که قدرت کارفرمایان و قدرت کارگران در چه نهفته است. به آنها میاموزد که فقط در باره‌ی کارفرمایان خودشان و یا کارگران همکار خودشان فکسر نکنند، بلکه تمام کارفرمایان، تمام طبقه‌ی سرمایه‌دار و تمام طبقه‌ی کارگر را در نظر بگیرند. وقتی که یک کارخانه‌داره از نمره‌ی زحمت چندین نسل از کارگران میلیون‌ها انباشت کرده است از اضافه کردن یک مبلغ جزیی بردستمزدها امتناع میورزد و یا حتی گوشه‌گیر میکند که مزدها را به یک سطح باز هم کمتری تنزل دهد و اگر کارگران مقاومت نشان دهند هزاران خانواده‌ی گرسنه را بیرون میریزد، بر کارگران روشن میشود که طبقه‌ی سرمایه‌دار در کس، دشمن کس طبقه‌ی کارگر است و کارگران تنها میتوانند روی خودشان و عمل متحدشان حساب کنند.

غالباً اتفاق میافتد که کارخانه‌داران حد اکثر سعی خود را میکنند که خود را اخیر خواه نشان دهند و کارگران را فریب دهند و بهره‌کشی خود را با وعده‌های دروغین و خرد ه رشوه دادن پنهان کنند. اعتصاب همواره با نشان دادن اینکه "ذخیره خواه" آنها گرگی در لباس میش است، این فریب را با یک ضربت نا بود میکنند بعلاوه، اعتصاب چشم کارگران را نه فقط به ماهیست

سرمایه داران، بلکه به ماهیت دولت و قوانین نیز باز میکند. همانطور که کارخانه داران سعی میکنند که خود را اخیر خواه نشان دهند، مأمورین دولت و نوکران آنها هم کوشش میکنند که به کارگزاران اطمینان دهند که تزارود دولت تزاری، همان نظری که عدالت اقتضا میکند، همانقدر در فکر تزار فرمایان هستند که کارگران. کارگرد ربا رهی قوانین چیزی نفیداند، با مأمورین دولت هم که تماس ندارند، بخصوص با آنها تیکه پست های بالاتری دارند، و در نتیجه اغلب همه ی آنها را باور میکند. بعد اعتصاب پیش میاید. دادستان کل، بازرسان کارخانه، پلیس و، غالباً نیروهای ارتش در جلوی کارخانه ظاهر میشوند. کارگران در میابند که قانون را شکسته اند: کارفرمایان قانوناً مجازند که گرد هم جمع شوند و طناد رمورد راههای پائین آوردند. دستمزدهای کارگران بحث کنند، ولی کارگران اگر به یک موافقت مشترک برسند جنایتکار محسوب میشوند! کارگران از خانه هایشان بیرون انداخته میشوند، پلیس دکان های را که کارگران میتوانند از آن ها جنس نسه بخرند میبندد، حتی وقتی که رفتار کارگران کاملاً صلح آمیز است کوشش به عمل میاید که سر بازان را برضد کارگران تحریک کنند. حتی به سر بازان دستور داد میشود که به کارگران شلیک کنند و همان وقتی که آنها با تیراندازی از پشت به کارگران در حال فرار، کارگران بد و ناسلحه را میکشند، خود تزار مراتب قدر دان خود را به نیروهای نظام میفرستند (به همین ترتیب تزار از نیروهای نظام که کارگران در حال اعتصاب زاد رینارو-

سلاول در سال ۱۸۹۵ اشته بود ند تشکر کرد)، کم کم بر هر کارگری
 روشن میشود که دولت تزاری بدترین دشمن آنها است. چرا که
 از سرمایه داران دفاع میکند و دست و پای کارگران را میبندد.
 کارگران شروع میکنند بفهمیدن، اینکه قوانین فقط برای منافع
 ثروتمندان ساخته شده است؛ که ما مورین دولت از این منافع
 محافظت میکنند؛ که همان توده های کارر را بسنه، و به او اجازه نمی
 دهند که احتیاجات خود را اعلام کند؛ که طبقه ی کارگر باید برای
 خود شرکت در جمع ملی را که قوانین را تصویب میکند و بر اجرای آنها
 نظارت میکند بدست بیاورد. دولت خود شر، بخوبی میدانند
 که اعتصاب چشم کارگران را بازمیکند و بهمین دلیل این چنین از
 اعتصاب میترسد و برای اینکه اعتصاب هر چه زودتر تمام شود مگو
 به هر کاری میشود. بنیدلیل نبود که یکی از وزرای داخل آلمان که
 بد نامیتر، در پیگرد مستمره و سیالیست ها و کارگران آگاه شهرت
 یافته بود، در مقابل نمایندگان ملت اظهار داشت: "در پشت
 هر اعتصاب ازدهای انقلاب خوابیده است." هر اعتصابی
 این حقیقت را در کارگران تقویت میکند و تکامل میبخشد که دولت
 دشمن آنها است و طبقه ی کارگر باید خود را برای مبارزه علیه
 دولت و برای حقوق مردم آماده کند. بنا بر این اعتصاب ها به
 کارگران میاموزد که با هم متحد شوند، به آنها نشان میدهد که
 آنها فقط وقتی متحد باشند میتوانند علیه سرمایه داران مبارزه
 کنند، اعتصاب به کارگران میاموزد که به مبارزه ی تمام طبقه ی کارگر



علیه تمام کارخانه‌داران و علیه حکومت پلیسی استبدادی فکسر کنند. به این دلیل است که سوسیالیست‌ها اعتصاب را "مکتب نبرد" مینامند. مکتبی که در آن کارگران می‌آموزند که با دشمنانشان برای آزادی تمام مردم، تمام آنها را که زحمت می‌کشند، از یوغ مأمورین دولت و سرمایه نبرد کنند.

لیکن "مکتب نبرد" خود نبرد نیست. وقتی که اعتصاب در میان کارگران شایع است، برخی از کارگران (از جمله برخی سوسیالیست‌ها) گمان می‌برند که طبقه‌ی کارگر می‌تواند خود را فقط به اعتصاب‌ها، سند و وقاعتصاب، و یا مجامع اعتصاب محدود کند. که فقط با اعتصاب تنها طبقه‌ی کارگر می‌تواند بهبود قابل توجهی در شرایط زندگی حاصل و حتی آزادی‌اش را کسب کند. وقتی که کارگران می‌بینند که چه قدرتی در اعتصاب طبقه‌ی کارگر متحد و حتی اعتصاب‌های کوچک وجود دارد، بعضی‌ها فکر می‌کنند که کافی است که طبقه‌ی کارگر بک اعتصاب عمومی در سراسر کشور تشکیل دهد تا اینکه کارگران هر چه را می‌خواهند از سرمایه‌داران و دولت بگیرند. این عقیده در کشورها دیده می‌گردد و رانی که بدنبش طبقه‌ی کارگر در مراحل اولیه‌ی آن بود و کارگران هنوز خیلی بی‌تجربه بودند ابراز شد. این عقیده اشتباه مدفراست. اعتصاب یکی از راه‌های است که کارگران از آن در مبارزه برای آزادی خود استفاده می‌کنند، ولی تنها راه نیست و اگر کارگران نظر خود را به راه‌های دیگر مبارزه نیز معطوف نکنند، رشد و عمقیت طبقه‌ی کارگر را از دست خواهند داد.

کرد. درست است که اگر اعتصاب‌ها بخواهند موفقیت آمیز
 باشند، سند و قاعصاب برای تأمین کارگران در طول اعتصاب
 لازم است. این سند و قهای کارگری (معمولاً سند و قهای
 کارگران در شعبه‌های مختلف صنعت یا صنف و یادریک کارخانه
 در تمام کشورها برقرارند، ولی اینجا، در روسیه، این کار به خصوص
 مشکل دارد چونکه پلیس، رد آنرا بر میدارد، پول‌ها را ضبط می
 کند و کارگران را توقیف میکند. البته کارگران میتوانند از پلیس
 پنهان کنند، و طبیعتاً اینگونه سند و قها خیلی با ارزش هستند
 و ما نمیخواهیم به کارگران نصیحت کنیم که آنها را تدارک نینند.
 ولی نباید تصور شود که سند و قاعصاب تا وقتی که از لحاظ قانونی
 ممنوع است میتواند تعداد زیادی اعانه دهند و با خود جلب
 کند و تا وقتی که عضویت چنین تشکیلاتی ناچیز است سند و ق
 اعتصاب خیلی مفید واقع نخواهد شد. به علاوه، حتی در کشور
 (هایی که اتحادیه‌های کارگری علنی وجود دارد، و مبالغه‌گرایانی
 در اختیارشان است، طبقه‌ی کارگرنه‌نوز نمی‌توانند مبارزه خود را
 به اعتصاب محدود کنند. فقط لازم است یک دج و کوله‌ای در
 صنعت پیدا شود (یک بدران مانند آنچه که در روسیه
 نزدیک میشود) تا اینکه کارخانه‌داران، حتی بطور عمدی،
 ایجاد اعتصاب کنند، چون به نفع آنها است که برای مدت کار
 را تعطیل کنند و وجوه سند و ق کارگران را به آخر برسانند.
 بنا بر این کارگران تحت هیچ شرایطی نمیتوانند خود را به
 عملیات اعتصابی و اجتماعات اعتصابی محدود کنند و مایند.

اعتصاب‌ها فقط وقتی می‌توانند موفقیت‌آمیز باشند که کارگران به‌اندازه‌ی کافی آگاهی طبقاتی داشته باشند، وقتی که کارگران بتوانند زمان مناسب برای اعتصاب کردن را انتخاب کنند، وقتی که بدانند چگونه قضا‌های خود را مطرح کنند، و وقتی با سوسیالیست‌ها تماس داشته باشند و بتوانند از طریق آنها اعلامیه و جزوات بدست بیاورند. هنوز تعداد چنین کارگرانی در روسیه خیلی کم است زیرا زیاد کردن تعداد چنین کارگرانی، برای شناساندن آرمان طبقه‌ی کارگر به‌ه‌های کارگر و آشنا کردن آنان با سوسیالیسم و مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر باید هر تلاشی به‌عمل آید. این وظیفه‌ایست که سوسیالیست‌ها و کارگران آگاه باید انجام آنرا مشترکاً و با ایجاد حزب سوسیالیستی طبقه‌ی کارگر برای این منظور برعهده بگیرند. و ما اینکه، اعتصاب‌ها همانطور که دیدیم به کارگران نشان می‌دهند که دولت دشمن آنهاست و مبارزه باید علیه دولت انجام شود. در واقع اعتصاب‌ها هستند که کم‌کم به طبقه‌ی کارگر تمام کشورهای آموخته‌اند که برای حقوق کارگران و بطور کلی حقوق ملت، علیه دولت مبارزه کنند. همانطور که گفتیم، فقط یک حزب سوسیالیستی طبقه‌ی کارگر میتواند این مبارزه را، با ترویج ما هم بدست دولت و آرمان طبقه‌ی کارگر انجام دهد. در فرصت دیگری اختصاراً راجع به اینکه چگونه اعتصاب‌ها در روسیه رهبری میشوند و چگونه کارگران آگاه باید از آن استفاده کنند بحث خواهیم کرد. اینجا فقط لازم است اشاره کنیم که اعتصاب‌ها، همانطور که گفتیم، یک

"مکتب نبرد" هستند و نه خود نبرد، که اعتصاب ها فقط يك وسیله ی مبارزه و فقط يك جنبه ی جنبش طبقه ی کارگر هستند. کارگران باید از اعتصاب های تك افتاده فراتر رفته و، همانطور که در تمام کشورها عملاً میکنند، به مبارزه در راه تمام طبقه ی کارگر برای آزاد ی تمام کسانی که زحمت میکشند بپیوندند. هنگامیکه تمام کارگران آگامسو سیالیست شوند، یعنی هنذا، یکه آنها برای این آزاد ی مبارزه کنند، هنگامیکه آنها در راه راسر شور برای انتشار سوسیالیسم در میان کارگران آموختن تمام روش های مبارزه علیه دشمنان متحد شوند، هنگامیکه آنها يك حزب سوسیالیستی کارگری ایجاد کنند که برای آزاد ی تمام مردم از ستم دولت و آزاد ی تمام کارگران از یوغ سرمایه مبارزه کنند، تنها در آن هنگام طبقه ی کارگر جز "اساسی آن جنبش عظیم کارگری تمام کشورها خواهد شد، که تمام کارگران را متحد میکند و پرچم سرخ را برمی افرازد که بر آن این کلمات نوشته شده است:

"کارگران تمام کشورها متحد شوید!"

وظایف سوسیال دموکراتهای روس

خصوصیت نیمه دوم سالهای نمود عبارتست از جنب و جوش شگرف در طرح و حل مسائل انقلابی روس. ظهور حزب انقلابی نوین «نارود» و «پراوتسی»ها (۱)، نفوذ روز افزون و موافقیتهای سوسیال دموکراتها، تحول درونی جریان «نارودنایا ولیا» - تمام اینها مباحثات پر شوری را در مسائل بر نامه ای چه در محفل های سوسیالیست ها - روشنفکران و کارگران - و چه در مطبوعات غیر علنی سبب گردیده. در رشته اخیر کافیسیت به رساله «مسئله میرم» و «مانیفست» (۱۸۹۴) حزب «نارودنویه پراوو»، به «برگ پرانه» گروه «نارودولتسیها» (۲۰۳) به «رابوتنیک» که در خارج بتوسط «اتحادیه سوسیال دموکراتهای روس» (۳) منتشر میگردد، به فعالیت روز افزون در رشته انتشار جزوات انقلابی در روسیه و بالاخص برای کارگران و به فعالیت تبلیغاتی سازمان سوسیال دموکراتیک سن پتربورگ بنام «اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» (۴) بنسبت اعتصابات مشهور پتربورگ در سال ۱۸۹۶ و غیره، اشاره شود.

در زمان کنونی (پایان سال ۱۸۹۷) حیاتی ترین مسئله از نقطه نظر ما مسئله فعالیت عملی سوسیال دموکراتها است. ما روی جنبه عملی سوسیال دموکراتیسم تکیه میکنیم، زیرا جنبه تئوریک آن اکنون دیگر از قرار معلوم از یک طرف شدیدترین دوره جهل مصرانه مخالفین و کوششهای شدیدی را که برای سرکوبی جریان تکرری جدید در همان هنگام ظهور آن بعمل میامد و از طرف دیگر دفاع آتشین از اصول سوسیال دموکراتیسم را از سرگرفته است. اکنون خصائص عمده و اساسی نظریات تئوریک سوسیال دموکراتها بعد کافی روشن است. ولی در باره جنبه عملی سوسیال دموکراتیسم، برنامه سیاسی آن، اسلوبهای فعالیت و تاکتیک آن - اینرا نمیتوان گفت. بنظر ما مخصوصاً در این قسمت بیش از همه سوء تفاهم و عدم تفاهم متقابل حکمفرماست و این امر مانع آنست که آن انقلابیونی که در تئوری بکلی از اصول نارودنایا و لیا دست کشیده اند و در عمل هم - یا بحکم شرایط محیط در بین کارگران به ترویج (پرباگانند) و تبلیغ (آزیتاسیون) می پردازند و حتی: بنای فعالیت خود را در بین کارگران بر زمینه مارزه طبقاتی میگذارند - و یا میکوشند و نظایف دموکراتیک را اساس تمام برنامه و فعالیت انقلابی قرار دهند، کاملاً به سوسیال دموکراتیسم نزدیک گردند. اگر اشتباه نکنیم توصیف اخیر شامل آن دو گروه انقلابیست که امروز در روسیه در ردیف سوسیال دموکراتها عمل میکنند، یعنی: نارودنایا و لیا و نارودنویه پراوو.

از اینرو بنظر ما مخصوصاً بموقع خواهد بود اگر سعی کنیم وظایف عملی سوسیال دموکراتها را توضیح دهیم و دلائلی را، که طبق آن ما برنامه آنها را از ۳ برنامه موجوده دیگر معقولتر و اعتراضات

به این برنامه را تا درجه سهی مبتنی بر سوء تفاهم میدانیم.
بیان نمائیم.

بطوریکه میدانیم، منظور فعالیت عملی سوسیال دموکراتها رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا و متشکل کردن این مبارزه است در هر دو صورت آن: مبارزه سوسیالیستی (مبارزه بر ضد طبقه سرمایه داران، یعنی مبارزه‌ایکه همش مصروف بانهدام رژیم طبقاتی و ایجاد جامعه سوسیالیستی است) و مبارزه دموکراتیک (مبارزه بر ضد حکومت مطلقه یعنی مبارزه‌ایکه هم آن مصروف بدست آوردن آزادی سیاسی در روسیه و دموکراسی کردن رژیم سیاسی و اجتماعی روسیه است). ما گفتیم: بطوریکه میدانیم و حقیقتاً هم سوسیال دموکراتهای روس از همان هنگام ظهور خود بصورت یک جنبش انقلابی و اجتماعی، همواره با صراحت تامی باین منظور فعالیت خود اشاره کرده‌اند، همواره صورت دوگانه و مضمون مبارزه طبقاتی پرولتاریا را خاطر نشان نموده‌اند، همواره روی ارتباط لاینفک میان وظائف سوسیالیستی و دموکراتیک خود تأکید ورزیده‌اند... ارتباطی که خود عنوان انتخاب شده آشکارا حاکی از آنست. با وجود این حتی تا کنون هم شما مکرر بسوسیالیست‌هایی بر خورد میکنید که نسبت به سوسیال دموکراتها نا درست‌ترین نظریات را داشته آنها را متهم به نادیده گرفتن مبارزه سیاسی وغیره مینمایند. حال کمی به توصیف هر دو جنبه فعالیت عملی سوسیال دموکراسی روس پردازیم.

از فعالیت سوسیالیستی شروع میکنیم. از آنوقتیکه سازمان سوسیال دموکراتیک «اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» در سن پترزبورگ بین کارگران پترزبورگ ابراز فعالیت نمود،

ظاهراً میبایستی چگونگی فعالیت سوسیال دموکراتیک در این مورد کاملاً واضح شده باشد. کار سوسیالیستی دموکراتهای روس عبارتست از ترویج آموزش‌های سوسیالیسم علمی، اشاعه مفهوم صحیح در باره رژیم اجتماعی و اقتصادی معاصر و میانی و تکامل این رژیم و در باره طبقات مختلف جامعه روس، در باره روابط متقابل این طبقات و مبارزه آنان با یک دیگر، در باره نقش طبقه کارگر در این مبارزه و روش آن نسبت به طبقاتیکه در حال سقوط و تکامند و نسبت گذشته و آینده سرمایه‌داری و در باره وظیفه تاریخی سوسیال دموکراسی بین المللی و طبقه کارگر روسیه. تبلیغ در بین کارگران ارتباط لاینفکی با ترویج دارد و طبیعتاً در شرایط فعلی سیاسی روسیه و با سطح فعلی ترقی توده‌های کارگر، در درجه اول اهمیت قرار میگیرد. تبلیغ در بین کارگران عبارتست از اینکه سوسیال دموکراتها در تمام تظاهرات خود بخودی مبارزه طبقه کارگر در تمام تصادماتیکه کارگران بخاطر روزگار، مزدکار، شرایط کار و غیره و غیره با سرمایه‌داران پیدا میکنند، شرکت ورزند. وظیفه ما از این لحاظ عبارتست از آمیختن فعالیت خود با مسائل عملی و روز مره زندگی کارگر، کمک بکارگران برای اینکه ذهنشان در این مسائل روشن شود، متوجه کردن کارگران به عمده‌ترین سوء استفاده‌ها، کمک بآنان برای اینکه خواست‌های خود را از کارفرمایان، دقیق تر و عملی تر تنظیم نمایند، بالا بردن فهم کارگران در زمینه همبستگی و مصالح عمومی و آرمان عمومی کلیه کارگران روس به‌تایه طبقه واحد کارگر که قسمتی از ارتش جهانی پرولناریا را تشکیل میدهد. ایجاد محفل‌هایی بین کارگران برای ترویج ارتباط صحیح و مخفی بین آنها و گروه مرکزی سوسیال دموکراتها، چاپ

و انتشار مطبوعات کارگری، بر قراری مکاتبه با تمام مراکز جنبش کارگری، چاپ اوراق و بیانیه‌های تبلیغی و انتشار آن، تهیهٔ عدهٔ ثابتی از مبلغین مجرب، - اینست بطور خلاصه شکل‌های فعالیت سوسیالیستی سوسیال دموکراسی روس. *

کار ما در درجهٔ اول و بیش از همه متوجه کارگران فابریکها و کارخانه‌ها و کارگران شهرست. سوسیال دموکراسی روس نباید نیروهای خود را پراکنده نماید، وی باید تمام فعالیت خود را در بین پرولتاریای صنعتی متمرکز کند که قابلیت بیشتری برای تحلیل ایده‌های سوسیال دموکراسی دارد و از لحاظ فکری و سیاسی رشد بیشتری کرده است و از لحاظ تعداد و تمرکز خود در مراکز بزرگ سیاسی کشور دارای اهمیت بیشتری می باشد. از اینرو ایجاد یک سازمان یا بر جای انقلابی در بین کارگران فابریکها و کارخانه‌ها و کارگران شهری - اولین و حیاتی‌ترین وظیفهٔ سوسیال دموکراسی است، وظیفه ایست که انصراف توجه از آن در حال حاضر نهایت درجه دور از عقل است. ولی، مابا اذعان بلزوم تمرکز نیروهای خود در بین کارگران فابریکها و کارخانه‌ها و تقبیح فکر پراکنده نمودن قوا، ابتداً نمیخواهیم بگوئیم که سوسیال دموکراسی روس باید بقیه قشرهای پرولتاریای روس و طبقهٔ کارگر را نادیده بگیرد. ابتداً اینطور نیست. کارگر فابریکهای روس از لحاظ شرایط زندگانی خود اغلب مجبور است نزدیک‌ترین ارتباط را با پیشه‌ور یعنی این پرولتاریای صنعتی، که در خارج از کارخانه در شهرها و دهات پراکنده شده و در شرایط کاملاً بدتری قرار گرفته است، داشته باشد. کارگر فابریکهای روس با اهالی دهات هم تماس مستقیم پیدا میکند (چه بسا که کارگر کارخانه در ده عائله دارد) و بنابراین

نمیتواند به پرولتاریای ده و میلیونها دهقان مزدور حرفه‌ای و روزمزدان و همچنین با آن دهقانان خانه خرابی نزدیک نشود که بقطعات ناچیزی از زمین بنندند و به بیماری و بدست آوردن عوائد اتفاقی دیگری که همان کار روز مزدی است مشغولند. سوسیال دموکراتهای روس بيموقع میدانند که تمام نیروهای خود را متوجه پیشه‌وران و کارگران روستا نمایند، ولی آنها به‌هیچوجه قصد اینرا ندارند که این محیط را بدون توجه بگذارند و کوشش خواهند کرد ذهن کارگران پیشقدم را نسبت به مسائل معیشتی پیشه‌وران و کارگران روستا نیز روشن نمایند، تا این کارگران که با قشرهای عقب مانده‌تر پرولتاریا تماس بگیرند، ایدئ مبارزه طبقاتی و سوسیالیسم و وظایف سیاسی دموکراسی روس را عموماً و پرولتاریای روس را در جزو آن در بین آنها رسوخ دهند. اعزام مبلغ میان پیشه‌وران و کارگران روستا، مادامکه در بین کارگران فابریکها و کارخانه‌ها و کارگران شهری اینهمه کار وجود دارد، دور از صرفه است، ولی کارگر سوسیالیست در موارد بسیاری بلا اراده با این محیط تماس مییابد و باید بتواند از این موارد استفاده نماید و از وظائف عمومی سوسیال دموکراسی در روسیه آگاه باشد. باینجهت کسانیکه سوسیال دموکراسی روس را به محدودیت نظر متهم مینمایند و میگویند که تنها بخاطر کارگران فابریکها و کارخانه‌ها توده اهالی زحمتکش را نادیده میگیرد، در گمراهی عمیقی هستند. بر عکس، تبلیغ میان قشرهای پیشقدم پرولتاریا در عین حال صحیح‌ترین و بهترین راه بیداری تمام پرولتاریای روس (به نسبت توسعه جنبش) نیز می باشد. اشاء سوسیالیسم و ایده‌های مبارزه طبقاتی در بین کارگران شهری ناگزیر این ایده‌ها را به نجاری کوچکتر و پر

انشعاب تری نیز خواهد انداخت: برای حصول این مقصود لازمست ایده‌های مذکور در محیطی آماده‌تر بطور عمیق‌تری ریشه بدهد و این پیش آهنگ نهضت کارگری روس و انقلاب روس را از خود اشباع نماید. سوسیال دموکراسی روس، ضمن اینکه تمام نیروهای خود را متوجه فعالیت در بین کارگران فابریکها و کارخانه‌ها سینماید، آماده است از آن انقلابیون روس نیز که در جریان عمل معتقد میشوند که باید پایه فعالیت سوسیالیستی بر زمینه مبارزه طبقاتی قرار گیرد، پشتیبانی نماید، و در عین حال بهیچوجه این موضوع را کتمان نمیکند که هیچگونه اتحادهای در عملی با سایر فراقسیون‌های انقلابیون ممکن نیست بمصالحه یا گذشتی در تئوری و در برنامه و در شعار منحرف گردد و نباید هم منحرف گردد. سوسیال دموکراتهای روس که معتقدند در زمان کنونی فقط آموزش سوسیالیسم علمی و مبارزه طبقاتی میتواند آن تئوری انقلابی باشد که پرچم جنبش انقلابی است، با تمام نیروی خود این آموزش را اشاعه خواهند داد و آنرا از تعبیرهای غلط حفظ خواهند کرد و بر ضد هرگونه کوششی که بخواهد جنبش کارگری روسیه را، که هنوز جوان است، با آئینی مربوط نماید که صراحت آن کمتر است، قیام خواهند نمود. ملاحظات تئوریک ثابت می‌کند و فعالیت عملی سوسیال دموکرات‌ها نشان میدهد که تمام سوسیالیست‌ها در روسیه باید سوسیال دموکرات بشوند.

حال بوظایف دموکراتیک و کار دموکراتیک سوسیال دموکراتها بپردازیم. بار دیگر تکرار میکنیم که این فعالیت با فعالیت سوسیالیستی ارتباط لابنفک دارد. سوسیال دموکراتها ضمن ترویج در بین کارگران، نمیتوانند مسائل سیاسی را از نظر دور دارند و هر کوششی را که متوجه از نظر دور کردن این مسائل یا

حتی بیعد موقوف کردن آن باشد اشتباه ژرف و عقب نشینی از اصول اساسی سوسیال دموکراتیسم جهانی خواهند دانست. سوسیال دموکراتهای روس به‌عنوان ترویج اصول سوسیالیسم علمی، ترویج ابده‌های دموکراتیک را هم در بین توده‌های کارگر وظیفه خود قرار می‌دهند، آنها سعی دارند مفهوم حکومت مطلقه را با تمام مور فعالیت آن، و نیز مفهوم مضمون طبقاتی آن، لزوم سرنگون ساختن آن و نیز این موضوع را که مبارزه موفقیت آمیز در راه آرمان کارگری بدون حصول آزادی سیاسی و دموکراسی کردن رژیم سیاسی و اجتماعی روسیه غیر ممکنست - اشاعه دهند. سوسیال دموکراتها ضمن اینکه بین کارگران بر زمینه خواستهای فوری، اقتصادی تبلیغ می‌کنند، در عین حال تبلیغ بر زمینه احتیاجات سیاسی فوری، بدبختی‌ها و خواستهای طبقه کارگر، - تبلیغ بر ضد تعدیات پلیسی که در هر اعتصاب و در هر یک از تصادمات کارگران با سرمایه‌داران بروز می‌کند. - تبلیغ بر ضد محدودیت حقوق کارگران از نقطه نظر یک همکشور روس عموماً راز نقطه نظر اینک ستم‌دیده‌ترین و مستلوب‌الحقوق‌ترین طبقات هستند خصوصاً و بالاخره تبلیغ بر ضد هر نمائندگی برجسته و قره نوکر استبداد را که در تماس مستقیم با کارگران قرار می‌گیرد و بردگی سیاسی طبقه کارگر را آشکارا بوی نشان می‌دهد - نیز بطور لایتنکی با آن مربوط می‌نمایند. همانطور که هیچ مسئله‌ای از زندگی کارگر در رشته اقتصادی وجود ندارد که نتوان از آن برای تبلیغات اقتصادی استفاده نمود، همین‌طور هم در رشته سیاسی هیچ مسئله‌ای وجود ندارد که نتوان آنرا موضوع تبلیغات سیاسی قرار داد. در فعالیت سوسیال دموکراتها این دو نوع تبلیغ بطور تفکیک ناپذیری همانند دو طرف

يك مدال بیکدیگر مربوطند. خواه تبلیغات اقتصادی و خواه تبلیغات سیاسی هر دو بطور یکسان برای مسط شعور طبقاتی پرولتاریا ضروری می باشند. چه تبلیغات اقتصادی و چه تبلیغات سیاسی بطور یکسان برای رهبری مبارزه طبقاتی کارگر روس ضروری می باشند. زیرا هر مبارزه طبقاتی مبارزه ای سیاسیست. چه این و چه آن تبلیغات ضمن روشن کردن اذهان کارگران، ضمن متشکل کردن، با انضباط نمودن و پرورش آنان با روح تشریک مساعی و با روح مبارزه در راه آرمانهای سوسیال دموکراتیک، در عین حال بکارگران امکان خواهد داد نیروهای خود را در مورد مسائل فوری و در مورد حوائج فوری، آزمایش کنند. بآنان امکان خواهد داد از دشمن خود گفشتهای جزئی بدست آورند، وضع اقتصادی خود را بهبودی بخشند، سرمایه داران را وادار نمایند تا نیروی کارگران متشکل را بحساب آورند، دولت را مجبور کنند تا حقوق کارگران را وسعت دهد و به خواستهای آنها گوش فرا دهد و دولت را در برابر توده های کارگری، که دارای روح مخاصمت هستند و بتوسط سازمان محکم سوسیال دموکرات رهبری میشوند، در حالت خوف دائمی نگاه دارند.

ما به نزدیکی تفکیک ناپذیر ترویج و تبلیغ سوسیالیستی و دموکراتیک و به موازی بودن کامل کار انقلابی در این و با آن رشته اشاره کردیم. ولی بین این دو نوع فعالیت و مبارزه فرق بزرگی هم موجود است. این فرق عبارت از آنستکه پرولتاریا در مبارزه اقتصادی کاملاً تنها بوده در آن واحد، هم با اشراف مالک و هم با بورژوازی رو بروست و فقط از کمک آن عناصری از خرده بورژوازی بر خوردار است (و آنها نه همیشه بلکه

بندرت) که بسمت پرولتاریا گرایش دارند. و حال آنکه در مبارزه دموکراتیک یعنی در مبارزه سیاسی، طبقه کارگر روس تنها نیست؛ جمیع عناصر مخالف سیاسی، تشرهای اهالی و طبقات در ردیف وی قرار میگیرند، زیرا که آنها دشمن حکومت مطلقه هستند و بصور مختلف علیه آن مبارزه مینمایند. عناصر مخالفی از بورژوازی و یا طبقات تحصیل کرده و یا خرده بورژوازی و یا ملیت‌های کوچکی، که مورد تمقیب حکومت مطلقه هستند و یا مذاهب و فرقی و غیره نیز در این مورد در ردیف پرولتاریا قرار گرفته‌اند. طبیعتاً این سؤال پیش می‌آید که طبقه کارگر چه روشی را باید نسبت باین عناصر اتخاذ نماید؟ و سپس آیا نباید برای یک مبارزه عمومی بر ضد حکومت مطلقه به آنها به پیوند؟ سوسیال دموکراتها که همه معترفند انقلاب سیاسی در روسیه باید مقدم بر انقلاب سوسیالیستی باشد؛ پس آیا لازم نمیاید، که با پوستن به تمام این عناصر مخالف سیاسی برای مبارزه بر ضد حکومت مطلقه، عجاتاً سوسیالیسم را بعقب انداخت و آیا این امر برای تشدید مبارزه بر ضد حکومت مطلقه لازم و حتمی نیست؟

هر دوی این مسائل را مورد بررسی قرار بدهیم.
در خصوص روشیکه طبقه کارگر - که مبارزیت بر ضد حکومت مطلقه - باید نسبت بکلیه طبقات و گروههای اجتماعی سیاسی مخالف دیگر، داشته باشد متذکر میشویم که این روش را اصول اساسی سوسیال دموکراتیسم که در کتاب مشهور «مانیفست کمونیست» بیان شده است، دقیقاً تعیین نموده است. سوسیال دموکراتها از طبقات مترقی اجتماع بر ضد طبقات مرتجع یعنی از بورژوازی برضد نمایندگان ملاکیت ممتازه و صغی و بر ضد عمال دولتی و از بورژوازی

بزرگ بر ضد حرص و ولع ارتجاعی خرده بورژوازی، پشتیبانی خواهند نمود. این پشتیبانی هیچگونه صلح و مصالحه‌ای را با برنامه‌ها و اصول غیر سوسیال دموکراتیک در نظر نداشته و آنها را ایجاب نمی‌نماید. این - پشتیبانی از متفق است بر ضد دشمن معین، و این پشتیبانی را هم سوسیال دموکراتها از این جهت می‌نمایند که سقوط دشمن مشترک را تسریع کنند ولی آنها از این متفقین موتی هیچ انتظاری برای خود نداشته و هیچگونه گذشتی هم به آنها نمی‌کنند. سوسیال دموکراتها از هر جنبش انقلابی بر ضد رژیم اجتماعی معاصر، از هر ملیت ستم‌دیده، از هر منب مورد تعقیب از هر صنف تحقیر شده و غیره در مبارزه آنها در راه احراز تساوی حقوق پشتیبانی میکنند.

پشتیبانی از کلیه عناصری که از نظر سیاسی مخالف هستند در کار ترویجی سوسیال دموکراتها به این شکل خواهد بود که سوسیال دموکراتها، ضمن اثبات عداوت حکومت مطلقه نسبت به آرمان کارگری، در عین حال عداوت حکومت مطاقه را نسبت بگروههای مختلف اجتماعی و همچنین همبستگی طبقه کارگر را با این گروهها در مسائل مختلف و در وظایف مختلف و غیره نیز خاطر نشان خواهند نمود. و اما سر قبلیغات، این پشتیبانی بدین شکل خواهد بود که سوسیال دموکراتها از هر نمودار ستمگری پلیسی حکومت مطلقه استفاده خواهند نمود و بکارگران نشان خواهند داد که چگونه این ستم به تمام افراد روس عموماً و به نمایندگان آن صنوف، ملیت‌ها، مذاهب، فرق و غیره که ستم‌دیده‌تر هستند خصوصاً وارد میشود و چه تأثیر خاصی این ستم در طبقه کارگر دارد. بالاخره این پشتیبانی در عمل به این صورت است که سوسیال دموکراتهای روس آماده‌اند با

انقلابیون سایر جنبش‌ها برای نیل به اهداف جزئی مختلف عقد اتحاد به بندند، و این آمادگی بکرات در عمل به ثبوت رسیده است.

در اینجا ما مسئله دوم میرسیم. سوسیال دموکراتها، ضمن اینکه به همستگی دستجات گوناگون مخالف حکومت مطلقه با کارگران اشاره مینمایند، همواره کارگران را متمایز خواهند نمود، همواره جنبه موقتی و مشروط این همستگی را توضیح خواهند داد، همواره مجزا بودن طبقاتی پرولتاریا را که فردا ممکن است در جنبه مخالف متفقین امروزی خود قرار گیرد، خاطر نشان خواهند کرد. بما خواهند گفت: چنین اشاره‌ای، تمام آشنائی را که امروز در راه آزادی سیاسی مبارزه میکنند ضعیف میکند. ما جواب خواهیم داد، چنین اشاره‌ای تمام مبارزین در راه آزادی سیاسی را قوی خواهد کرد. فقط آن مبارزینی قوی هستند که بمصالح واقعی و درک شده طبقات مشخص تکیه میکنند و هرگونه ماستمالی این مصالح طبقاتی، که در جامعه معاصر اکنون دیگر نقش عمده با آن است، مبارزین را ضعیف خواهد کرد. این اولاً، و ثانیاً در مبارزه بر ضد حکومت مطلقه، طبقه کارگر باید خود را متمایز نگاهدارد، زیرا فقط اوست که تا لحظه آخر، دشمن ثابت قدم و مسلم حکومت مطلقه خواهد بود، فقط بین او و حکومت مطلقه است که صلح و مصالحه امکان پذیر نیست، فقط در طبقه کارگر است که دموکراتیسم میتواند طرفدار بی قید و شرط و بدون تزلزل، طرفداریکه هیچگاه بعقب نمی‌نگرد پیدا کند. در هیچیک از طبقات، دستجات و قشرهای دیگر اهالی، خصومت نسبت به حکومت مطلقه، بلاشروط نیست، دموکراتیسم آنها

همواره بعقب مینگردد. بورژوازی نمیتواند درک نکند که حکومت مطلقه مانع پیشرفت صنعتی و اجتماعی است، ولی او از دموکراسی شدن تام رژیم سیاسی و اجتماعی می ترسد و هر آن ممکن است بر ضد پرولتاریا با حکومت مطلقه عقد اتحاد ببندد. خرده بورژوازی بنا بر طبیعت خود دو پهلوست و در حالیکه گرایش از يك سو به پرولتاریا و دموکراتیسم است از سوی دیگر طبقات ارتجاعی گرایش دارد و سعی میکند تاریخ را متوقف سازد و مستعد است دستخوش تجربه و وسیله بازی های حکومت مطلقه (مثلا بصورت «سیاست توده ای» آلکساندر سوم) قرار گیرد و قادر است بخاطر تحکیم موقعیت خویش بمشابه ملاکین کوچک با طبقات حاکمه برضد پرولتاریا متحد شود. افراد تحصیل کرده و بطور کلی روشنفکران، نمیتوانند بر ضد ستمگریهای وحشیانه پلیسی حکومت مطلقه که فکر و دانش را مسموم مینماید قیام نکنند. ولی منافع مادی این روشنفکران. آنانرا به حکومت مطلقه و به بورژوازی متصل مینماید و مجبور شان میکند ناپیگیر باشند و صلح و مصالحه نمایند و حرارت انقلابی و مخالفت خود را در ازاء مقرری دولتی و یا شرکت در منافع با حق السهم بفروشند. و اما در خصوص عناصر دموکراتیک موجوده در بین ملیت های ستمدیده و پیروان مذاهب مورد تعقیب، هر کس میدانند و می بینند که تضادهای طبقاتی در داخل این کاتگوری از اهالی بمراتب ژرف تر و شدیدتر از همبستگی کلیه طبقات این کاتگوری بر ضد حکومت مطلقه و برله تاسیسات دموکراتیک می باشد. نقطه پرولتاریاست که میتواند تا آخرین لحظه دموکرات پیگیر و دشمن قطعی حکومت مطلقه باشد. و بنا بر موقعیت طبقاتی خود نمیتواند هم نباشد. و قادر بهیچگونه گذشت و صلح و مصالحه ای

نست. فقط پرولتاریاست که میتواند در راه آزادی سیاسی و ملیت‌هاست
دموکراتیک مبارز پیشقدم باشد. زیرا اولاً ستمگری سیاسی تأثیرش
در پرولتاریا شدیدتر از همه است و نمیگذارد که در وضعیت این
طبقه که نه دسترسی به مقامات عالیه و نه حتی به مال دولتی و نه
نفوذی در افکار اجتماعی دارد. کوچکترین تمذیبی حاصل گردد.
ثانیاً فقط پرولتاریاست که قادر است دموکراسی کردن رژیم سیاسی
و اجتماعی را با آخر برساند. زیرا یک چنین دموکراسی کردن، این
رژیم را بدست کارگران خواهد داد. پابین علت است که استخراج
فعالیت دموکراتیک طبقه کارگر با دموکراتیسم سایر طبقات و دستجات،
نیروی جنبش دموکراتیک را ضعیف میکند. مبارزه سیاسی را ضعیف
میکند. قطعیت و ثبات آنرا کمتر میکند و برای صلح و مصالحه
مستعدتر میسازد. بهکس، متمایز ساختن طبقه کارگر بمشابه یک
مبارز پیشقدم در راه تأسیسات دموکراتیک. جنبش دموکراتیک را
تقویت مینماید یعنی مبارزه در راه آزادی سیاسی را تقویت مینماید.
زیرا طبقه کارگر تمام عناصر دیگر دموکراتیک و از لحاظ سیاسی مخالف
حکومت مطلقه را ترغیب خواهد کرد. لیبرالها را بسوی رادیکال‌های
سیاسی سوق خواهد داد و رادیکالها را بقطع علاقه قطعی با تمام
رژیم سیاسی و اجتماعی جامعه معاصر سوق خواهد داد. ما فوقاً
متذکر شدیم که تمام سوسیالیست‌ها در روسیه باید سوسیال دموکرات
شوند. حال اضافه میکنیم: تمام دموکرات‌های صدیق و بیگیر در روسیه
باید سوسیال دموکرات شوند.

فکر خود را با مثالی توضیح دهیم. مثلاً دستگاه ماورین
دولت یعنی بوروکراسی را، بمشابه تشریح خاصی از افرادی که در اداره
امور متخصص شده و در مقابل مردم موفعیت با امتیازی اهراز

کرده‌اند، در نظر می‌گیریم. از روسیه مستبد و نیمه آسیایی گرفته تا انگلستان با فرهنگ، آزاد و متمدن، ما همه جا باین دستگاه، که ارگان ضروری جامعه بورژوازی را تشکیل می‌دهد، بر می‌خوریم. عقب ماندگی روسیه و حکومت مطلقه آن با بی حقوقی تام مردم در برابر هیئت مامورین دولت و با خودسری کامل بوروکراسی صاحب امتیاز مطابقت دارد. در انگلستان مردم در اداره امور بازرسی نیرومندی دارند ولی در آنجا هم این بازرسی هنوز خیلی ناقص است. در آنجا هم بوروکراسی امتیازات زیادی را حفظ کرده است و اغلب آقای ملت است نه نوکر آن. در انگلستان هم ما می بینیم که دستجات نیرومند اجتماعی از موقعیت ممتاز بوروکراسی پشتیبانی مینمایند و مانع دموکراسی شدن کامل این دستگاه هستند. علت چیست؟ علت اینست که دموکراسی شدن کامل آن فقط تنها بفتح پرولتاریاست؛ پیشقدم ترین قشرهای بورژوازی از بعضی امتیازات هیئت مامورین دولتی پشتیبانی مینمایند و بر ضد انتخابی بودن تمام مامورین، بر ضد الغاء کامل نبود صنفی، بر ضد مسئولیت مستقیم مامورین در برابر مردم و غیره قیام مینمایند، زیرا این قشرها حس میکنند که پرولتاریا از يك چنین دموکراسی کاملی بر ضد بورژوازی استفاده خواهد کرد. همینطور هم در روسیه. قشرهای بیشتر و کاملاً گوناگون مردم روس بر ضد این هیئت مامورین دولتی فعال مایشاء، خود کام، رشوه خوار، وحشی، جاهل و مفت خور روس برانگیخته هستند. ولی بغیر از پرولتاریا هیچیک از این قشرها ممکن نیست اجازه بدهند این دستگاه کاملاً دموکراسی بشود، زیرا کلیه قشرهای دیگر (بورژوازی، خرده بورژوازی، و عموماً هروشنفکران) رشته‌های ارتباطی با این

مامورین دارند. زیرا کلیه این اشرا با دستگاه دولتی روس خوبشاوندند. کبست نشانند که در روسیه مقدس با چه سهولتی رادیکال روشنفکر و سوسپالیت روشنفکر به مامور دولت امپراتوری بدل میگردد. - ماموریکه خود را باین تعلق میدهد که در چهار دیوار کهنه پرستی اداری هفائده میرساند. - ماموریکه این هفائده را دلیلش برای تفرقه لاقیدی سیاسی خود و حلقه بگوشی خود در دستگاه دولت تازهانه و شلاق میدانند؟ فقط پرولتاریاست که دشمن ماست. حکومت مطلقه و دستگاه دولتی روسیه است. فقط پرولتاریاست که هیترتشیای او را با این ارگانهای جامعه اشرافی و بورژوازی مریزما نیسازد. فقط پرولتاریا قادر به خصومت آشتی ناپذیر و مبارزه قطعی با این دستگاه است.

وقتی ما ناپسند میکنیم که پرولتاریا، که رهبرش در مبارزه طبقاتی - سوسیال دموکراسی است، مبارز پیشقدم دموکراسی روس است. بیک عقیده بینهایت شایع و بینهایت عجیبی بر میخوریم حاکی از اینکه گویا سوسیال دموکراسی روس و لائف سیاسی و مبارزه سیاسی را بعقب میانمیزد. بطوریکه دیده میشود این عقیده کاملاً بعملاً مقابل حقیقت است. علت این علم درک حیرت آور اصول سوسیال دموکراسی، اصولیکه بکرات تشریح شده و در اولین انتشارات سوسیال دموکراسی روس - در جزوها و کتابهاییکه گروه آزادی کاره (۵) در خارجه منتشر نموده است - مشاهده میگردد چیست؟ بطور ما علت این قضیه حیرت آور را باید در نکات ۲ گانه زیرین جستجو نمود:

نخست در اینکه نمایندگان شوریه‌های کهنه انقلابی، اصول سوسیال دموکراتیسم را اساساً درک نمیکنند و عادت کرده‌اند طرح برنامه‌ها

و نقشه‌های فعالیت خود را بر اساس ایده‌های مجرد قرار دهند نه بر اساس حساب روی طبقاتی که واقعا در کشور فعالیت مینمایند و بحکم تاریخ در مناسبات متقابل معینی قرار گرفته‌اند. فقط همین فقدان بررسی عینی و واقعی آن علاقه‌ی که پشتیبان دموکراسی روس است، میتواند باعث پیدایش این عقیده گردد که گویا سوسیال دموکراسی روس وظائف دموکراتیک انقلابیون روس را کم اهمیت می‌انگارد.

دوم در علم درک این موضوع که جمع کردن مسائل اقتصادی و سیاسی با فعالیت سوسیالیستی و دموکراتیک در يك واحد کل و در يك مبارزه واحد طبقاتی پرولتاریا باعث ضعف جنبش دموکراتیک یا مبارزه سیاسی نمیشود، بلکه باعث تقویت آن میگردد. بدینمعنی که آنها بمنافع واقعی توده‌های مردم نزدیک میکند، مسائل سیاسی را از تنگنای اطلاق کار روشنفکرانه، بخیابان و محیط کارگران و طبقات زحمتکش میکشانند، بجای ایده‌های مجرد در باره ستگری سیاسی، نمودارهای واقعی این ستگری را، که بیش از همه پرولتاریا از آن رنج میکشد و زمینه تمام تبلیغات سوسیال دموکراسی است، قرار میدهد و بدینطریق این مبارزه را تقویت مینماید. رادیکال روس اغلب تصور میکند وقتی سوسیال دموکرات، بجای اینکه کارگران پیشقدم را علنا و مستقیما بمبارزه سیاسی دعوت کند وظیفه توسعه دادن نهضت کارگری و متشکل کردن مبارزه طبقاتی پرولتاریا را خاطر نشان مینماید، این سوسیال دموکرات بدینطریق از دموکراتیسم خود عقب نشینی مینماید و مبارزه سیاسی را عقب میکشد. ولی اگر هم اینجا عقب نشینی باشد نظیر آن چیزی است

که ضرب الثقل فرانسوی میگوید: «il faut reculer pour mieux sauter!» (باید عقب رفت تا بهتر جهید).

سوم این سوه تفاهم از اینجا ناشی میشود که خود مفهوم مبارزه سیاسی برای يك طرفدار نارودنایا ولیا و نارودنویه پراوو از يك طرف و يك سوسیال دموکرات از طرف دیگر دو معنی مختلف دارد. سوسیال دموکراتها مبارزه سیاسی را طور دیگری درک میکنند. آنها آنها بمراقت و سبقت از نمایندگان تئوریهای کهنه انقلابی درک میکنند. نمونه بارز این اصله که ممکن است پارادکس بنظر آید، شماره چهارم «برگ پرنده» گروه نارودنایا ولیاه، مورخه نهم دسامبر سال ۱۸۹۵ است. ما در عین اینکه باین نشریه، که نشانه فعالیت فکری عمیق و پر ثمری بین نارودرولتسبهای فعلی است، از صمیم قلب شاد باش میگوئیم. معینا نمیتوانیم مقاله پ. ل. لاورف را «در باره مسائل برنامه‌ای» (صفحه ۱۹-۲۲) نادیده انکاریم. این مقاله بوجه بارزی نشان میدهد که شاگردان مکتب قدیمی نارودنایا ولیا برای مبارزه سیاسی مفهوم دیگری قائلند. پ. ل. لاورف ضمن بحث در باره رابطه بین برنامه نارودنایا ولیا و برنامه سوسیال دموکراتها می نویسد: «... اینها مهم يك مسئله و فقط يك مسئله است و آن اینکه آیا در شرایط حکومت مطلقه و علاوه بر تشکیلات حزب انقلابی، که علیه حکومت مطلقه است، میتوان يك حزب نیرومند کارگری تشکیل داد؟» (ص ۲۱، ستون ۲)؛ و نیز کمی بالاتر (ستون اول)؛ «... تشکیل دادن حزب کارگر روس در شرایط حکومت مطلقه، بدون اینکه در عین حال يك حزب انقلابی بر ضد این حکومت مطلقه تشکیل داده شود» این تفاوتهاست که برای پ. ل. لاورف اهمیت اساسی دارد ابتدا برای ما

مفهوم نیست. این یعنی چه؟ محزب کارگر علاوه بر حزب انقلابی که علیه حکومت مطلقه است؟؟ مگر خود حزب کارگر حزب انقلابی نیست؟ مگر این حزب علیه حکومت مطلقه نیست؟ قسمت زیرین مقاله پ. ل. لاورف این موضوع عجیب را توضیح میدهد: «حزب کارگر روس اجباراً باید در شرایطی که حکومت مطلقه با تمام صفات خود وجود دارد تشکیل شود. اگر سوسیال دموکراتها میتوانند این کار را انجام دهند بدون اینکه در عین حال يك توطئه سیاسی - با تمام شرایط يك چنین توطئه ای^① - علیه حکومت مطلقه تشکیل دهند، در اینصورت بدیهی است برنامه سیاسی آنها همان برنامه لازم برای سوسیالیست های روس می بوده زیرا امر رهائی کارگران با نیروی خود کارگران، عملی میشد ولی این رهائی اگر غیر ممکن نباشد خیلی مورد تردید است» (ص ۲۱، ستون اول). اینست جان کلام! برای يك فرد نارودنایا ولیا مفهوم مبارزه سیاسی

① - مقاله پ. ل. لاورف که در شماره چهارم بهرگ پرنده بچاپ رسیده است فقط «تکه ای» از نامه مفصل پ. ل. لاورف است که برای درج در مجموعه «مدارک» اختصاص داده شده بود. ما شنیده ایم که هم تمام این نامه آقای پ. ل. لاورف و هم جواب پلخانف در تابستان سال جاری (۱۸۹۷) در خارجه منتشر شده است. ولی موقتاً بدیدن هیچیک از آنها نشده ایم. همچنین نمیدانیم که آیا شماره پنجم بهرگ پرنده «گروه نارودنایا ولیاه» که هیئت تحریریه وعده داده بود سر مقاله آنرا به نامه پ. ل. لاورف تخصیص دهد منتشر شده است یا خیر. مراجعه شود بشماره چهارم، ص-۲۲، ستون اول، ملاحظات.

② تکیه روی کلمات از ماست.

همان مفهوم توطئه سیاسی است! باید اعتراف کرد که پ. ل. لاورف در این گفتار حقیقتاً موفق شده است تفاوت اساسی را که در تاکتیک مبارزه سیاسی بین نارودوولتسیها و سوسیال دموکراتها وجود دارد با وضوح تالی نشان دهد. سنن بلانکیسم (۶) و روح توطئه گری، بی اندازه در نارودوولتسیها قویست، بهندی قویست که نمیتوانند مبارزه سیاسی را بصورت دیگری غیر از توطئه سیاسی تصور نمایند. ولی سوسیال دموکراتها از اینگونه تنگ نظریها مبری هستند؛ آنها به توطئه اعتقادی ندارند؛ آنها فکر میکنند که دوره توطئه ها منتهاست سیری شده است و تنزل دادن مبارزه سیاسی بسطح توطئه معنایش از يك سو محدود کردن بی اندازه آن را از سوی دیگر انتخاب بی ثمرترین شیوه های مبارزه است. هر کسی میفهمد که گفته پ. ل. لاورف حاکی از اینکه گویا فعالیت انجمن برای سوسیال دموکراتهای روس سر مشق مسلمی است» (ص- ۲۱- تون اول) چیزی جز يك حمنه جروبحثی نیست و در حقیقت امر هرگز سوسیال دموکراتهای روس شرایط سیاسی ما را فراموش نکرده اند، هرگز فکر امکان اتحاد يك حزب هلنی کارگری را نیز در روسیه نکرده اند و هرگز وظیفه مبارزه در راه سوسیالیسم را از وظیفه مبارزه در راه آزادی سیاسی جدا نکرده اند. ولی آنها همیشه بر این عقیده بوده و هستند که این مبارزه باید بدست توطئه کنندگان انجام نشود بلکه بدست يك حزب انقلابی انجام شود که به جنبش کارگری اتکا دارد. آنها بر این عقیده اند که مبارزه بر ضد حکومت مطلقه باید عبارت باشد از پرورش، با انطباق کردن و متشکل ساختن پرولتاریا، تبلیغات سیاسی میان کارگران بمنظور رسوا ساختن تمام مظاهر حکومت مطلقه و داغ تنگ زدن بر چهره کلیه شوالیه

های حکومت پلیسی و مجبور کردن این حکومت به گذشت نه
 اینکه تشکیل توطئه. مگر فعالیت سازمان سن پترزبورگ «اتحاد مبارزه
 در راه آزادی طبقه کارگر» بعینه چنین نیست؟ مگر این سازمان
 همان نقطه حزب انقلابی نیست که تکیه گاه آن جنبش کارگری است و
 مبارزه طبقاتی پرولتاریا، مبارزه بر ضد سرمایه و حکومت مطلقه
 را رهبری مینماید بدون اینکه هیچگونه توطئه ای تشکیل بدهد و
 فقط از بهم آمیختن مبارزه سوسیالیستی و دموکراتیک در يك مبارزه
 واحد غیر قابل تفکیک طبقاتی پرولتاریای پترزبورگ برای خود
 کسب نیرو مینماید؟ مگر فعالیت این «اتحاد» با وجود تمام کوتاهی
 مدت آن، هم اکنون ثابت نگرده است که پرولتاریائی که بنسبت
 سوسیال دموکراسی رهبری میشود يك نیروی بزرگ سیاسی را تشکیل
 میدهد که دولت مجبور است از آن حساب ببرد و در دادن
 گذشت به آن شتاب ورزد؟ قانون دوم ژوئن سال ۱۸۹۷ (۷) چه
 از لحاظ شتابزدگی در اجراء آن، و چه از لحاظ مضمون، بطور
 آشکاری اهمیت خود را، که گذشت اجباری به پرولتاریا و تسخیر
 یکی از مواضع دشمن ملت روس است، نشان میدهد. این گذشت
 فوق العاده جزئیست، موضع خیلی بی اهمیت است، ولی خود آن
 تشکیلات طبقه کارگر هم که موفق شد دادن چنین گذشتی را تحمیل
 نماید به وسعت و استحکام و قدمت و تجربه سرشار موصوف نبود؛
 بطوریکه میدانیم «اتحاد مبارزه فقط در سال ۱۸۹۵-۱۸۹۶ تاسیس
 شد و پیام هایش به کارگران منحصر بود به اوراق ژلاتینی و چاپ
 سنگی. آیا میتوان انکار کرد که اگر چنین تشکیلاتی اتلا بزرگترین
 مراکز جنبش کارگری روسیه را (ناحیه سن پترزبورگ، مسکو-
 ولادیهیر، ناحیه جنوب و مهمترین شهرها از قبیل ادسا، کیف،

ساراتف و غیره را) در خود جمع کند و يك ارگان انقلابی در اختیار داشته باشد و در بین کارگران روس دارای همان وجهه ای باشد که اتحاد مبارزه در بین کارگران سن پترزبورگ دارد. چنین تشکیلاتی بزرگترین عامل سیاسی در روسیه امروز خواهد بود. عاملی که دولت نخواهد توانست چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی خود آنرا بحساب بیاورد؟ چنین تشکیلاتی، وقتی بتواند مبارزه طبقاتی پرولتاریا را رهبری نماید، تشکیلات و انضباط را در بین کارگران بالا ببرد، به آنان کمک کند تا در راه حوائج اقتصادی فوری خود مبارزه نمایند و سبک های سرمایه را یکی پس از دیگری از چنگش خارج نمایند، کارگران را از لحاظ سیاسی پرورش دهد و بطور مرتب و دائمی حکومت مطلقه را تعقیب نماید و هر قلندر تزاری را که بخواهد مزه سنگینی مشت حکومت پلیسی را به پرولتاریا بچشانند بتاراند. تشکیلاتی خواهد بود که در عین حال هم سازمان يك حزب کارگریست که با شرایط ما جور میاید و هم حزب نیرومند انقلابی است که علیه حکومت مطلقه متوجه است. و اما گفتگوی قبلی در باره اینکه آیا تشکیلات برای وارد آوردن ضربه قطعی بر حکومت مطلقه بچه وسیله ای متشبث خواهد شد و آیا مثلاً قیام را ترجیح خواهد داد یا اعتصاب توده ای سیاسی یا يك شیوه دیگر حمله را. گفتگوی قبلی در باره این موضوع و حل این مسئله در حال حاضر، آشنی پرستی هوج است. این موضوع نظیر آنستکه فرضاً ژنرالها، هنوز ارتشی گرد نیاورده، آنرا بسیج نکرده و بر ضد دشمن گسیل نداشته شورای جنگی تشکیل دهند. و اما وقتی که ارتش پرولتاریا با عزمی راسخ و در زیر رهبری سازمان نیرومند سوسیالی دموکرات در راه رهائی

اقتصادی و سیاسی خود مبارزه کرد. آنوقت خود این ارتش شیوه و وسائل عمل را بژنرالها نشان خواهد داد. آنوقت و فقط آنوقت ممکن است مسئله وارد آوردن ضربه قطعی بر حکومت مطلقه را حل کرد، زیرا حل مسئله ما نا منوطست. بوضعیت جنبش کارگری، بوسعت آن، به آن شیوه‌های مبارزه که در جنبش بوجود آمده است، بخصوصیات تشکیلات انقلابی که جنبش را رهبری مینماید، بروش سایر عناصر اجتماعی نسبت به پرولتاریا و حکومت مطلقه، بشرایط سیاست داخلی و خارجی و خلاصه منوطست بهزاران شرط که پیشگویی در باره آن هم محال و هم بیفایده است.

از اینرو قضاوت زیرین پ. ل. لاورف به متنها درجه نادرست است، او میگوید:

اما اگر آنها (سوسیال دموکراتها) مجبور شوند بنحوی از انحاء سوای نیروهای کارگری که برای مبارزه با سرمایه مجتمع مینمایند، اتحاد انقلابی و دستجاتی را نیز برای مبارزه بر ضد حکومت مطلقه جمع نمایند در اینصورت سوسیال دموکراتهای روس، اعم از اینکه هر نامی بخود بدهند، در عمل (تکیه روی کلام از نویسنده است) برنامۀ مخالفین خود یعنی نارودولکسیها را پذیرفته اند. اختلاف نظر در باره کمون دهقانی و مقدرات سرمایه‌داری در روسیه و ماتریالیسم اقتصادی، اینها جزئیاتی است که اهمیتش برای کار واقعی کم و فقط یک نوع کمک و یا مانعی است برای حل مسائل جزئی و یا قبول روش‌های جزئی در تهیه نکات اساسی - همین و بس - (ص ۲۱ - ستون اول).

حتی محاجه در باره اصل اخیر که گویا اختلاف نظر در مسائل اساسی زندگی روس و تکامل جامعه روس و در مسائل

اساسی درك تاريخ فقط ميتواند مربوط به «جزئیات» باشد عجیب است! مدتهاست گفته شده است که بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نیز نمیتواند وجود داشته باشد و در زمان حاضر مشکل این حقیقت احتیاج باثبات داشته باشد. تئوری مبارزه طبقاتی، درك ماتریالیستی تاریخ روسیه و ارزیابی ماتریالیستی وضعیت اقتصادی و سیاسی کنونی روسیه و معترف بودن به لزوم تطبیق مبارزه انقلابی با منافع معین طبقه معین و تجزیه و تحلیل مناسبات این طبقه نسبت به طبقات دیگر، - این بزرگترین مسائل انقلابی را «جزئیات» نامیدن - بچنان درجه خارق العاده ای از طرف يك پیر سر باز تئوری انقلابی نا صحیح و غیر منتظره است که ما تقریباً حاضریم این قسمت را يك "lapsus" ساده حساب کنیم. و اما در خصوص نیمه اول این توطئه پر آب و تاب باید گفت که نادرستیش از اینهم شگفت انگیزتر است. اظهار این موضوع در مطبوعات که سوسیال دموکراتهای روس فقط نیروهای کارگری را برای مبارزه با سرمایه (یعنی تنها برای مبارزه اقتصادی!) مجتمع مینمایند بدون اینکه افراد و گروههای انقلابی را برای مبارزه با حکومت مطلقه باهم متحد نمایند، - معنایش اینست که حقایق مبرهن فعالیت سوسیال دموکراتهای روس را یا نمیدانند و یا نمیخواهند بدانند. شاید هم پ. ل. لاورف سوسیال دموکراتهایی را که عملاً در روسیه کار میکنند «افراد انقلابی» و «گروههای انقلابی» نمیدانند؟! یا (و احتمال می رود این صحیحتر باشد) منظور او از «مبارزه» با حکومت مطلقه فقط توطئه بر ضد حکومت مطلقه است؟ (به ص ۲۱، ستون ۲ مراجعه کنید: «... مسئله بر سر ... تشکیل توطئه انقلابی

* - لغزش زبان، مترجم.

است؛ تکیه روی کلمه از ماست). شاید بعقبه پ. ل. لاورف کسیکه توطئه های سیاسی ترتیب نمیدهد مبارزه سیاسی هم نمیکند؟ باز هم تکرار میکنیم: این نظر کاملاً مطابق باسنن قدیمی نارودنایا ولیای قدیمی است. ولی بهیچوجه نه با اندیشه امروزی مبارزه سیاسی مطابقت دارد و نه با واقعیت امروزی.

برای ما باقی میماند چند کلمه ای هم در باره نارودوپراوتسی ها صحبت کنیم. پ. ل. لاورف بعقیده ما کاملاً حق دارد وقتی میگوید که سوسیال دموکراتها «نارودوپراوتسی ها را بهتابه افراد رک و راستتری معرفی مینمایند و حاضرند از آنها پشتیبانی نمایند بدون اینکه در ضمن با آنها آمیخته شوند» (ص ۱۹۰، ستون ۲): فقط میبایستی اضافه کرد: بهتابه دموکراتهایی رک و راست تر و تا آنجا که نارودوپراوتسی ها همچون دموکرات هائی بیکر عمل میکنند. متأسفانه این شرط - بیشتر یک آبنده مطلوب است تا یک واقعیت فعلی. نارودو پراوتسی ها ابراز تمایل نمودند که وظایف دموکراتیک را از قید اصول نارودنیکی و بطور کلی از ارتباط با شکل های مندوخ «سوسیالیسم روس» آزاد کنند ولی وقتی آنها حزب خود را، که منحصرأ حزب احیالات سیاسی است، حزب «سوسیال (۱۹۹) - رولوسیونر» نامیدند (رجوع شود به «بیانیه» آنها مورخه ۱۹ فوریه سال ۱۸۹۴) و در «بیانیه» خود اظهار کردند که «حق ایجاد سازمان تولید توده ای جزء مفهوم حقوق توده است» (ما مجبوریم از حفظ نقل کنیم) و بدینطریق همان اوهام نارودنیکی رازیر جلی داخل نمودند، معلوم شد که خود بهیچوجه از اوهام قدیمی آزاد نشده اند و هنوز خیلی مانده است تا بیکر باشند. از اینرو شاید آنقدرها هم پ. ل. لاورف ناحق نبود که آنها را «سیاستمداران

بالماسکه» نامید (ص ۲۰۰، ستون ۲). ولی شاید بیشتر مقرون به صواب باشد اگر اصول نارودنویه پراوو را يك نظریه گذرنده ای پنداریم و این جنبه مثبت را از آن سلب نکنیم که از خصلت های ویژه آئین نارودنیکي شرم کرده است و بر ضد نفرت آورترین مرتجعین نارودنیکي، که در برابر حکومت مطلقه پلیسی و طبقاتی بخود اجازه میدهند از مطلوب بودن اصلاحات اقتصادی سخن بگویند نه اینکه از اصلاحات سیاسی (رجوع شود به مقاله «مسئله مبرم» نشریه حزب «نارودنویه پراوو»، آشکارا وارد جروبحث شده است. اگر در حزب نارودنویه پراوو واقعا بجز سوسیالیست های پیشین که پرچم سوسیالیستی خود را بملاحظات تاکتیکی مخفی مینمایند و فقط نقاب سیاستمداران غیر سوسیالیست را بر چهره میزنند (بطوریکه پ. ل. لاورف فرض میکند، ص ۲۰۰، ستون ۲) کسی وجود ندارد، در اینصورت بدیهی است که این حزب هیچ آینده ای ندارد. ولی اگر در این حزب، سیاستمداران غیر سوسیالیست و دموکراتهای غیر سوسیالیست هم وجود داشته باشند که بال ماسکه ای نبوده و واقعی باشند، در اینصورت این حزب با کوشش برای نزدیک شدن بهناصر بورژوازی ما که در سیاست مخالف حکومت مطلقه هستند، با کوشش برای بیدار کردن شعور سیاسی طبقه خرده بورژوازی ما و کسبه و پیشهوران جزء و غیره، یعنی طبقه ای که همه جا در اروپای غربی نقش خود را در جنبش دموکراتیک بازی کرده است و در کشور ما روسیه در دوره بعد از رفرم در مناسبات فرهنگی و مناسبات دیگر موقیتهای بخصوص سریعی بدست آورده است و نمیتواند ستمگری حکومت پلیسی را با حمایت بی شرمانه ای که از کارخانه داران بزرگ، و صاحب انحصاران و آس های مالی

و صنعتی میکند، حس نماید. نفع فراوانی خواهد داد. برای حصول این منظور فقط لازم است که نارودوپراوتسی‌ها هدفت و منظور خود را همانا نزدیکی با قشر های گوناگون اهالی قرار دهند. نه اینکه فقط بهمان «روشنفکران» که مقاله «مسئله مبرم» هم به ناتوانی آنها، در صورت گسیختن رابطه با منافع واقعی توده ها، معترفست گفتا نمایند. برای حصول اینمنظور لازم است نارودوپراوتسی‌ها از هر گونه ادعائی مبنی بر بهم آمیختن عناصر اجتماعی ناهمگون، دوری جستن از سوسیالیسم در مقابل وظایف سیاسی دست بردارند، شرم بیجائی را که مانع نزدیکی با قشر های بورژوازی ملت است باور اندازند یعنی نه فقط از برنامه سیاستمداران غیر سوسیالیست صحبت کنند، بلکه بر طبق این بر نامه عمل هم بکنند و ذهن طبقاتی آن گروه ها و طبقات اجتماعی را، که سوسیالیسم ابتدا مورد احتیاج آنان نیست ولی هر چه جلوتر میروند ستهمگاری حکومت مطلقه و لزوم آزادی سیاسی را بیشتر حس میکنند، روشن نمایند و بسط دهند.

سوسیال دموکراسی روس هنوز خیلی جوانست. این حزب تازه میخواهد از آن حالت جنینی، که در آن مسائل تئوریک، درجه اول اهمیت را احراز میکرد، خارج شود. این حزب تازه شروع به توسعه فعالیت عملی خود نموده است. انقلابیون فراکسیونهای دیگر بجای انتقاد از تئوریهها و برنامه‌های سوسیال دموکراتیک مجبورند بحکم ضرورت به انتقاد از فعالیت عملی سوسیال دموکرات های روس پردازند. و باید اعتراف کرد که این انتقاد اخیر از انتقاد تئوریک سخت متمایز است و باندازه‌ای متمایز است که انتشارش شایعه مضحکی

را که حاکمیت اتحاد مبارزه سن بطرز بورگ تشکیلات غیر سوسیال دموکرات است. ممکن ساخته است. همان امکان چنین شایه ای بخودی خود نادرست بودن تهمتهای رایج را در مورد بی اعتنائی سوسیال دموکراتها بمبارزه سیاسی به ثبوت میرساند. همان امکان چنین شایه ای بخودی خود گواه بر اینست که عدله زیادی از انقلابیون را که تئوری سوسیال دموکراتها نتوانسته است متقاعد نماید، علل آنها دارد متقاعد مینماید.

در برابر سوسیال دموکراسی روس هنوز عرصه کار بسیار پهناوری وجود دارد که تازه شروع شده است. بیداری طبقه کارگر روس و جلو جبهه خود بخودیش برای کسب معلومات، برای متحد شدن، برای سوسیالیسم، برای مبارزه بر ضد استثمار کنندگان و ستمگران خود، روز بروز با رخشندگی و وسعت بیشتری نمودار میگردد. موفقیت های خارق العاده ای که این اواخر نصیب سرمایه داری روس میگردد ضامن اینست که جنبش کارگری لابنتقطع در عرض و عمق رشد خواهد کرد. در زمان حاضر، ظاهراً ما مرحله ای از دوران سرمایه داری را میگذرانیم که صنعت در حال شکفتن است. بازرگانی رونق دارد. کارخانه ها با تمام نیرو کار میکنند و کارخانه های بیشتر جدید، بنگاههای جدید، شرکتهای سهامی، ساختمانهای راه آهن و غیره و غیره مانند قارچ بعد از باران بوجود میآیند. لازم نیست انسان پیغمبر باشد تا ورشکستگی اجتناب ناپذیری (کم و بیش سریع) را که باید از پی این شکفتن، صنایع فرارسد پیشگونی کند. این ورشکستگی، توده صاحب کاران کوچک را خانه خراب خواهد کرد، توده های کارگران را در صف بیکاران خواهد انداخت و بدینطریق در برابر تمام توده های کارگر بطرز حادی آن

مسائل سوسیالیسم و دموکراتیسم را قرار خواهد داد که اکنون
منتهاست هر کارگر آگاه و فکوری با آنها رو بروست. سوسیال
دموکراتهای روس باید مواظب باشند تا در حالیکه این ورشکستگی فرا
میرسد پرولتاریای روس آگاه تر و متحد تر باشد، بوظایف طبقه کارگر
روس بی بیرد و تندر باشد به طبقه سرمایه داران، که اکنون
سود های کلانی بدست میاورند و کوشش دارند همیشه با رخصارت
خود را بدوش کارگران بگذارند. ضربه کمر شکن بزنند. قادر
باشد در رأس دموکراسی روس به مبارزه قطعی بر ضد حکومت
مظلمه پلیسی که بر دست و پای کارگران و تمام مردم روس بند
بهاده است، اقدام نماید.

پس دست بکار شویم، رفقا! اوقات گرانها را تلف نکنیم!
در مقابل سوسیال دموکراتهای روس برای بر آوردن احتیاجات
پرولتاریا که از خواب بیدار میشود، برای متشکل کردن جنبش کارگری،
برای تقویت گروههای انقلابی و ارتباط متقابل آنها، برای تأسیس
کارگران از لحاظ مذهب و ملیت و برای جمع کردن
مخالف کارگری و گروههای سوسیال دموکرات که در اطراف و اکناف
روسیه پراکنده اند در یک حزب کارگری سوسیال دموکرات، یک
دنیا کار وجود دارد!

در پایان سال ۱۸۹۷ در تبعید گاه

برشته تحریر در آمد.

برای اولین بار در سال ۱۸۹۸ در ژنو

بصورت جزوه جداگانه ای بچاپ رسید.

و. ای. لنین، جلد ۲ کلیات، چاپ چهارم

روس، ص ۲۹۹-۳۲۳

توضیحات :

(۱) • نارودوپراوتسی ها -- یعنی اعضاء حزب «نارودنایا پراوو» (حق توده) این يك سازمان غیر علنی متشکل از روشنفکران دموکرات بود که با شرکت نارودوولسیهای سابق در سال ۱۸۹۳ تاسیس شد و در بهار سال ۱۸۹۴ از طرف حکومت تزاری تارومار گردید. این سازمان دو سند متضمن برنامه منتشر کرد: «مسئله مبرم» و «بیانیه». اکثریت نارودوپراوتسی ها بعد ها به حزب اس ارها داخل شدند.

ص - ۹

(۲) «گروه نارودوولسیه» -- در سال ۱۸۹۱ بوجود آمد و در سال ۱۸۹۶ از بین رفت. این گروه تحت تاثیر رشد جنبش کارگری در کشور تدریجاً از اصول آموزش «نارودنایا وایا» سر باز زد و بهمارکسیسم گروید. بعضی از اعضای این گروه بعد ها از رهبران فعال حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه شدند. ص - ۹

(۳) اتحادیه سوسیال دموکراتهای روس -- این اتحادیه در سال ۱۸۹۴ به ابتکار گروه «آزادی کار» در شهر ژنو تاسیس شده بود. ابتدا گروه «آزادی کار» بر «اتحادیه رهبری میکرد و انتشارات آن تحت نظر وی بود. ولی بعداً عناصر اپوراوینست (مجانان» یا «اکنونیستها») در «اتحادیه» فزونی یافتند. گسیختگی تلمی و خروج گروه «آزادی کار» از «اتحادیه» در آوریل سال ۱۹۰۰ در کنگره دوم «اتحادیه» بعمل آمد که در آن گروه «آزادی کار» و همفکرانش کنگره را ترک گفتند و از خود سازمان مستقلی بنام سازمان «سوسیال-

دموکراته تاسیس کردند. ص-- ۱

اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر -- این سازمان در
پالیز سال ۱۸۹۵ بتوسط لنین تشکیل شد. همه محفلهای کارگری
مارکسیستی پتربورگ در آن متحد شدند. در رأس اتحاد
مبارزه يك گروه مرکزی قرار داشت که بتوسط لنین رهبری
میشد. اتحاد لنینی مبارزه جنبش انقلابی کارگری را رهبری
مینمود و مبارزه کارگران را در راه خواستهای اقتصادی با
مبارزه سیاسی علیه تزاریسیم توأم و مربوط میساخت. اتحاد
مبارزه نخستین سازمانی بود که در روسیه سوسیالیسم را با
جنبش کارگری در هم آمیخت و از ترویج مارکسیسم در میان
عده معدودی از کارگران پیش قدم به تبلیغ سیاسی در میان
توده های وسیع طبقه کارگر برداشت. اتحاد مبارزه برای
کارگران اوراق و رسالائی نشر میداد و جنبش اعتصابی
را رهبری مینمود. اتحاد مبارزه نفوذ خود را در خارج
از پتربورگ هم بسط داد. این سازمان به متهد ساختن
محفلهای کارگری در سازمانهای نظیر این اتحادیه در دیگر
شهرها و استانهای روسیه نیز مساعدت نیرومندی کرده.
(رجوع شود به کتاب تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد
شوروی ص- ۳۲ چاپ فارسی). شب روز هشتم دسامبر سال ۱۸۹۵
هسته رهبری کننده اتحاد مبارزه که لنین در رأس آن بود
دستگیر شد. لنین در زندان هم کار مبارزه انقلابی را قطع
نکرد. او با راهنمایی ها و دستورات خود به اتحاد مبارزه
کمک میکرد و اوراق و رسالاتی را که در زندان مینوشت
برای رفقاییکه آزاد بودند میفرستاد. لنین در زندان طرح

برنامه حزب را نیز برشته تحریر در آورد.

اهمیت اتحادیه پتربورگ مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر آن بود که بنا به گفته لنین نخستین نقطه جدی يك حزب انقلابی بشمار میرفت که به جنبش کارگری اتکاء داشته (رجوع شود به همانجا) ص - ۱

(۵) پلخانف و محفل - سخن بر سر گروه آزادی کلیه، یعنی

نخستین گروه مارکسیستی روس است که در سال ۱۸۸۳، بتوسط پلخانف در سوئیس تشکیل شد و در رشته بسط و

تعمیم مارکسیسم در روسیه کارهای بزرگی انجام داد. ص - ۱۶

(۶) بلانکیسم - اصول آموزش لونی اگوست بلانکی (۱۸۰۵-۱۸۸۱)

انقلابی فرانسوی. کلاسیکهای مارکسیسم - لنینیسم در عین حال که بلانکی را يك انقلابی برجسته و طرفدار سوسیالیسم میدانستند،

بعلت شیوه طریقت بازی و نوطنه گری وی او را مورد انتقاد قرار میدادند. لنین مینویسد «بلانکیسم يك تئوری نفی مبارزه

طبقاتی است بلانکیسم رهائی بشر را از قید بردگی روز مزدی در مبارزه طبقاتی پروتاریا ندیده بلکه در نوطنه

اقلیت کوچکی از روشنفکران میبندد. (رجوع شود به چاپ روسی جلد دهم کلیات لنین «نتایج کنگره ص - ۲۶۰» ص - ۲۰

(۷) قانون دوم ژوئن سال ۱۸۹۷ - این قانون برای کارگران

بنگاه های صنعتی و تعمیرگاه های راه آهن روزکار یازده ساعت و نیمه بر قرار کرده بود. قبل از این قانون، روزکار

کارگران در روسیه محدود نبود و به ۱۴ تا ۱۵ ساعت میرسید. حکومت تزاری در زیر فشار جنبش کارگری که «اتحادیه

لنینی مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» بر آن رهبری میکرد، مجبور شد قانون ۲ ژوئن سال ۱۸۹۷ را صادر کند. ص - ۲۱

درسهای قیام مسکو

،لنین،

توضیح دو لغت:

باریکاد: سنگر بندی خیابانی،

پرولتاریا: طبقه کارگر

کتاب مسکو در سامبر سال ۱۹۰۵* (مسکو ۱۹۰۶)
فوق العاده بوقوع از چاپ خارج شد. فرا گرفتن تجربه
قیام سامبر - وظیفه حیاتی حزب کارگر است. متأسفانه
این کتاب بمشابه کوزه عسلی است با اضافه یک قاشق قطران
مدارکش باوجود ناقص بودن بسیار جالب توجهست ولی
نتیجه گیری هایش بی اندازه بی سروته و بی اندازه
متدل است. درباره این نتیجه گیری ها ما در جای خود
بخصوص صحبت خواهیم کرد* و اکنون بوضوع سیاسی روز
یعنی بد رسهای قیام مسکو میپردازیم.

شکل عمده جنبش سامبر در مسکو اعتصاب مسالمت -
آمیز و تظاهرات بود. اکثریت عظیم توده کارگر فقط در این
شکلهای مبارزه شرکت فعال داشت - ولی همانا جنبش
سامبر مسکو برای العین نشان داد که دوران اعتصاب
همگانی، بمشابه شکل مستقل و عمده مبارزه سپری شده است
و جنبش با نیروئی خود بخود و مقاومت ناپذیر این دایره
محدود را میشکند و شکل عالی تر مبارزه یعنی قیام را
بوجود می آورد.

تمام احزاب انقلابی و تمام اتحادیه های مسکو وقتی

* - رجوع شود به جلد یازدهم کلیات، چاپ چهارم

روسی، ص - ۱۶۳ - ۱۶۶ ه.ت.

اعلام اعتصاب کردند، از ناگزیر بودن تبدیل این اعتصاب به قیام آگاهی داشته و حتی آنرا احساس میکردند. در ۶ دسامبر از طرف شورای نمایندگان کارگران مقرر شد "برای تبدیل اعتصاب به قیام مسلحانه مجاهدت بعمل آید". ولی در واقع، هیچیک از سازمانها برای این کار حاضر نبودند و حتی شورای مؤتلفه گروه‌های مجاهد (۱) (در ۹ دسامبر) از قیام مثل یک موضوع مربوط به آینده دور صحبت میکرد و بالنتیجه مبارزه کوچکی بدون رهبری آنها و بدون اینکه آنها در آن شرکت داشته باشند جریان داشت. سازمانها از رشد و توسعه دامنه جنبش عقب ماندند.

اعتصاب تدريجاً به قیام بدل میشود و علت آن هم مقدم بر همه فشار شرایط عینی بود که بعد از اکتبر بوجود آمده بود. حکومت را دیگر نمیشد با یک اعتصاب همگانی غافلگیر کرد زیرا این حکومت دیگر یک نیروی ضد انقلاب آماده برای

(۱) - شورای مؤتلفه گروههای مجاهد از نمایندگان مجاهدین حزبی کمیته مسکوح. ک. س. د. ر. و نمایندگان گروه سوسیال دموکراتهای مسکو و کمیته مسکو حزب اس. ا. ر. و گروههای مجاهد تحت عنوان "ولنا یا رایوننایا"، "اونیور-سیتنسکایا"، "تیوگرافسکایا" و "قفقازسکایا" تشکیل میشد. (ص - ۱)



عملیات جنگی تشکیل داده بود. هم سیر عمومی انقلاب روس پس از اکتبر و هم توالی منظم حوادث در مسکو در روزهای دسامبر، تأیید شگرفی بود بر صحت یکی از احکام عمیق مارکس‌هاکی از اینکه: انقلاب، ضمن پیشروی خود، یک ضد انقلاب بهم فشرده و محکمی بوجود می‌آورد یعنی دشمن را مجبور میکند بوسائل تدافعی بیش از پیش ضدیدی متوسل شود و بدین طریق وسائل بیش از پیش نیرومندی برای حمله تهیه مینماید.

هفتم و هشتم دسامبر: اعتصاب مسالمت‌آمیز و تظاهرات مسالمت‌آمیز توده ای. عصر هشتم: محاصره اکواریوم. روز نهم: ضرب و شتم جمعیت بوسیله واحد های سوار در میدان استر-استنایا. عصر نهم: تاراج خانه فیدلر. روحیه بالا میسرود. جمعیت غیر متشکل در کوچه ها بطور کاملاً خود بخودی و با عدم اطمینان بساختن اولین باریکادها می‌پردازد.

روز دهم دسامبر: آغاز شلیت توپخانه بر ضد باریکادها و جماعت در خیابانها. حالا دیگر باریکادها با اطمینان و کاملاً بطور جمعی ساخته میشود نه بطور منفرد. تمام اهالی در خیابانها هستند. شبکه ای از باریکادها کلیه مراکز عمده شهر را می‌پوشاند. طی چند روز پیکار پارتیزانی سختی بین گروه های مجاهدین و واحد های نظامی در میگیرد.

(۲)

و این پیکار، واحد های نظامی را فرسوده نموده و دویاسف را برای دریافت نیروی تقویتی به التماس و امیدارد. فقط در حدود ۱۵ سامبر بود که تفوق نیروهای دولتی بحسد کامل رسید و روز هفدهم سربازان هنگ سنفسکم، خیابان پرسنیا آخرین تکیه گاه قیام کنندگان را درهم شکستند.

اعتصاب و تظاهرات به ساختمان باریکاد های منفرد بدل شد. ساختمان باریکاد های منفرد بساختمان جمعی باریکاد ها و پیکار کوچه ای با نیروهای دولتی بدل شد. بدین طریق بارزه توده ای پرولتاریا، بدون اینکه سازمان ها بر آن رهبری داشته باشند، از اعتصاب به قیام بدل گردید. این یکی از بزرگترین موفقیت های انقلاب روس است که در ۱۹۰۵ بدست آمد. این موفقیت نیز مانند جمیع موفقیت های پیشین به بهای قربانی های عظیم، تمام شد. جنبش از اعتصاب سیاسی همگانی به مدارج عالی تری ارتقاء یافت. این جنبش ارتجاع را وادار کرد که مقاومت خود را به آخرین حد برساند و بدین وسیله لحظه ای را که انقلاب نیز در بکار بردن وسائل تعرضی به آخرین حد

(۲) - دویاسف - استاندار استان مسکو بود که در

۱۹۰۵ قیام مسلحانه کارگران مسکو را سرکوب

نمود. (ص - ۴)

خواهد رسید، بی اندازه نزدیک نمود. ارتجاع از حدود شلیک بسمت باریکادها، منازل و جمعیت توی خیابانها نمیتواند پافراتر نهد. ولی انقلاب میتواند از گروه مجاهدین مسکو فراتر رود و بسیار و بسیار هم فراتر رود. خواه در سطح و خواه در عمق. و انقلاب از سامبر بعد خیلی فراتر رفته است. دامنه بحران انقلابی، اکنون بی نهایت وسعت یافته است. - حال باید دم شمشیر را تیزتر کرد. پرولتاریا قبل از رهبران خود به تغییری که در شرایط عینی مبارزه پیدا شد و پرداختن از اعتصاب به قیام را ایجاب میکرد، بی برد. مثل همیشه عمل بر تئوری سبقت داشت. بلافاصله پس از پی بردن به این موضوع، دیگر اعتصاب مسالمت آمیز و تظاهرات، کارگرانی را که میپرسیدند: بعد چه؟ - و خواهان عملیات مجدانه تری بودند، اقتناع نمی کرد. دستور ساختن باریکاد به بخشها با تأخیر خیلی زیاد و وقتی رسید که در مرکز به ساختن باریکادها پرداخته بودند. کارگران بصورت گروه های انبوه، دست بکار شدند ولی این هم آنها را قانع نکرد و می پرسیدند: بعد چه؟ - و خواهان عملیات مجدانه بودند. ما رهبران پرولتاریای سوسیال دموکرات در سامبر به آن سرداری شبیه بودیم که در استقرار هنگ های خود بقدری ناشی گری به خرج

داده بود که قسمت اعظم واحدهای او نتوانستند فعالانه
در نبرد شرکت جویند. توده های کارگرجویای رهنمودی
در باره عملیات مجدانه توده ای بودند ولی، این رهنمود را
نمی یافتند.

بنابر این چیزی کوتاه بینانه تر از نظریه پلخانیف نیست
که تمام اپورتونیست ها به آن چسبیدند و برطبق آن نمیتوانست
به اعتصاب قبل از موقع پرداخت و "نمی بایست دست به
اسلحه برد". برعکس از این هم قطعی تر و جدی تر و با
قصد تعرضی بیشتری می بایستی دست به اسلحه برد، لازم
بود به توده ها فهمانده شود که تنها اعتصاب مسالمت -
آمیز غیر ممکن است و لزوم یک مبارزه مسلحانه بود، با کانه و
بی رحمانه را به آنها توضیح داد. و بالاخره حالا ما باید
آشکار و با صدای رسا به عدم کفایت اعتصاب های سیاسی،
اعتراف کنیم، باید قیام مسلحانه را در میان وسیع ترین
توده ها تبلیغ نمائیم و ضمناً این مسئله را با هیچ گونه مراحل
مقدّمات، "پرده پوشی نکشیم و هیچ لفافه ای روی آن نکشیم.
هرگاه لزوم یک جنگ فداکارانه، یک جنگ خونین و نابود -
کننده را که وظیفه مستقیم عملیات آینده است، از توده ها
مستور داریم هم خود را فریب داده ایم و هم توده های
خلق را.

این بود نخستین درس حوادث در سامیره در رس دیگر
مربوطست به چگونگی قیام طرز هدایت آن و شرایط گرویدن
ارتش بسمت مردم در مورد این مسئله در جناح راست
حزب ما نظریه بی نهایت یکجانبه ای حکم فرماست. میگویند
مبارزه بر ضد ارتش فعلی غیر ممکن است و باید ارتش انقلابی
شود. بدیهی است اگر انقلاب توده ای نشود و خود ارتش
را نیز در بر نگیرد در این صورت سخنی هم از مبارزه جدی
نمیتواند در میان باشد. بدیهی است فعالیت در بیس
واحد های ارتش امری است ضروری. ولی موضوع گرویدن ^{ارتش}
بسمت ما را نمیتوان بمنزله یکتا عمل ساده و منفردی تصور نمود
که از یک طرف نتیجه اقناع و از طرف دیگر نتیجه فهم و آگاهی
باشد. قیام مسکو عامیانه بودن و فاقد حیات بودن این
نظریه را بطور بارزی نشان میدهد. هنگامی که مبارزه
انقلابی حدت می یابد و دولتی و ترید ارتش که در هر
جنبش واقعاً توده ای امری ناگزیر است عملاً به یک مبارزه ^{واقعی}
برای جلب ارتش منجر میگردد. قیام مسکو دست از جان -
شسته ترین و هارترین مبارزه میان ارتجاع و انقلاب را برای
جلب ارتش بمانشان میدهد. دویاسف خود ش اظهاری
داشت که از نیروی ۱۵ هزار نفری مسکو فقط ۵ هزار نفر قابل
اعتمادند. دولت بوسائل کاملاً گوناگون و مایوسانه ای دول

ها را نگهداری میکرد: آنها را متقاعد می ساختند، از آنها تعلق می گفتند، با دادن ساعت و پول و غیره تطمیع شان میکردند، به آنها عرق می نوشاندند، فریشان میدادند، میترساندند، در سربازخانه را بروی آنها می بستند، خلع سلاحشان میکردند، و سربازانی را که بیش از همه مورد عدم اعتماد بودند از راه خیانت یا زور از میان دیگران بیرون میکشیدند. و باید شهادت داشت و صریح و آشکار اعتراض کرد که ما در این مورد از دولت عقب ماندیم. ما نتوانستیم از نیروهایی که در اختیار داشتیم برای همینگونه مبارزه فعالاً شجاعانه، مبتکرانه و تعرض آمیزی که دولت برای جلب ارتش متزلزل بدان دست زد و از پیش برد استفاده نمائیم. ما به کار "آمادگی" فکری ارتش مشغول بودیم. و باز هم با ابرام بیشتری آنرا ادامه خواهیم داد. ولی ما فضل فروشان ناچیزی خواهیم بود اگر فراموش کنیم که در لحظه قیام مبارزه جسمانی نیز برای جلب ارتش ضروری است.

پرولتاریای مسکو در روزهای دسامبر در قسمت "آمادگی" فکری ارتش در سهای شگرفی بما داد. - مثلاً روز هشتم دسامبر یعنی هنگامی که جمعیت در میدان استراستنایا قزاق ها را محاصره نمود، با آنها مخلوط شدند، دست برادری به آنها داد و وادارشان نمود راه بازگشت در پیش گیرند

یا روز دهم در کوی پرسنیا وقتی رودختر کارگری که میان جمعیت ده هزار نفری پرچم سرخ بدوش میکشیدند خود را جلوی قزاق ها انداخته و فریاد کشیدند: "بکشید! تا زنده ایم پرچم را نخواهیم داد!" قزاق ها شرم نمودند و چهار نعل مراجعت کردند و فریاد زنده باد قزاق ها! از جمعیت برخاست. این نمونه های دلآوری و قهرمانی برای همیشه باید در ذهن پرولتاریا نقش بندد.

اما چند مثال از عقب ماندگی ما نسبت به دیاسف . نهم دسامبر در خیابان بالشایا سرخو فوسکایا سرپا زان در حالیکه سرود مارسیز میخواندند ، میرفتند که به قیام کنندگان ملحق شوند . کارگران نمایندگان بسوی آنان میفرستاده مالاخف در حالیکه سر از پا نمی شناسد ، شخصاً به جانب آنان میتازد . کارگران دیر کردند ، مالاخف بر آنها سبقت جست و بموقع رسید و نطق آتشینی ایراد نموده سربازان را دچار تزلزل ساخت . آنها را با واحدهای سوار محاصره کرد و بسربازخانه عودت داد و در را بروی آنان بست . مالاخف بموقع رسید ولی ما دیر کردیم با وجود اینکه در عرض دو روز ۱۵۰ هزار نفر به دعوت ما بپا خاسته بودند که میتوانند میبایستی یک سازمان نگهبانی در خیابان ها تشکیل دهند مالاخف سربازان را با واحدهای سوار محاصره کرد ولی ما

ملاخف‌ها را با بمب‌اندازان خود محاصره نکردیم. ما قادر به انجام این عمل بودیم و می‌بایستی آنرا انجام دهیم و مطبوعات سوسیال دموکراتیک (" ایسکرا " سابق) مدت‌ها بود خاطر نشان میکردند که نابود کردن بیرحمانه سران کشوری و نظامی در موقع قیام از وظایفی است که ما بر عهده داریم. آنچه در خیابان بالشایا سرپوخوفسکیا بوقوع پیوست ظاهراً بطور عمده هم در مقابل سربازخانه‌های نسویژسکی و کروتیتسکی هم وقتی که پرولتاریا برای منصرف ساختن گارد یکاترینوسلا و تلاش میکرد هم در موقع اعزام نماینده نزد افراد مهندسر آلکساندرف هم هنگام بازگشت توپخانه‌ای که از پادگان ^{ستف} به مسکو اعزام شده بود و هم در موقع خلع سلاح افراد مهندس در کالنا و موارد دیگر تکرار شده بود. در لحظه قیام مادر مبارزه برای جلب افراد مرد و دودل ارتش وظیفه خود را بطور شایسته انجام ندادیم.

دسامبر، صحت یگو، دیگر از اصول عمیق مارکس‌راکه اپورتونیست‌ها آنرا فراموش کرده‌اند، بطرز نمایانی تأیید کرد. این اصل چنین حاکی است: قیام فن است و قاعدهٔ عدهٔ این فن هم عبارتست از تعرض که باید با ازجان - گذشتگی جسارت‌آمیز و عزم راسخ انجام گیرد. ما این حقیقت را بقدر کافی فرا نگرفته بودیم. ما این فن و این قاعدهٔ تعرض

بهر قیستی که باشد را نه خود مان بقدر کافی آموخته و نه به توده ها یاد داده بودیم. ما اکنون باید با تمام انرژی جبران مافات بنمائیم. تنها گروه بندی در باره شعارهای سیاسی کافی نیست، در مورد قیام مسلحانه نیز گروه بندی لازم است. هر کس با آن مخالفت، هر کس که خود را برای آن حاضر نمیکند او را باید بیرحمانه از عداد هواداران انقلاب بیرون کرد، او را باید به نزد مخالفین انقلاب و خائنین یا ترسوها انداخت، زیرا نزدیک است آنروزی که سیر جبری حوادث و شرایط مبارزه ما را مجبور کند دوست دشمن را از روی این علامت تشخیص دهیم. آنچه که ما باید تبلیغ کنیم عدم فعالیت و انتظار ساده فرا رسیدن لحظه "گرویدن" ارتش بسمت ما نیست - خیره ما باید با طبل و شیور لزوم تعرض متهورانه و حمله سلاح بدست را که ضمن آن باید زمامداران را نابود ساخت و برای جلب افراط متزلزل ارتش دست بمبارزه ای کاملاً جدی زد، اعلام داریم. سومین درس بزرگی که مسکو بما داد مربوط به تاکتیک و مشکل ساختن قوا برای قیامت. تاکتیک جنگی وابسته به سطح تکنیک جنگی است - این حقیقت را انگلس جویده و در دهان مارکسیست ها گذاشته است. تکنیک جنگی حالاً دیگر تکنیک نیمه قرن نوزدهم نیست. دستجمعی رفتن جلوسوی

تویخانه و دفاع از باریکادها با طپانچه سفاهت است .
و کائوتسکی حق داشت وقتی نوشت پس از قیام مسکو دیگر
هنگام آن رسیده است که در نتیجه گیری های انگلس (۳)
تجدید نظر شود زیرا قیام مسکو تاکتیک باریکاد های جدیدی
را بوجود آورده است . این تاکتیک جنگ پارتیزانی بوده .
سازمانی که این تاکتیک آن را ایجاب کرد دسته جاتی بودند
دارای قابلیت تحرك و فوق العاده كوچك : گروه های ده نفری
سه نفری و حتی دو نفری . در بین ما اغلب میتوان به
سوسیال دموکرات هایی برخورد نمود که وقتی از گروه های
پنج نفری و سه نفری صحبت بمیان می آید پوزخند میزنند .
ولی این پوزخند چیزی نیست جز يك وسیله پیشرو یا اقتداره
برای نادیده انگاشتن مسئله جدید تاکتیک و سازمان که
مبارزه کوچه ای با تاکتیک جنگی فعلی آنها پیش می آورد .
آقایان ، داستان قیام مسکو را بدقت مطالعه نمائید آنوقت
خواهید فهمید که گروه های "پنج نفری" چه رابطه ای با مسئله
تاکتیک باریکاد های جدید دارد .

مسکو این تاکتیک را بوجود آورد ولی آنطور که باید و
شاید آنها تکمیل نکرد و دامنه آنها به آن وسعتی که لازمه يك
تاکتیک واقعا توده ای است نرساند . تعداد گروه های

(۳) - در صفحه بعد ←

مجاهدین کم بود، شعار حملات مهورانه به توده کارگر نرسیده بود و توده کارگر آنها بکار نبرد. کیفیت دسته های پارتیزان فوق العاده یکنواخت بود، اسلحه و طرز عمل آنان ناقص بود، توانائی آنان برای رهبری جماعت کامل نبود ما باید تمام این نقائص را جبران کنیم و با تعلیم گرفتن از تجربه مسکو و پخش آن در بین توده ها و استعانت از قدرت خلاقه خود توده ها برای تکمیل روز افزون این تجربه، این نقائص را جبران هم خواهیم نمود. آن جنگ پارتیزانی، آن ترور دستجمعی، که بعد از سامبر تقریباً بلا انقطاع در تمام نقاط روسیه جریان دارد، بدون شک کمک خواهد کرد که تاکتیک صحیح مخصوص به لحظه قیام به توده ها آموخته شود.

از صفحه قبل: (۳) - لندن "مقدمه" ف. انگلس را در کتاب ک. مارکس موسوم به "مبارزه طبقاتی در فرانسه" در نظر دارد. سوسیال دموکراتهای آلمان این "مقدمه" را در سال ۱۸۹۵ هنگام انتشار آن تحریف کردند و سپس آنها را اینطور تعبیر کردند که گویا قیام مسلحانه و مبارزه باریکادی در آن نفی میشود.

متن کامل این "مقدمه" برای اولین بار در اتحاد شوروی از روی دست نویسنده انگلس منتشر گردید. (ص - ۱۲)

سوسیال دموکراسی باید این ترور توده ای را قبول کند و آن را جزء تاکتیک خود بیاورد، ولی بدیهیست که باید آنرا سازمان بدهد و بازرسی کند، تابع مصالح و شرایط جنبش کارگری و مبارزه عمومی انقلاب، نماید و امکان سوء تعبیر «اواشانه این جنگ پارتیزان را بر طرف و ریشه آنرا بیرحمانه قطع کند، همانگونه که اهالی مسکو در روزهای قیام و اهالی لتونی در ایام جمهوری های کدائی، لتونی با آن طرز شگرف و بیرحمانه از عهده جلوگیری آن برآمدند.

تاکتیک جنگی در این اواخر باز هم گام های جدیدی به جلو بر میدارد. جنگ ژاپن نارنجک دستی را وارد عمل نمود. کارخانه اسلحه سازی تفنگ خودکار را وارد بازار نموده است. استعمال هر دو اینها در انقلاب روس اکنون با موفقیت شروع شده ولی به نسبتی که به هیچ وجه کافی نیست. ما میتوانیم و باید از تکامل تکنیک استفاده کنیم. طرز تهیه مقدار هنگفت بمب را به دستجات کارگر بیاوریم، به آنها و به گروه های مجاهدین خود کمک کنیم تا مواد منفجره، چاشنی و تفنگ خودکار ذخیره نمایند. هر آینه توده کارگر در قیام شهرها شرکت کند، هر آینه ما بدشمنی بطور توده ای حمله کنیم، هر آینه با مهارت و عزم راسخ برای جلب ارتش که پس از مجلس دوما و حوادث سوابورگ و

کرونشادات (۴) بیش از پیش دچار تزلزل گردیده است ،
مبارزه نمائیم ، هر آینه شرکت روستائیان در مبارزه عمومی تأمین
گردد - در این صورت پیروزی در قیام مسلحانه همگانی ،
آتیۀ روس از آن ما خواهد بود !

پس ، با فرا گرفتن در سهای روزهای کبیر انقلاب روسیه
بر توسعه دامنه فعالیت خود بیاغزائیم و وظائف خود را
شجاعانه تر تعیین نمائیم . شالوده کار ما بر اساس حساب
صحیح منافع طبقاتی و مقتضیات فعلی تکامل همگانی خلق
استوار است . ما اکثریت روز افزون پرولتاریا و دهقانان و
ارتش را در پیرامون شعار : سرنگون ساختن حکومت تزاری و
دعوت مجلس مؤسسان بوسیله حکومت انقلابی مجتمع میکنیم و
خواهیم کرد . بالا بردن سطح آگاهی توده ، کماکان بنیان و
مضوع اصلی تمام فعالیت ما خواهد بود ولی در عین حال
فراموش نکنیم که لحظاتی نظیر آنچه که فعلاً روسیه میگذراند
وظایف ویژه و خاصی را به این وظیفه عمومی ، دائمی و اساسی
علاوه مینماید . با استناد بیهوده به وظائفی که گویا در هر
شرایط و زمانی برای ما ثابت ولایتغیرند ، از زیر بار این
وظایف مخصوص زمان و این وظایفی که مختص به شکل های

(۴) - منظور ، قیام ، است که در ژوئیه سال ۱۹۰۶ در

اسویابورگ و کرونشادات بوقوع پیوست . (ص - ۱۵)

فعلی مبارزه است شانه خالی نشیم تا به عالم نمایان و
کوتاه نظران مبدل نگردیم.

بخاطر داشته باشیم که روز مبارزه عظیم توده ای نزدیک
میگردد. این روز، روز قیام مسلحانه خواهد بود. این قیام
باید حتی الامکان در یک زمان شروع شود. توده ها باید
بدانند که بسوی یک مبارزه مسلحانه، خونین و تاپای جان
میروند. حس تحقیر نسبت به مرگ باید در بین توده ها
شیوع یابد و پیروزی را تضمین کند. تعرض پر دشمن بایسد
فوق العاده جدی باشد، شعار توده ها باید تعرض باشد نه
دفاع، نابودی بیرحمانه دشمن - وظیفه آنها خواهد گردید
، سازمان مبارزه شکل قابل تحرك و قابل انعطافی بخورد
خواهد گرفت، عناصر مردد و دودل ارتش بمبارزه مجدانه
کشیده خواهند شد. حزب پرولتاریای آگاه باید وظیفه
خود را در این مبارزه سترگ انجام دهد.

در تاریخ ۲۹ اوت سال ۱۹۰۶
در شماره دوم روزنامه "پرولتاری"
بچاپ رسید.

به پیش بسوی ایجاد حزب کمونیست ایران

جنگ پارتیزانی

و. ای. لنین

دو گروه مارکسیست وجود دارند . گروهی آنها تحت
لشوی مارکسیسم کار میکنند و خود را " تمام عیار " مارکسیست
میدانند . معدک آنها بهیچوجه به یکدیگر شباهتی ندارند .
علاوه براین : دره عریضی آنها را از هم جدا میکند . زیرا
اسلوب کار آنها در دو قطب مخالف قرار دارد .

گروه اول معمولا به قبول ظاعری مارکسیسم و اعلام پرطمطراق
آن اکتفا میکند . این گروه بدون اینکه قادر یا مایل باشد
بکه مارکسیسم پی ببرد و بدون اینکه قادر یا مایل باشد
آنها در زندگی اجرا نماید ، اصول زنده و انقلابی
مارکسیسم را بفروملهای مرده و گسک بدل میسازد . پایسه
فعالیت آنها تجربه و یا در نظر گرفتن کارهای عملی
نیست ، بلکه نقل و قول هائی از مارکس است . تعلیمات
و دستورات را از شباهتات و قرینه سازیهای تاریخی کسب می
کنند ، نه از تجزیه و تحلیل واقعیت زنده .

مفایرت گفتار با کردار - اینست بیماری اساسی
این گروه . بیاس و عدم رضایت دائمی از سرنوشت
سرنوشتی که غالباً برای این گروه کارشکسی میخواهد و
آنها را " بور " میکند ، از اینجانبانی میشود . نام این
گروه منشویسم (در روسیه) ، اپورتونیسم (در اروپا) است .
رفیق تیشکو در کنگره لندن با ذکر اینکه این گروه بر پایه
مارکسیسم نایماده ، بلکه لم داده است ، بطرز صائبی این گروه
را توصیف نمود .

گروه دوم ، بسرعکس ، مرکز ثقل قضایا را از قبول ظاهری
مارکسیسم به مرحله عمل و اجرا ، آن در زندگی منتقل می
نماید . تعیین آنچهان وسائل و طرق عملی کردن مار
کسیسم که با اوضاع مناسب باشد ، تغییر این طرق و

وسائیل، هنگامیکه اوضاع تغییر میکند - اینها نکاتی است که این گروه عمده توجه خود را بدان معطوف میدارد. این گروه دستورات و تعلیمات را از بررسی شرایط محیط کسب میکند نه اینکه از مشابیهات و قرینه سازیهای تاریخی. پایه فعالیت وی متکی بر نقل و قولها و کلمات قصار نیست، بلکه بر تجربه عملی است که صحت هر قدم خود را با تجربه مورد واریسی قرار میدهد، از اشتباهات خود پند میگیرد و ساختن زندگی نوین را بد پگران می آموزد. بهمین دلیل هم هست که در فعالیت این گروه گفتار با کردار مغایرت ندارد و آموزش مارکس هم با تمام نیروی زنده و انقلابی آن حفاظت میشود. گفتار مارکس که طبق آن مارکسیست هائی توانند به تعبیر جهان اکتفا کنند و باید از این گامی فراتر نهاده، آنرا تغییر دهند، گامی در باره این گروه صدق می نماید.

نام این گروه بلشویسم، کمونیسم است. سازمان دهنده و پیشوای این گروه و - ای. لنین است.

ی. استالین

امواج نوین مبارزه خلق ما، بویژه اقدامات انقلابی و عملیات ضربتی رزمندگان مسلح، در عین برخورداری کامل از تائید و همراهی جسورانه قشرها و طبقات مختلف خلقی، بخشهای گوناگونی را در ارزیابی آن برانگیخته است. از سوی دیگر اپورتونیستها نمی که مدتهاست به امید "عنايات" شاه وظیفه مقابله با هر حرکت انقلابی در ایران را متقبل شده اند، میکنند با کک الفاظ و شعارهای از بر شده و در زیر پوشش "بررسی تئوریک" از جنبه دیگری و منجمله از طریق تحریف تئوریک پدیده ها با جنایات استبداد سلطنتی در سرکوب این جنبش نوین هما هنگ کردند.

لنین در جمع بندی نظریات خود از "جنگ پارتیزانی" می نویسد: "... مارکسیسم بدون قید و شرط معتقد به یک برخورد تاریخی به اشکال مبارزه است. بدون در نظر گرفتن موقعیت شخص تاریخی، هرگونه بحث در اینباره بمعنای عدم درک الفبای ماتریالیسیسم دیالکتیک است. ... هرگونه کوششی در رد یا تائید شکلی از مبارزه، بدون توجه عمیق به موقعیت شخص و مرحله شخص جنبش بمتابرها کردن چارچوب مارکسیسم است. ... در این رابطه افرادیکه افکارشان در قالبهای معین محصور شده است، بسادگی بفکر بلانکیسم و آنارشسیسم می افتند. ..."

وظیفه مارکسیست لنینیستهای ایرانی در شرایط کنونی ضمن همبانی کامل با جنبش آزادی بخش ملی، کک به رفع کمبودهای نظری جنبش و دست یابی آن به تئوری پیشرفته انقلابی و طرد رویزیونیسم و اپورتونیسم است، که باید از طریق اشاعه و ترویج منظم مارکسیسم و آموزش رزنده و انقلابی از آن، در خدمت ارتقاء آگاهی تئوریک جنبش و در توضیح و هدایت مسائل مشخص هر زمان انجام گیرد.

جنگ پارتیزانی

مساله عملیات پارتیزانی در حزب ما و در میان توده های کارگری جلب توجه بسیار نموده است . ما بارها باین مساله اشاره کرده ایم و اکنون ، همچنانکه قبلا قول داده بودیم جمع بندی نظریات خود را در این زمینه ارائه میدهیم .

I

از ابتدا شروع کنیم . برای هر مارکسیست چه اصولی باید در سرلوحه بررسی اشکال مبارزه قرار گیرند ؟ اولاً تفاوت مارکسیسم با سایر انواع ابتدائی سوسیالیسم اینستکه مارکسیسم هیچگاه جنبش را به يك شکل مشخص مبارزه محدود نمی کند . مارکسیسم به اشکال مختلف مبارزه معتقد است ، نه بدین معنی که آنها را "کشف" می کند ، بلکه تنها اشکال مبارزه طبقات انقلابی را که درحین حرکت جنبش بطور خود بخودی بوجود آمده اند ، بصورت عام جمع بندی میکند ، آنها را متشکل میسازد و به آنها آگاهی می بخشد . مارکسیسم تمام فورمولهای انتزاعی و نسخه های مکتبی را قاطعانه رد میکند و خواهان توجه کامل به واقعیت مبارزات توده ای است ، مبارزاتی که همگام با رشد جنبش و رشد آگاهی توده ها و تشدید بحرانهای اقتصادی و سیاسی ، شیوه های جدید و گوناگون دفاع و حمله را بدنبال می آورد . از اینرو مارکسیسم هیچگاه شکلی از اشکال مبارزه را برای همیشه رد نمی کند . مارکسیسم بهیچوجه خود را تنها به اشکالی از مبارزه که در يك لحظه معین ممکن بوده و بکار برده میشوند ، محدود نمی کند ، بلکه معتقد است که در صورت تغییر موقعیت اجتماعی ناگزیر اشکال قبلا ناشناخته و نوینی از مبارزه بوجود خواهند آمد . در این رابطه مارکسیسم در واقع از عمل توده ها می آموزد و فرسنگها از این ادعا دور است که بخواهد اشکال مبارزه ای را که "علمای" خانه نشین در مغز خود پرورانده اند به توده ها تحمیل کند . کائوتسکی ضمن بررسی اشکال مختلف انقلاب اجتماعی میگفت ، بحرانهای آینده اشکال نوینی از مبارزه را بدنبال خواهد آورد ، که در شرایط کنونی نمیتوان آنها را پیش بینی کرد .

ثانیا مارکسیسم بدون قید و شرط معتقد به يك برخورد تاریخی به اشکال مبارزه است . بدون در نظر گرفتن موقعیت مشخص تاریخی ، هرگونه بحثی در این باره بمعنای عدم درک الفبای ماتریالیسم دیاکتیک است . در مراحل گوناگون تحول اقتصادی و در رابطه

با شرایط مختلف سیاسی، فرهنگ ملی، شرایط زندگی و غیره، اشکالی از مبارزه ارجحیت یافته، عمده میشوند و طبق آن سایر اشکال مبارزه نیز که در درجه دوم و درجات پایین تر اهمیت قرار دارند، تغییر می یابند. هرکوششی در رد یا تأیید شکلی از مبارزه، بدون توجه عمیق به موقعیت مشخص و مرحله مشخص جنبش، بمعنای رها کردن چارچوب مارکسیسم است.

این ها دورهنمود اساسی تئوریک اند که باید در سرلوحه کارما قرار گیرند. در تأیید آنچه گفته شد، تاریخ مارکسیسم در اروپای غربی مثالهای فراوانی دارد. سوسیال دموکراسی اروپا در حال حاضر پارلامنتاریسم و جنبش سندیکاها را کارگری را بعنوان اشکال اصلی مبارزه پذیرفته است، در حالیکه قبلاً قیام را قبول داشت. و در آینده نیز برخلاف نظریه بورژوازی لیبرال از قماش کادتهای روسی و بساگلاوزن (به صورت تغییر شرایط، آماده است این شکل مبارزه را تأیید کند. در سالهای هفتاد سوسیال دموکراسی استفاده از اعتصاب عمومی را بعنوان داری سلامت بخش تمام دردهای اجتماعی، و بعنوان وسیله ای برای سرنگون ساختن بلادرنگ بورژوازی از راه غیر سیاسی رد کرد. - ولی سوسیال دموکراسی اعتصاب سیاسی توده ای را (بخصوص بعد از تجربیات روسیه در ۱۹۰۵) بعنوان یک وسیله مبارزه که تحت شرایط مشخص ضروری است، کاملاً می پذیرد. سوسیال دموکراسی در سالهای چهل قرن نوزدهم مبارزات باریک‌مسال و خیابانی را پذیرفت، و آنها را در اواخر قرن نوزدهم بر پایه شرایط مشخص رد کرد. سپس آمادگی کامل خود را برای تجدید نظر در این نظریه اعلام داشت، و بعد از تجربیات مسکو، که بنا بر گفته کائوتسکی تاکنیک نوین باریکاد را بوجود آورد، مبارزات باریکاد را اثر بخش تلقی نمود.

II

بعد از تعیین مبانی عام مارکسیسم، به بررسی انقلاب روسیه می پردازیم. پروسه تاریخی اشکال مبارزه ای را که این انقلاب بوجود آورد، بخاطر بیاوریم.

در ابتدا اعتصابات اقتصادی کارگران (۱۸۹۶ تا ۱۹۰۰) ، سپس تظاهرات سیاسی کارگران و دانشجویان (۱۹۰۱ و ۱۹۰۲) ، شورشهای دهقانی (۱۹۰۲) ، در رابطه با تظاهرات عمومی سیاسی در سراسر روسیه آغاز اعتصابات سیاسی توده ای به اشکال گوناگون و همراه با آن نبرد باریکاد در مناطق مختلف (اکتبر ۱۹۰۵) ، مبارزات باریکاد و مسلحانه (دسامبر ۱۹۰۵) ، مبارزه پارلمانی مسالمت آمیز (آوریل تا ژوئن ۱۹۰۶) شورشهای منطقه ای در ارتش و نیروی دریائی (ژوئن ۱۹۰۵ تا ژوئیه ۱۹۰۶) ، قیامهای منطقه ای دهقانی (پاییز ۱۹۰۵ تا پاییز ۱۹۰۶) این بود جریان مبارزات از نظر اشکال مبارزه تا پاییز ۱۹۰۶ . شکل مبارزه ایکه حکومت استبدادی با کمک آن در ضد " پاسخکوشی " برآمد ، تشکیل دسته های مجازات " باند سیاه " بود که با عملیات خانمانسوز " کشین سود " در بهار ۱۹۰۳ شروع شد و تا سرکوبی سید لیزر در پاییز ۱۹۰۶ ادامه داشت . در تمام این مدت تشنگ دسته های مجازات " باند سیاه " و حملات خونین علیه یهودی ها ، دانشجویان ، انقلابیون و کارگران آگاه دائما در حال توسعه و تکمیل بود . و حشگری ظالمانه دسته های " باند سیاه " به وحشگری اوباشان خریدار شده اضافه گردید ، ارتش برای سرکوبی و مجازات به دهات و شهرها اعزام شد ، روی ریلهای راه آهن قطارهای مجازات بحرکت درآمدند و غیره و غیره .

این زمینه عام تصویر کنونی مبارزه است . در این مقاله پدیده ای از این زمینه عام که بمثابة یک حرکت جدی اگانه بدون تردید در درجه دوم و مرتبه پایین اهمیت قرار دارد ، برجسته میشود و مورد بررسی قرار میگردد . این پدیده چیست ، اشکال ، علل و زمان پدید آید آن کدامست ؟ میزان توسعه آن ، اهمیت آن در حرکت عام انقلاب و رابطه اش با مبارزه طبقه کارگر که بوسیله سوسیال دموکراسی متشکل گردیده و رهبری میشود چیست ؟ اینها مسائلی است که پس از طرح ریزی زمینه عام تصویر کنونی مبارزه اکنون به بررسی آنها می پردازیم .

پدیده ای در اینجا مورد توجه ماست ، مبارزه مسلحانه است . این مبارزه بوسیله افسراد و یا گروههای کوچکی انجام میگردد که بخشی از آنها عضو سازمانهای انقلابی هستند و بخشی دیگر (که در بعضی از نواحی روسیه بخش اعظم را تشکیل میدهند) به هیچ

سازمان انقلابی ای بستگی ندارند . مبارزات مسلحانه دو هدف مختلف را دنبال میکند که باید آنها را دقیقاً از هم تفکیک کرد : هدف این مبارزه اولاً قتل افراد ، روسا و کارمندان پلیس و ارتش است و ثانیاً صادره پول دولت و افراد . بخشی از پولهای صادره شده در اختیار حزب قرار میگیرد ، بخشی بطور مشخص برای مسلح کردن و تدارک قیام مسلحانه مصرف میشود و بخشی دیگر در اختیار افرادی قرار میگیرد که این مبارزات را رهبری میکنند . پولهایی که از طریق سلب مالکیت های کلان اولیه بدست آمده اند (بیش از ۲۰۰ ۰۰۰ روپل در قفقاز و ۸۷۵ ۰۰۰ روپل در مسکو) در درجه اول در اختیار احزاب انقلابی قرار گرفت و بخش کوچکی از آن بطور عمده و در مواردی بطور کامل جهت مصرف صادره کنندگان اختصاص داده شد . بدون شك این شیوه مبارزه در حقیقت در سال ۱۹۰۶ ، یعنی بعد از قیام دسامبر رشد قابل توجهی نمود . تشدید بحران سیاسی تا سرحد درگیری مسلحانه و بخصوص تشدید فقر ، گرسنگی و بیکاری در شهر و روستا از جمله دلایلی است که در پیدایش این شیوه مبارزه نقش مهمی داشته است . تنها عناصر غیر طبقاتی جامعه ، یعنی لومین پرولتاریا یا گروههای آنارشیمیستی بودند که این شکل مبارزه را بعنوان شکل عمده و حتی تنها شکل مبارزه اجتماعی دنبال کردند . حکومت نظامی ، ایجاد واحدهای جدید ارتشی ، تشکیل گروههای مجازات " باند سیاه " و دادگاههای صحرایی ، اشکال مبارزه حکومت استبدادی برای " پاسخگوئی " به مبارزات مسلحانه بودند .

III

ارزیابی متداول مبارزه ای که در اینجا مورد بررسی قرار دارد به جمع بندی زیر میرسد : این آنارشیم است ، بلانکیسم است ، برگشت به تروریسم است ، این عطیات از طرف افرادی دنبال میشود که از توده جدا هستند ، این عطیات تاثیر بد در روحیه کارگران دارد ، پشتیبانی وسیع مردم را از آنها سلب می کند ، تشکیلات جنبش را بهم میزنند و به انقلاب ضرر میزنند . در میان حوادثی که هر روز روزنامه ها خبر میدهند میتوان بسادگی مثالهای کافی ، که ظاهراً موجد این ارزیابی است پیدا نمود . ولی آیا این مثالها مستدل هستند ؟ برای بررسی سرزمین لیتوانی را انتخاب میکنیم ، سرزمینی که در آن مبارزه مسلحانه بطور نسبی از همه جا بیشتر توسعه یافته است . در آنجا مثلاً

نشریه "نویسه ورنیا" (در شماره ۹ و ۱۲ سپتامبر) علیه سوسیال دموکراسی لیتوانی شکوه سرائی میکند. حزب کارگری سوسیال دموکرات لیتوانی (بخشی از حزب سوسیال دموکرات روسیه) نشریه خود را بطور مرتب در ۳۰۰۰۰ نسخه منتشر میکند. در بخش رسمی این نشریه نام جاسوسانی که قتل آنها وظیفه هر انسان شرافتمندی است، منتشر می شود، هرکس به پلیس کمک کند، بعنوان "دشمن انقلاب" معرفی میگردد، قتلش مجاز تشخیص داده میشود و علاوه بر این دزاینش در معرض خطر قرار میگیرد. سوسیال دموکراتها ب مردم گوشزد میکنند که تنها در مقابل رسید مهر و امضا شده به حزب رسول بهره ازند. در آخرین تمویه حساب حزب از ۴۸۰۰۰۰ زویل در آمد سالانه ۵۶۰۰ زویل مربوط به بخش لیتوانیا است که از طریق صادره برای خرید اسلحه بدست آمده است. البته نشریه "نویسه ورنیا" از این "مقررات انقلابی" و این "حکومت وحشت زا" شدیداً خشمگین میشود.

همچکس جرات نمیکند به این عمل سوسیال دموکراتهای لیتوانی نسبت آنارشیم، بلانکسیم و یا تروریسم بدهد. چرا؟ برای اینکه در اینجا رابطه این شکل جدید مبارزه بیجا قیامی که در ماه دسامبر بوقوع پیوست و مجدداً در حال تدارک است کاملاً روشن است. اگر روسیه را در مجموع در نظر بگیریم، چنین رابطه ای با اینکه کاملاً روشن نیست ولی وجود دارد. تردیدی نیست که مبارزات "پارتیزانی" بخصوص بعد از دسامبر توسعه یافته و نه تنها با تشدید بحران اقتصادی، بلکه همچنین با تشدید بحران سیاسی ارتباط دارد. تروریسم قدیم روسیه کار روشنفکران توطئه گر بود، اکنون مبارزه پارتیزانی بطور عمده از طرف کارگران عضو گروههای انقلابی و یا کارگران بدون شغل رهبری میشود. در این رابطه افراد بکه افکارشان در قالبهای معینی محصور شده است، بسادگی بفکر بلانکسیم و آنارشیم می افتند، در حالیکه هنگام قیام، همانطور که در سرزمین لیتوانی با آن مواجه هستیم، این شعارهای از بر شده بدر نمی خورند.

بخصوص در مثال لیتوانی میتوان برونش درک کرد که بررسی جداگانه جنگ پارتیزانسی، بدون در نظر گرفتن رابطه آن با موقعیت جنبش - کاری که معمولاً انجام میگیرد - تا چه حد نادرست، غیر علمی و غیر تاریخی است. باید شرایط عینی مبارزه را در نظر گرفت و دانست که مراحل گذار میان قیامهای بزرگ دارای چه مشخصاتی هستند، باید درک کرد که در این شرایط که امیک از اشکالی مبارزه ضرورتاً بوجود می آید. نمیتوان و نباید

با چند کلمه حفظ شده مانند آنارشسیم، تاراج، تجاوزات و زیاده روی اوپاش و کلماتی که ورد زبان کادتها و کارکنان نشریه "نویسه ورنیا" است، خود را اراضی کرد.

گفته میشود عملیات پارتیزانی تشکیلات کار ما را متلاشی میکند. بهینم این حکم تا چه حد در شرایط بعد از ۳۰ سپتامبر ۱۹۰۵ یعنی در دوره مجازاتهای "باند سیاه" و حکومت نظامی صادق است. در چنین دوره ای چه چیز تشکیلات جنبش را بیش از همه متلاشی میکند: نبودن مقاومت و یا یک مبارزه پارتیزانی متشکل؟ مرکز روسیه را با مناطق مسرزی مقایسه کنیم، با لهستان و سرزمین لهستانی. شکی نیست که مبارزات پارتیزانی در مناطق مرزی غرب روسیه به مراتب بیشتر رشد و تکامل یافته است و همچنین تردیدی نیست که در مجموع جنبش انقلابی و بطور مشخص جنبش سوسیال دموکراسی در روسیه مرکزی از نواحی مرزی غرب کمتر تشکل یافته است. ما البته بهیچوجه قصد نداریم از این واقعیت نتیجه بگیریم که سوسیال دموکراسی لهستان و لتوانی در اثر جنگهای پارتیزانی تشکل یافته تر است. در اینجا تنها این نتیجه را میتوان گرفت که جنگ پارتیزانی عامل پراکندگی تشکیلاتی جنبش سوسیال دموکرات کارگری در روسیه نیست.

در این رابطه اغلب به ویژگیهای ملی اشاره میشود. این اشاره بروشنی ضعف استدلالات هامپانه را برملا میسازد. اگر ویژگیهای ملی عمده هستند، دیگر مساله بر سر آنارشسیم، بلانکیسم یا تروریسم - و یا گاهان خاص و عام روسی - نیست، بلکه مساله دیگری در بین است. آقایان محترم، بهتر است به تجزیه و تحلیل عینی آن مسائل دیگر بهسر دازید! آنوقت مشاهده خواهید کرد که اختلاف ملی یا تضاد آشتی ناپذیر ملی بخودی خود چیزی را تعیین نمی کنند، زیرا اینها در مناطق غربی هم همواره وجود داشته اند، در حالیکه جنگ پارتیزانی تازه در دوره مشخص تاریخی کونی بوجود آمده است. اختلاف ملی و تضاد آشتی ناپذیر ملی در بسیاری از نقاط موجود است، در حالیکه جنگ پارتیزانی در تمام این نقاط وجود ندارد و گاهی نیز در مناطقی که اختلاف ملی حاکم نیست رشد میکند. بررسی مشخص این امر نشان خواهد داد که نه اختلاف ملی، بلکه شرایط عینی جنبش در این مورد تعیین کننده است. مبارزه پارتیزانی بعنوان شکل اجتناب ناپذیر مبارزه، زمانی ضرورت پیدا میکند که جنبش توده ای در آستانه قیام قرار دارد و

فواصل کم یا زیادی بین "نبرد های عظیم" جنگ داخلی بوجود می آیند .
این جنگ پارتیزانی نیست که عامل تلاشی تشکیلات جنبش است ، بلکه این ضعف حزب
است که قادر بر رهبری این عملیات نیست . بهمین دلیل دشنامهای معمولی ما روسها
علیه عملیات پارتیزانی در رابطه با این واقعیت قرار دارد که در روسیه عملیات مخفی ،
تصادفی و تشکیک نیافته پارتیزانی وجود دارد که واقعا تشکیلات حزب را بهم میزند .
زمانی که ما نتوانیم درک کنیم کدام شرایط تاریخی جنگ پارتیزانی را بوجود آورده اند ،
قادر هم نخواهیم بود ، جوانب منفی آنها را تصحیح نمائیم . ولی مبارزه بدون توجه به
این مسائل ادامه دارد . علل اقتصادی و سیاسی این مبارزه را ایجاب میکنند . شکوه
های ما در مقابل مبارزات پارتیزانی در واقع شکوه هائی است که از ضعف حزب ما در رابطه
با قیام ناشی میشوند .

آنچه در باره پراکندگی تشکیلات گفتیم ، در مورد تاثیر جنگ پارتیزانی در روحیه کارگران
نیژ صادق است . این جنگ پارتیزانی نیست که در روحیه کارگران تاثیر بد میگذارد ،
بلکه این عدم تشکیلات و نداشتن سیستم در عملیات پارتیزانی و این واقعیت است که
رهبری این عملیات در دست حزب نیست . بدون شک ما هرگز قادر نخواهیم بود از طریق
محکوم کردن عملیات پارتیزانی و ناسزا گفتن بان ، این تاثیر بد را خنثی کنیم . زیرا این
احکام و دشنامها بهیچوجه قادر نخواهند بود پدیده ای را که بعقل عمیق اقتصادی
و سیاسی بوجود آمده است ، از بین ببرند . گفته خواهد شد : اینکه ما قادر نیستیم
یک پدیده غیر عادی را که دارای تاثیر بد روحی است از بین ببریم ، بهیچوجه دلیل آن
نخواهد بود که خود حزب به این عملیات غیر عادی دست بزند . چنین استدلالی کاملا
لیبرالیستی و بورژوازی است و نه مارکسیستی . زیرا یک مارکسیست نمی تواند بطور
مطلق جنگ داخلی و یا جنگ پارتیزانی را که شکلی از جنگ داخلی است ، غیر عادی بنامد
و معتقد باشد که در هر شرایطی این جنگ دارای تاثیر بد روحی است . مارکسیسم از
موضع مبارزات طبقاتی حرکت میکند و نه از موضع صلح اجتماعی . در مراحل مختلف بحران
های عمیق سیاسی و اقتصادی مبارزه طبقاتی به جنگ داخلی منجر میگردد ، یعنی به
مبارزه مسلحانه میان دو بخش خلق . در چنین مراحل هر مارکسیستی موظف است از موضع
جنگ داخلی حرکت کند . هر نوع محکوم کردن اخلاقی جنگ داخلی از نظر یک مارکسیست
مردود است .

در دوران جنگ داخلی عالی ترین شکل حزب پرولتاریا حزبی جنگجو است . و در این هیچ تردیدی نیست . ما قبول داریم که می توان از نقطه نظر جنگ طبقاتی سعی کرد عدم اثر بخشی این یا آن شکل مبارزه را در این یا آن لحظه معین ثابت نمود و برای آن نیز دلائل کافی آورد . بنظر ما انتقاد به اشکال مختلف جنگ داخلی از نقطه نظر چگونگی تاثیر عملیات نظامی کاملا صحیح است و صریحا تاکید میکنیم که در این مورد نظر فعالین سوسیال دموکرات منطقه مربوطه تعیین کننده است . ولی ما با تکیه بر اصول مارکسیسم قاطعانه با استفاده از شعارهای توخالی و کهنه شده نظیر آنارشیزم ، پلانکیسم و تروریسم که بمنظور فرار از بررسی شرایط عینی جنگ داخلی بکار برده میشوند و با کوششی که میخواهد از طریق تکیه به این یا آن شیوه نادرست عملیات پارتیزانی که در این یا آن لحظه از طرف این یا آن سازمان در حزب سوسیالیست لهستان اعمال شده است ، مترسکی علیه اصولا شرکت سوسیال دموکراتها در جنگ پارتیزانی علم کند ، شدیدا مخالفت می ورزیم .

باید با نظریه ای که معتقد است جنگ پارتیزانی موجب پراکندگی تشکیلاتی در جنبش میگردد ، برخوردی انتقادی نمود . هر شکل جدیدی از مبارزه که با خطرات جدید و تلفات جدید بستگی دارد ، ناگزیر تشکیلاتی را که دارای آمادگی کافی برای استفاده از این شکل نوین مبارزه نیست مختل میسازد . محافل تبلیغاتی کهنه حزب در اثر گذر به تبلیغات توده ای (آویتاسیون) از هم پاشیده شدند . کمیته های ما بعدا در اثر گذر بکارهای نظا هراتی ، متلاشی شدند . هر عمل مبارزاتی در هر جنگی نقطه ای از بی تشکیلاتی در صفوف مبارزین داخل میکند . ولی از این نمیتوان نتیجه گرفت که دیگر نباید جنگ کرد . بلکه باید تنها این نتیجه را گرفت که باید جنگ کردن را آموخت و نه نتیجه ای دیگر .

وقتی من سوسیال دموکراتهایی را مشاهده میکنم که مغرور و از خود راضی اعلام میکنند : ما آنارشیزم نیستیم ، راهزن نیستیم ، دزد نیستیم ، از این چیزها میرا هستیم ، جنگ پارتیزانی را رد میکنیم ، از خود سؤال میکنم : آیا این افراد واقعا خودشان درک میکنند چه میگویند ؟ در تمام کشور درگیری های مسلحانه میان دولت " باند سیاه " و توده مردم جریان دارد . در مرحله گونی انقلاب چنین پدیده ای اجتناب ناپذیر است . عکس العمل مردم در مقابل این پدیده بطور خود بخودی وغیر تشکیلاتی ، و بهمین دلیل فلسف

به صورت همان ضربه‌ها و دستبردهای مسلحانه است. برای من بخوبی قابل فهم است که ما بعزت ضعف سازمانی و عدم آمادگی کامل در این یا آن منطقه از رهبری مبارزات خود بخودی اجتناب می‌ورزیم. برای من قابل فهم است که اتخاذ تصمیم در این باره باید بعهدہ مبارزین محلی باشد. نوسازی سازمانی که ضعیف است و آمادگی کافی ندارد، کار ساده‌ای نیست. ولی وقتی می‌بینم تئوریسین‌ها و نویسندگان سوسیال دموکرات بهیچوجه از این عدم آمادگی احساس نارضایتی نمی‌کنند، بلکه باغورور کامل خود خواهانه شعارهای توخالی‌ای را که در جوانی در باره آنارشیسم، بلانکیسم و تروریسم از حفظ کرده‌اند، تکرار می‌کنند، آنوقت است که از این تحقیر انقلابی‌ترین دگرگین‌های جهان سخت میرنجسم.

گفته میشود جنگ پارتیزانی پرولتاریای دارای آگاهی طبقاتی را به دائم‌الخرها و لومین پرولتاریا نزدیک میکند. این درست است. ولی نتیجه این واقعیت اینستکه حزب پرولتاریا هیچگاه جنگ پارتیزانی را بعنوان تنها وسیله و یا حتی مهمترین وسیله مبارزه نمی‌شناسد و اینکه این وسیله باید تحت الشعاع وسایل دیگر مبارزه قرار بگیرد، با عده‌ترین آنها هم آهنگ شده و از طریق نفوذ آگاهی بخش و تشکیک دهنده سوسیالیسم صیقل یابد.

بدون توجه باین شرط تمام وسایل مبارزه، پرولتاریا را در جامعه بورژوازی به اقتضای ماوراء و یا مادون پرولتاریا نزدیک میکند و همه این وسایل در صورتیکه دستخوش کوران حوادث خود بخودی قرار گیرند، فاسد، مسخ شده و بی‌ناموس خواهند شد. اعتصابات که دستخوش کوران حوادث خود بخودی شوند، تا مرحله "منازح" - یعنی زد و بندهای کارگران و کارفرمایان علیه مصرف‌کنندگان - تنزل میکنند. پارلمان تبدیل به فاحشه‌خانه‌ای میشود که در آن یک باند از سیاستمداران بورژوازی با "آزادی خلق"، "لیبرالیسم"، "دموکراسی"، جمهوری خواهی، آزاداندیشی، سوسیالیسم و سایر کالاهای رایج بطور چکی و یا خرده خرده به معامله می‌پردازند. روزنامه به مشاطه‌گر مکار و وسیله‌ای برای فاسد کردن توده‌ها تبدیل میشود که چاپلوسانه به تمجید مبتذل‌ترین غرایز توده‌ها می‌پردازد و غیره و غیره. سوسیال دموکراسی یک وسیله جهانی مبارزه، وسیله‌ای که مانند دیوار چین پرولتاریا را از سایر اقشار ماورا و یا مادون جدا کند نمی‌شناسد. سوسیال دموکراسی در دوران مختلف از وسایل مختلف استفاده میکند و در عین حال استفاده از این وسایل را با معیارهای ایدئولوژیک و تشکیلاتی که دقیقاً تعیین شده‌اند

در رابطه قرار میدهند . (x)

(x) شایع است که سوسیال دموکراتهای بلشویک ساده لوحانه از عطیات پارتیزانی دفاع میکنند . بنابراین بی مورد نیست شرایط زیر را که در طرح قطعنامه در باره عطیات پارتیزانی (شماره ۲ یا رتینسه ایزوستیا و گزارش لنین در باره کنگره حزب) بخشی از بلشویکها در دفاع از این طرح قائل شدند بخاطر بیابوریم : سلب مالکیت خصوصی ممنوع اعلام شد ، سلب مالکیت دولتی توصیه نشد و فقط در صورتی مجاز تشخیص داده شد که تحت کنترل قرار گرفته و اموال صادره شده برای تدارک قیام مصرف شود . عطیات تروریستی پارتیزانی علیه نمایندگان رژیم و فعالین " باند سیاه " توصیه شد ، منتهی با توجه به شرایط زیر : ۱ - به افکار عمومی توجه شود . ۲ - شرایط جنبش کارگری در منطقه مربوطه در نظر گرفته شود . ۳ - از تلفات بهبوده نیروهای پرولتری جلوگیری شود . تفاوت میان قطعنامه ای که در کنگره مشترک حزب بنصوب رسید و این طرح تنها در این بود که در آنجا سلب مالکیت دولتی غیر مجاز اعلام شد .

تفاوت اشکال مبارزه در انقلاب روسیه با اشکال مبارزه در انقلابهای بورژوازی اروپا در متنوع بودن آن است. کاتمکی هنگامیکه در سال ۱۹۰۲ میگفت انقلاب آینده (به استثنای روسیه) بیش از اینکه مبارزه خلق علیه دولت باشد، مبارزه ای خواهد بود میان بخشی از خلق علیه بخش دیگر آن، تا اندازه ای این تفاوت را پیش بینی کرده بود. بدون شک مادر روسیه در مقایسه با انقلابهای بورژوائی اروپای غربی با تنوع وسیع تر این مبارزه مواجه هستیم. در میان خلق تعداد دشمنان ما بسیار کم هستند، ولی آنها همگام با تشدید مبارزه متشکل تر میشوند و مورد پشتیبانی اقشار ارتجاعی بورژوازی قرار میگیرند. بنابراین کاملاً طبیعی و اجتناب ناپذیر است که در این دوره، یعنی در دوره ای که اعتصابات سیاسی تمام خلق را در بر میگیرد، قیام نمیتواند بشکل کهنه عطیات انفرادی که از لحاظ زمانی و مکانی محدودند درآید. کاملاً طبیعی و اجتناب ناپذیر است که قیام به اشکال بالاتر و پیچیده تر یک جنگ داخلی طولانی که سراسر کشور را دربر میگیرد، تبدیل میگردد. چنین جنگی تنها بصورت یک سلسله نبردهای وسیع با فواصل نسبتاً بزرگ و تعداد زیادی زد و خورد های کوچک که در این فواصل انجام میگیرند قابل تصور است. اگر چنین باشد - که بدون تردید چنین است - سوسیال دموکراسی باید خود را موظف بداند، تشکیلاتی را ایجاد کند که حتی الامکان باندازه کافی آمادگی رهبری توده ها را، چه در نبردهای عظیم و چه در زد و خورد های کوچک دارا باشد. سوسیال دموکراسی باید در دوره ای که مبارزات طبقاتی تا مرحله جنگ داخلی شدت می یابد، خود را موظف بداند که نه تنها در این جنگ شرکت کند، بلکه در آن نقش رهبری را نیز ایفا نماید. سوسیال دموکراسی باید تشکیلات خود را آنچنان تعلیم داده و تدارک ببیند که واقعا بعنوان بخش جنگجو عمل کند و هیچ موقعیتی را برای تضعیف دشمن از دست ندهد.

بدون شک این وظیفه دشواری است و آنرا نمیتوان یکروزه انجام داد. همچنانکه تمام خلق در طی جنگ داخلی، در حین مبارزه تربیت میشود و در حین مبارزه می آموزد، تشکیلات ما نیز باید تربیت شده و برپایه مجموعه تجربیات به آنچنان تشکیلاتی

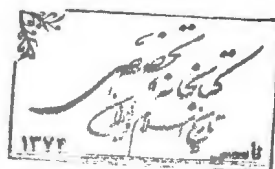
تبدیل شود که بتواند بخوبی از عهده انجام این وظیفه برآید .
ما بهیچوجه ادعا نمیکنیم که می توانیم به رفقای که در پراتیک کار قرار دارند ، شکلی از مبارزه را که در مغز خود پرورانده ایم تحمیل کنیم و یا حتی از پشت میز تحریر حکم صادر کنیم که این یا آن شکل جنگ پارتیزانی در پروسه جنگ داخلی روسیه چه نقشی را باید ایفا کند . ما از این فکر دور هستیم که هر اظهار نظر شخصی را در مورد این یا آن عمل پارتیزانی بعنوان گزاشی در سوسیال دموکراسی تفسیر کنیم . ولی ما وظیفه خود میدانیم ب میزان توانائی خود در بوجود آمدن نظریه شوریک صحیح در باره اشکال نوین مبارزه که در زندگی مبارزاتی بوجود می آیند ، سهمیم باشیم . ما خود را موظف میدانیم ، بدون هیچ ملاحظه ای علیه پیش رویها و شعارهای توخالی ای که مانع برخورد صحیح کارگران آگاه به این مساله جدید و مشکل میشوند و آنها را از تعقیب صحیح راه حل باز میدارد ، قاطعانه مبارزه کنیم .

و . ای ، لنین

"پرولتاری" شماره ۵

۳۰ سپتامبر ۱۹۰۶

(۱) بساگلاوزن گروه نیمه کارت بودند (برهبری س . پروکویچ ، ی . کوسکوا ،
و . بگوچارسکی وغیره) که در سال ۱۹۰۶ در پترسبورگ نشریه " بس ساگلاویا "
(بدون عنوان) را منتشر میکردند . بساگلاوزن ها خود را حامیان جناح رویزیونیستی
سوسیال دموکراسی اروپای غربی (از جمله برنشتاین) معرفی میکردند و با سیاست
طبقاتی مستقلانه پرولتاریا مخالف بودند . لنین بساگلاوزن ها را " منضویکهای کارتسی "
و یا " کارتسهای منضویکی " می نامید .



برای روسیه تاریخ بدست آوردن مارکسیسم،
بعنوان یگانه تنوری صحیح انقلابی، واقعا سیر
مصائب بود، بدین معنی که آنرا ابهای نیم قرن
شکنجه و قربانیهای بی سابقه، قهرمانی انقلابی
بی نظیر، انرژی تصورناپذیر، تفحص فداکارانه،
علم آموزی، آزمایش در عمل، دل سردی و نومیدی،
و ارسو و مقایسه با تاجر به اروپا، تحصیل نمود.

و. ای. لنین

لنپین

- وظائف جوانان انقلابی •
- رویدادهای نو و مسائل کهنه •

مرداد ماه ۱۳۵۲

• اکنون گرایش عمده در جهان انقلاب است •

پیشگفتار

اینک ترجمه دو مقاله از لنین را در اختیار خوانندگان گرامی می‌گذاریم. آموزگار کبیر پرولتاریای جهان، رفیق لنین مقاله "وظائف جوانان انقلابی" را در سال ۱۹۰۳ در رابطه با اختلافات و انحرافات که نسبت به نقش و وظائف روشنفکران در انقلاب - و بالأخص در رابطه با جنبش دانشجویی که در جامعه آن زمان روسیه موجود بود - برشته تحریر در آورد. ما در رابطه با مسائل و اختلافات موجود در جنبش دانشجویان ایران در خارج از کشور، بترجمه و انتشار این اثر دایمانه لنین مبادرت ورزیده‌ایم. مقاله رفیق و خلاق رساله حاضر با کومک مینماید که بتوانیم ما عیت و و خصلت معضلات و مسائل درون جنبش دانشجویی ایران در خارج از کشور را بطور دقیق بازشناخته و در حل و برطرف نمودن آنها بکوشیم. همچنین در رابطه با مسائل موجود در درون جنبش انقلابی خلق‌های ایران و اشکال مختلفی که از طرف سازمانها، گروهها و مبارزین انقلابی درون کشور، بمثابة راه انقلاب ایران ارائه داده میشود، ترجمه اثر دیگری از لنین "رویدادهای نو و مسائل کهنه" را در دسترس مبارزین قرار میدهیم.

زنده باد وحدت انقلابی مارکسیست - لنینیستهای ایران
در جهت ایجاد حزب کمونیست در ایران

*** وظائف جوانان انقلابی (۱) ***

بیانیه هیئت تحریریه روزنامه " دانشجو " (۳) که اگر اشتباه نکم برای اولین بار در شماره ۴ ، (۲۸) " اسواپو دانیه " منتشر شده و " ایسکرا " هم آنرا دریافت داشته است، بعقیده ما علامت پیشرفت بزرگی است که در نظریات هیئت تحریریه از بد و انتشار اولین شماره " دانشجو " انجام پذیرفته است . آقای استرووه Struve اشتباه نمیکرد زمانیکه با عجله اظهار داشت که با نظریات ابراز شده در بیانیه موافق نیست . این نظریات حقیقتاً از اساس با آن جریان اپورتونیستی که ارگان بورژوازی لیبرال با سرسختی به آن چسبیده است ، مغایر میباشند . هیئت تحریریه " دانشجو " که میپذیرد که " احساس انقلابی بنتهائی نمیتواند اتحاد ایدئولوژیک دانشجویان را سبب شود " که " بدین منظور یک ایدئو آل سوسیالیستی که بر این یا آن جهان بینی تکیه دارد لازم است " و عبارت دیگر بر یک جهانی بینی " واحد و روشن " هم اکنون با بی تفاوتی معنوی و اپورتونیسم در تئوری از اساس بریده و مسئله وسیله انقلابی کردن دانشجویان را بر پایه روزستی قرار داده است .

اگر از موضع متد اول " انقلابیگری " عامیانه بنکریم اتحاد ایدئولوژیک حتماً مستلزم وجود یک جهانی بینی واحد نبوده ، بلکه بلعکس آنرا بکنار میکشد ، از این موضع اتحاد ایدئولوژیک بمعنای رفتار " صبورانه " در قبال همه نوع نظرات انقلابی و منوط به چشم پوشی از پذیرش یک حوزه معین فکری میباشد ، در یک کلام بعقیده این سیاسیون فرزانه اتحاد ایدئولوژیک بی ایده ای معینی را ایجاب میکند (طبیعتاً کم و بیش پوشیده شده در فرمولهای بی معنی . . . در باره وسیع بودن دوایر فکری نظرات در باره اهمیت اتحاد بهر قیمت و غیره) . دلیل طرح مسئله بدین نحو که در حله اول نسبتاً قابل قبول و قانع کننده بنظر میرسد ، در خدمت اشاره باین واقعیت غیر قابل انکار است که در دانشجویان بر حسب نظرات سیاسی و اجتماعیشان گروه بندی های مختلفی وجود دارد و بایستی وجود داشته باشد و بدین جهت خواست جهانی بینی واحد و روشن بناگزیبر برخی از این گروهها را کنار گذارد ، از اتحاد جلو گرفته و بالاخره بجای کار یکدل و یک جهت مشاجرات را دامن زده و در نتیجه قدرت هجوم بسته جمعی سیاسی را تضعیف میکند و الی آخر .

این توضیحات ظاهراً زیبا را از نزدیک مشاهده کنیم . برای مثال تقسیم دانشجویان را بر حسب گروههایی که در شماره ۱ " دانشجو " آمد است در نظر بگیریم . در این شماره هنوز خواست یک جهانی بینی روشن و مرزبندی شده واحد از طرف هیئت تحریریه طرح نشده بود که مشکل است بتوان آنرا بعلاقه مند بودن به " تنگ نظری " سوسیال دمکراسی متهم کرد . مقاله هیئت تحریریه در شماره ۱ " دانشجو " در ۱ - دانشجویان کنونی چهار گروه عمده را از هم متمایز میسازد : ۱ - " توده " بی تفاوت " کسانی که در مقابل جنبش دانشجویی موضع کاملاً بی تفاوت اتخاذ میکنند .

۲ - " آکادمیستها " طرفدار جنبش دانشجویی در زمینه آکادمیکی ؛ ۳ - " کسانی که بطور کلی مخالف جنبش دانشجویی میباشند - ناسیونالیستها ، آنتی سمیتها و غیره " .

۴ - " سیاسیون " پیروان مبارزه جهت سرنگونی استبداد تزاری . " این گروه خود از دو عنصر متقابل تشکیل شده است - از یک - اپوزیسیون خالص بورژوازی که گرایش انقلابی داشته و از روشنفکران انقلابی سوسیالیستی پرولتاریا که این اواخر پدیدار گشتهاند (حقیقتاً در این اواخر ؟ ن - لنین) " . اگر ملاحظه شود که گروه دوم و آنطور که معلوم است مجدداً به دانشجویان سوسیال دمکرات و سوسیال رولوسیونر تقسیم میشود ، روشن میگردد که دانشجویان کنونی واجد شش گروه سیاسی اند ؛ ارتجاع - عیون ، بی تفاوتها ، آکادمیستها ، لیبرالها ، سوسیال رولوسیونرها و سوسیال دمکراتها . حال این سوال پیش می آید ؛ آیا این گروه بندیها تصادفی نیستند ؟ آیا آنها را اثر یک وضعیت موقتی بوجود نیامده اند ؟ کافی است که مسئله را بطور مستقیم طرح کرد تا از هر کس که تا اندازهای با مطلب آشناست پاسخ منفی دریافت داشت . آری گروه بندی دیگری در دانشجویان ما بهیچوجه نمیتوانست وجود داشته باشد ، زیرا که دانشجویان حساسترین بخش روشنفکران میباشند ، اما روشنفکر درست باین جهت روشنفکر خوانده میشود ، زیرا او تکامل منافع طبقاتی و گروه بندیهای سیاسی کل جامعه را به آگاهترین ، قاطعترین و دقیقترین نحوی منعکس نموده و بیان میدارد . قشر دانشجویی این میبود اگر گروه بندیهای سیاسی اش با گروه بندیهای سیاسی کل جامعه تطابق نمیداشت . " تطابق " نه بمعنویک تناسب کامل بین گروههای ۱ - دانشجویی و گروههای اجتماعی بر حسب توان و تعداد ، بلکه درست بمعنای وجود ضروری و ناگزیر چنین گروههایی در دانشجویان همانگونه که در جامعه موجود میباشند .

برای تمام جامعه روس یا تضاد های طبقاتی تازه رو بتکامل نهاده آن، با دست -
 نخوردگی سیاسی آن، باتوده های عظیم آن که بوسیله خود کامگی و قهر پلیس سر -
 کوب و مرعوب شد مانند، درست این شش گروه ممیز میباشند: ارتجاعیون، بی تفاوتها،
 رفرمیستها، لیبرالها، سوسیال، رولوسیونرها و سوسیال دمکراتها. من "آکادمیستها"
 را در اینجا فرهنگ طلب نامید نام یعنی پیروان پیشرفت قانونی بدون مبارزه سیاسی
 پیشرفتی در چهارچوب رژیم خود گامه. چنین فرهنگ طلبهایی در تمام اقشار جامعه روس
 وجود دارند، و همه جا مانند دانشجویان "آکادمیست" خود را در دایره تنگ منافع
 حرفه ای، اصلاح رشته هائی مربوط باقتصاد ملی یا ادارات دولتی و محلی محدود
 میسازند، همه جا با ترس خود را از "سیاست" بدون اینکه "سیاسیون" جهات
 مختلف را از هم تمیز دهند، دور نگه میدارند (همان کاری که آکادمیستها میکنند)،
 و تمام چیزهائی که بشکل حکومت مربوط میشود را سیاست مینامند. قشر فرهنگ طلبها
 همیشه وسیعترین پایتلییرالسم ما بوده و هنوز هم میباشد و در زمانهای "آرامش"
 ("بزبان روس" یعنی در زمان تسلط سیاسی ارتجاع) مفهوم فرهنگ طلبها و لیبرالها
 تقریباً بطور کامل یکسان میباشند، آری همچنین در زمان جنگ، در دورانهای اوج
 جنب و جوشهای اجتماعی، در عصر رشد هجوم بر استبداد تفاوت مابین این مفاهیم
 اغلب نا روشن میماند. لیبرال روس همچنین هنگامیکه، در روزنامه ای که بدون سانسور در
 خارج منتشر میشود، با اعتراض صریح و آشکار علیه استبداد در مقابل افکار عمومی ظاهر
 میگردد، از اینکه خود را قبل از هر چیز بمثابة فرهنگ طلب احساس نماید دست بر
 نمیدارد، با تمام اینها ناگهان خود را برده واریا اگر بخواهیم قانونی، علنی و زیر
 نشان میدهد: رجوع شود به اسوا باژنیه".

فقدان یک مرز بندی روشن و قابل تشخیص برای همه بین فرهنگ طلبها و لیبرالها اصولاً
 معیزه گروه بندیهای سیاسی کل جامعه روس است. شاید بما ایراد گرفته شود که
 تقسیم بندی بر شش گروه بالا صحیح نمیباشد، زیرا این تقسیم بندی با تقسیم بندی
 طبقاتی جامعه روس تطابق ندارد. اما یک چنین ایرادی درست نخواهد بود.
 تقسیم بندی طبقاتی طبیعتاً شالوده، گروه بندیهای سیاسی بوده و در تحلیل نهایی
 این گروه بندی را تعیین مینماید. اما این شالوده عمیق در طول تکامل تاریخی و
 بهیازن رشد آگاهی شرکت کنندگان و آفرینندگان این تکامل نمایان میشود.

تصادفی نیست که مثلاً در آلمان، جائیکه مبارزه سیاسی بخصوص اشکال حادی بخود
میگیرد و پیشرفته ترین طبقه - پرولتاریا - پیروزه واجد آگاهی طبقاتی است هنوز احزاب
(احزاب نیرومندی) مانند مرکز وجود دارند که ضمن طبقاتی ناهمگون (و عموماً
بدون تردید ضد پرولتری) خود را با مشخصات و در پرده عقائد مذهبی میپوشانند .
کتر جای تعجب است که منشأ طبقاتی فراکسیونهای سیاسی کنونی در روسیه بحسب
عدم وجود حقوق سیاسی برای خلق و سلطه بنحو عالی سازمان یافته و از نظر ایدئولوژیک
مستحکم و سنتاً در خود فرورفته بوروکراسی ، بمیزان زیادی تیره میباشد .
بیشتر باید از این در شگفت بود که تکامل سرمایه داری ارضائی در روسیه علیرغم نظام
حکومتی آسیائی آن ، هم اکنون توانسته است برگروه بندیهای سیاسی جامعه چنین
مهر قوی ای بزند .

پیشرفته ترین طبقه هر جامعه سرمایه داری - پرولتاریای صنعتی - همچنین نزد ما
تحت رهبری سوسیال دمکراسی ، تحت لوای برنامه ای که مدتهاست برنامه پرولتاریای
آگاهین الطلی شده ، در راه مبارزه توده های سازمان یافته گام نهاده است . دسته
کسانی که نسبت به سیاست بی تفاوت هستند در روسیه ، بطبع بطور غیر قابل مقایسه
بزرگتر از هر کشور ارضائی است ، ولی نزد ما هم دیگر نمیتوان از دست نخوردگی
اولیه این دسته سخن گفت ؛ بی تفاوتی کارگران عقب مانده و تا اندازهای دهقانان
جای خود را هم اکنون به فیران حرکات سیاسی و اعتراضات فعال داده ، چیزیکه
علا ثابت میکند که این بی تفاوتی با بی تفاوتی بورژواهای سیر و خرد بورژواها هیچ
تشابهی ندارد . طبقه خرد بورژواها که در روسیه در نتیجه تکامل هنوز نسبتاً ضعیف
سرمایه ای بخصوص متعدد میباشد ، اینک بدون شك از یکسو شروع به بیرون دادن
ارتجاعیون آگاه و قاطع نموده - از سوی دیگر ، و خیلی بیشتر ، خود را بمیزان ناچیزی از
" توده زحمتکشان " بدبخت و مرعوب شده جدا میسازد ، وی متفکرین خود را در اقصا
وسیع روشنفکران رازنوجینسی Rasnotschinzy که هنوز جهان بینی
کاملاً نامحکوم داشته و ناآگاهانه نظرات دمکراتیک و ایده های سوسیالیسم ابتدائی
را در هم می آمیزد ، پیدا میکند . این ایدئولوژی درست مشخصه روشنفکر قدیم روس
است ، چه جناح راست این بخش لیبرال خلقیون و چه جناح رادیکال آن " سوسیال
رولوسیونیونها " . من گفتم روشنفکر " قدیم " روس . هم اکنون در نزد ما پدیدتوشی
به سطح می آید که لیبرالیسم آن تقریباً ، کاملاً از نارود نیسم بدوی و سوسیالیسم النقاطی

(البته با کمک مارکسیسم روس) منزه گردیده است . نزد ما تشکیل يك قشر روشنفکر بورژوا - لیبرال واقعی بسرعت پیش میرود ، خصوصاً اینکه اشخاص احساساتی و مستعد برای پذیرش هر جریان نوی اپورتونیستی ، مانند آقای استرووه ، بردیایف ، بولگانف و شرکا ، در این پروسه شرکت میجویند . و بالاخره آنچه که به اقتضای غیر روشنفکر لیبرال ارتجاعی جامعه روس مربوط میگردد ، ارتباط آنان با منافع طبقاتی این یا آن گروه از بورژوازی و زمینداران برای هر کس که تا اندازه‌ای با فعالیت زمستوها ، دوماها ، بورس‌ها و کمیته‌های نمایشگاه مانوس است ، کاملاً روشن مییاشد .

بدین ترتیب ما باین نتیجه "تردیدناپذیر رسیدیم که گروه‌بندی‌های سیاسی دانشجویان نه تصادفی ، بلکه ضروری و اجتناب‌ناپذیر ، درست همانطور که آنرا در بالا در توجیه با شماره ۱ روزنامه "انشجو" توصیف نمودهایم ، مییاشد . پس از اینکه این حقیقت روشن شد میتوان مسئله مورد مشاجره که چه چیز تحت عنوان اتحاد ایدئولوژیک دانشجویان " ، تحت انقلابی کردن " آنان ، قابل درک است ، بسادگی دریافت .

در اولین نظر حتی سنگت آور بنظر میرسد که چنین مسئله ساده‌ای بمسئله مورد مشاجره تبدیل شده است . اگر گروه‌بندی‌های سیاسی دانشجویان با گروه‌بندی‌های سیاسی جامعه مطابقت دارد ، بنابراین بخورد خود این بدان معنی نیست که تحت " اتحاد ایدئولوژیک " تنها یکی از این دو را میتوان فهمید ؛ یا جلب تعذاد زیادی از دانشجویان تا سرحد امکان برای يك حوزه معین از بینشهای اجتماعی - سیاسی یا تا سرحد امکان نزدیکی فشرده ما بین دانشجویان يك گروه معین سیاسی و نمایندگان این گروه در خارج از دانشجویان ؟ این بخودی خود معلوم نیست که از انقلابی شدن دانشجویان تنها از موضع يك نظریه کاملاً معین در باره مضمون و ماهیت این انقلابی شدن میتوان صحبت کرد ؟ بعنوان مثال برای يك سوسیال دموکرات این اولاً بمفهوم ترویج نظریات سوسیال دموکراسی در دانشجویان و مبارزه با هر نظریه‌ای که خود را " سوسیال - رولوسیونیست " نامیده ، اما با سوسیالیسم انقلابی هیچگونه تشابهی ندارد ، مییاشد ، و دوماً کوشش در جهت اینکه هر جنبش دموکراتیک همچنین آکاتیستی را گسترش داده ، آنرا آگاهانتر و مصمم تر گرداند .

اینکه چگونه این مسئله ساده و روشن مغشوش شده و مورد مشاجره قرار گرفته - خود داستان بسیار آموزنده و قابل توجهی مییاشد . مشاجره بین " روسیه " انقلابی -

(شماره ۱۳ و ۱۲) و "ایسکرا" (شماره ۳۱ و ۳۵) بضا سبت "نامه سرگشاده" شورای ایالتی متحده سازمان دانشجویان و هم وطنی های کیف، درگرفت (منتشره در شماره ۱۳ "روسیه انقلابی" و شماره ۱ "انشجو" ۰۰۴) شورای ایالتی کیف براین نظر بود که صوبه دومین کنگره سراسری دانشجویان روسیه را در سال ۱۹۰۲ که طبق آن سازمانهای دانشجویی موظفند با کمیته های حزب سوسیال دمکرات در ارتباط باشند، تنگ نظرانه است. وی این واقعت آشکار تمایل بخشش معینی از دانشجویان نواحی مختلف را به "حزب سوسیال رولوسیونرها" بوسیله نظری کاملاً "خالی از پیشداوری" و بی ثبات در باره جطه، که "دانشجویان" بمثابه چنین چیزی نمیتوانند نه کاملاً به حزب سوسیال دمکراتها و نه به حزب سوسیال سوسیال رولوسیونرها ملحق شوند "بنحوی زیبا پرده پوشی کرده است. "ایسکرا" به نارسائی این ادعاها اشاره کرده است، ولی روسیه انقلابی البته با جان و دل از آن دفاع کرده و "متعصبین دو بهمن و تفرقه انداز" "ایسکرا" را به "بیگانهی" و کمبود پختگی سیاسی متهم نمود.

بعد از آنچه که در بالا گفته شد تنها پوچی این ادعاها بوضوح آشکار میشود. مساله بر سر این یا آن نقض سیاسی دانشجویان است. در اینجا باید چشمان را در مقابل این واقعت که دانشجویان از سایر جامعه جدا نبوده و درست به همین دلیل همواره و بطور اجتناب ناپذیر تمام دسته بندیهای سیاسی جامعه را منعکس میسازند، بهم نهاد. سپس با چشمان بسته آغاز به سخن پراکنی های بزرگ در مورد دانشجویان بمثابه چنین چیزی یا دانشجویان بطور عموم میگردد. نتیجه آن سپس ضرر و دستگی و تفرقه ایستکه با الحاق به این یا آن حزب سیاسی، هر بوط میگردد. این مانند روز روشن استکه جهت بهیابان رساندن این استدلال عجیب میبایستی از زمینه سیاسی به زمینه حرفه ای یا مؤسسات آموزشی جهش نمود. و "روسیه انقلابی" در مقاله "دانشجو و انقلاب" (شماره ۱۷) درست چنین پرش مرکزائی انجام میدهد، وی اولاً به خواسته های عام دانشجویان؛ مبارزه عام را - دانشجویان و دوماً به هدفهای تحصیلی دانشجویان، وظایف تدارک فعالیت آتی اجتماع ایشان، تربیت مبارزین سیاسی آگاه، اکتان میجوید. این دو اشاره بسیار درست بوده - اما بطلب ربطی نداشته و فقط مساله را مغشوش میسازند. اینجاستکه

هر سر فعالیت سیاسی است که بنا به ماهیتش با مبارزه احزاب بطور ناگسستگی در پیوند بوده و ناگزیر انتخاب یک حزب معین را میطلبد. چطور میتوان از این انتخاب اجتناب ورزید در حالیکه ادعا میشود که برای هر فعالیت سیاسی یک تدارک بسیار جدی و علمی، "تدوین" معتقدات محکم لازم است، یا اینکه هیچ فعالیت سیاسی نمیتواند فقط به حوزه ای از سیاسیون یک جریان معین محدود شود، بلکه باید همواره متوجه اقتدار وسیع مردم گردد، با منافع حرفه ای هر قشر مطابقت داشته باشد، جنبش سندیکائی را با سیاسی متحد ساخته و اولی را بدرجه دومی ارتقا دهد؟؟ تنها این واقعیت که اشخاص برای دفاع از مواضع خویش مجبور به پناه بردن به چنین بهانه هائی هستند، بوضوح نشان میدهد که آنها تا چه حد فاقد یک اعتقاد علمی و روشن و خط سیاسی پایدار میباشند. از هر سوئی به مطلب برخورد کنیم باز همان حقیقت قدیمی ایکه سوسیال دمکراتها مدتهاست موعظه میکنند نمودار میشود که در آن آنها هم در رابطه علمی - تئوریک و هم علمی - سیاسی با بند بازی سوسیال رولوسیونر - ها بین مارکسیسم از یکسو، اپورتونیزم "انتقادی" اروپای غربی از سوی دوم و ناردنیسم خورده بورژوائی روس از جانب سوم مبارزه میکنند. (۴)

باید در عمل تا اندازه ای مناسبات تکامل سیاسی را در نظر گرفت و به "مساله مورد مشاجره" ما در پراتیک نگریم. فرض کنیم که احزاب مذهبیون، لیبرالها و سوسیال دمکراتها در مقابل ماقرار دارند. فرض کنیم که آنها در نقاط مشخصی بین اقتدار معینی از دانشجویان و حتی طبقه کارگر نفوذ دارند. آنها میکوشند حتی الا - مکان تعداد زیادی از نمایندگان با نفوذ را هم از این و هم از آن قشر بطرف خود جلب کنند. اکنون این سؤال پیش میآید که آیا قابل تصور است که گویا آنها انتخاب یک حزب معین را با این استدلال رد مینمایند که گویا منافع مشترک معینی در تحصیل و در شغل برای مجموعه دانشجویان و طبقه کارگر وجود دارد؟ این همانند آنستکه چون تمام احزاب از هنر چاب بطور یکسان استفاده میکنند، لذا میتوان منکر لزوم مبارزه سیاسی بین آنان شد. در کشورهای متمدن هیچ حزبی نیست که نفهمیده باشد که اتحادیه های وسیع و خوب متشکل شده، حرفه ای و دانشجوئی دارای چه فایده بزرگی است، اما هر حزب میکوشد که همچنین نفوذ خود را در این اتحادیه ها مسلط گرداند. چه کسی واقف نیست که اشاره به غیر حزبیت کردن این یا آن مؤسسه اغلب

چیزی جز سخن پردازانهای ریاکارانه طبقه حاکمه نیست که مایل است این واقعیت را که از صد مؤسسه که نود و نه تائی از یک روح معین سیاسی الهام میگیرند، پنهان سازد؟ اما آقایان سوسیال رولوسیونرهاى ما درست به افتخار "غیرحزبیت" سرود - های تحسین آمیز خود را میسرایند. برای مثال این قطعه پرشور و مطو از احساس "روسیه انقلابی" (شماره ۱۷) را در نظر بگیریم: " این چه تاکیک تنگ نظرانه - ایستکه یک سازمان انقلابی میخواید در هر سازمان مستقل دیگری که مطیع وی نیست حتماً یک رقیب ببیند که باید آنرا نابود کرد، و در آن حوزه حتماً باید اختلاف و لغتاش ایجاد نمود؟ " در اینجا به خطابه سازمان سوسیال دمکرات مسکو در سال ۱۸۹۶ استناد میگردد که به دانشجویان ایراد میگرفت که آنها در سالهای اخیر خود را بیش از حد در محدوده تنگ منافع دانشگاهی محبوس ساخته و از "روسیه انقلابی" میآموزند که وجود سازمان دانشجویی هرگز مانع از آن نیست که کسی که " در روابط انقلابی تحکیم یافته " نتواند خود را در خدمت امر کارگران قرار دهد.

ببینید چه لغتاشی در اینجا حاکم است. رقابت تنها بین یک سازمان سیاسی و یک سازمان همچنین سیاسی دیگر، بین یک مجاهدت سیاسی و مجاهدت سیاسی دیگر امکان دارد (و ناگزیر) است. بین یک اتحادیه برای معاونت متقابل و یک حوزه انقلابی این رقابت امکان ناپذیر است و هنگامیکه "روسیه انقلابی" به دومی (به حوزه انقلابی - مترجم) نسبت ضمیمه کردن اتحادیه برای معاونت متقابل را میدهد فقط یاره سرائی مینماید. اما زمانیکه در اتحادیه برای معاونت متقابل کوشش معین سیاسی نمودار میگردد - مثلاً به انقلابیون کمک نشود و یا کتابهای غیر علنی از کتابخانه جمع آوری شود -؛ بدین ترتیب رقابت و مبارزه مستقیم تبدیل به وظیفه هر " سیاسی " صادق میگردد. اگر اشخاصی یافت شوند که این حوزه را در فضای تنگ منافع در - نشگاهی محدود سازند (این قبیل اشخاص بدون شك یافت میشوند، و در سال ۱۸۹۶ خیلی بیشتر بودند) در این صورت مبارزه بین آنها و کسانی که نه محدود شدن بلکه گسترش خواستهارا ترویج میکنند، نیز لازم و یک وظیفه است. اما در نامه سرکشاده شورای کیف که پلمیک "روسیه انقلابی" را علیه " ایسکرا " موجب شده، مساله بر سر انتخاب بین سازمانهای دانشجویی و سازمانهای انقلابی نبوده، بلکه انتخاب سازمانهای انقلابی جریانهای مختلف میباشد. بالاخره آنکسانی، شروع به انتخاب کرده اند که هم

اکنون " در روابط انقلابی تحکیم یافته اند "، سوسیال رولوسیونرهاى ما به بهانه اینکه رقابت مابین يك سازمان انقلابی و يك سازمان دانشجویی ناب‌تنگ نظرانه است ، آنانرا بعقب میرانند این واقعا كاملاً غیر منطقی است آقایان !

بخش انقلابی دانشجویان آغاز به گزینش احزاب انقلابی نموده است : و در اینجا بوی این درسرا میدهند ؟ نه با تحمیل " يك " تابلوی روشن حزبی " (البته ناروشنی مقدم است) - (برای یکی تابلو است و برای دیگری پرچم) " نهبا تجاوز به وجدان فکری رفقای دانشجوی " (مجموعه مطبوعات بهروزوازی تمام کشورها اعلام میدارد که رشد سوسیالیسم در مکرسی همواره در اثر تجاوز به وجدان مردم صلحجو توسط رهبران و محرکین آن ، انجام گرفته . . .) " این نفوذ بدست آمده است " ، یعنی نفوذ بخش سوسیالیستی دانشجویان بر مابقی آنان . این قابل تصور است که هر دانشجویی محترمی اعلام جرم " تحمیل " يك تابلوی حزبی و " تجاوز فکری " علیه سوسیالیستها را بنا بر ارزش آن ارزیابی مینماید . و این نطقهای بی محتوی ، پیچ و غیر اصولی در روسیه جائیکه ما - هم سازمان حزبی ، احترام حزبی ، درفش حزب و وفاداری حزبی هنوز بعد نهایت ضعیف است ، ایراد میشود !

" سوسیال رولوسیونرها " به دانشجویان انقلابی بعنوان نمونه ، کنگره های سابق دانشجویی را که " پیوند خود را با جنبش عام سیاسی " اعلام نموده " و از فراکسیونیسیم که در اردوگان انقلابی وجود داشت کاملاً صرف نظر میکردند " توصیه میکنند . جنبش عام سیاسی " چیست ؟ وی جنبش سوسیالیستی و لیبرالی است . نادیده گرفتن این اختلاف به معنای قرار گرفتن در سمت جنبش لیبرالی میباشد . و " سوسیال رولوسیونرها " دانشجویان را به این دعوت میکنند . اشخاص مردم را به پرهیز از مبارزه حزبی فرا میخوانند که خود را حزب بیژنه مینامند . این نشاندهنده این نیست که چون چنین حزبی قادر به عرضه کالای سیاسی خود در زیر پرچم نیست ، ناگزیر است به قاچاق پناه برد ؟ این نشاندهنده این نیست که این حزب کاملاً فاقد يك اساس برنامه روشن مخصوص بخود میباشد ؟ ما الهباعه خواهیم دید . اشتباهات نظریات سوسیال رولوسیونرها را نمیتوان به تنهایی در کمبود منطق که ما در بالا کوشیدیم آنها اثبات کنیم ، بیان داشت . به مفهوم معینی میتوان عکس آنها مدعی شد : کمبود منطق در دعاوی آنها ، نتیجه خطای اساسی آنهاست . آنها از ابتدا بمثابه حزب

چنان موضع درونی متضاد و نامطمئن اتخاذ کردند که افراد کاملاً صادق و توانا برای تفکر سیاسی نمیتوانستند خود را بدون نوسان و سقوط در آن حفظ نمایند. هرگز نباید فراموش کرد، که سوسیال دمکراتها زیانهای را که "سوسیال رولوسیونیستها" به امر سوسیالیسم وارد میسازند، نه از اشتباهات گوناگون این یا آن نویسنده، این یا آن رهبر توضیح داده، بلکه برعکس آنها تمام این اشتباهات را نتیجه اجتناب ناپذیر موضع سیاسی و برنامه ای آنها میدانند. در مورد مساله ای مانند مساله دانشجویان این خطا بخواهی ظاهر شده و تضاد بین موضع بورژوا دموکراتیک و پوشش طلائی سو-سیالیسم انقلابی آن نمایان میگردد. مسیر فکری مقاله برنامه ای "روسیه انقلابی" را در عمل مورد توجه قرار دهیم: "دانشجویان و انقلاب" نویسنده بخصوص "عدم نفع پرستی و پاکی تلاشها"، "قدرت انگیزه های ایده آل" را در نزد "جوانان" برجسته میسازد. او درست در این توضیح در جستجوی تلاشهای "نوین" است. نه در مناسبات واقعی زندگی اجتماعی روسیه، مناسباتیکه از یکسو تضاد آشتی ناپذیر میان قدرت مطلقه و اقتدار بسیار وسیع و بسیار گوناگون خلق را بوجود آورده و از سوی دیگر بجز از طریق دانشگاهها، ابراز دیگری از نارضایتی های سیاسی فوق العاده مشکل مینمایند (بزودی باید گفت مشکل مینمودند).

نویسندگان سپس مساعی سوسیال دمکراتها را در هماهنگ ساختن آگاهانه خود با تکامل گروههای سیاسی دانشجویان، در فشرده تر متحد نمودن گروههای سیاسی همگون و در جدا نمودن گروههای سیاسی ناهمگون از هم، مورد حمله قرار میدهد. نویسندگان از عیوب این یا آن کوشش سوسیال دمکراتها انتقاد نمیکند. این خنده دار میبود اگر ادعا میشد تمام این کوششها همواره و بطور کامل موفقیت آمیز بوده اند. خیر، نویسندگان با این فکر که اختلاف منافع طبقاتی باید خود را بطور ناگزیر در گروه بندی های سیاسی منعکس نماید، که قشر دانشجویان با همه عدم نفع پرستی، پاکی و نجات ایده آلش و غیر نمیتواند در کل جامعه استثنا باشد، که این وظیفه سوسیال دمکراتهاست که این اختلاف را پنهان نکرده بلکه برعکس آنها حتی الامکان برای توده وسیع روشن نموده و آنها را در یک سازمان سیاسی تحکیم بخشند، بکنی بیگانه میباشد. نویسندگان مسایل را از دیدگاه ایده آلیستی دمکراتهای بورژوا مینگرد، نه از دیدگاه ماتریالیستی سوسیال دمکراتها.

نویسنده از اینجهت شرم نمیکند که دانشجویان انقلابی را به "جنبش عام سیاسی فراخوانده و این درخواست را مدام تکرار نماید. برای او مرکز ثقل درست در جنبش عام سیاسی، یعنی جنبش عام دمکراتیک که بایستی یکپارچه باشد، قرار دارد. این یکپارچگی نباید بوسیله "حوزه های انقلابی ناب" که باید خود را "موازی با سازمان عمومی دانشجویان" سازمان دهند، برهم زده شود. از موضع این جنبش دمکراتیک وسیع و یکپارچه "تحلیل" تابلوهای حزبی و تجاوز به وجدان معنوی رفقا - طبیعتا عمل جنایتکارانه ای است. در سال ۱۸۴۸ زمانیکه کوششها جهت نشان دادن تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا موجب محکومیت "عمومی"، "دو بهمنان و تفرقه جویان متعصب" گردید، دمکراسی بورژوازی نیز همین موضع را داشت. این همچنین درست موضع جدیدترین زاده دمکراسی بورژوازی یعنی اپورتونیستها و رویزیونیستهای که مشتاق یک حزب دمکراتیک یکپارچه، بزرگ و صلحجو که در راه رفوم و همکاری طبقات قدمگذار هستند، میباشد. آنها همگی همیشه دشمن نزاع "فراکسیونی" و طرفدار جنبش "سیاسی عمومی" بوده و میبایستی هم میبودند.

دیده میشود که روش فکری سوسیال رولوسیونرها - از دیدگاه یک سوسیالیست، مسخره، بیهوده و متضاد - از نظرگاه بورژوازمکراتیک کاملا منطقی و قابل فهم است. زیرا حزب سوسیال رولوسیونرها درحقیقت چیزی جز فراکسیونی از دمکراسی بورژوازی، فراکسیونی که ترکیب آن بطور عمده از روشنفکران و جهان بینی اش بطور عمده خرده بورژوازی بوده و پرچم تئوریک آن جدیدترین اپورتونیسم را با نارد نیسم قدیمی بطور التقاطی پیوند میدهد، نمیشاند.

سیر مبارزه و تکامل سیاسی بهترین دلیل برای سخنپراکشیهای بورژوازمکراتیک در باره یکپارچگی میباشد. در روسیه نیز رشد جنبش واقعی یک چنین خط بطلانی بر روی این نظریات کشیده است. من مشخص شدن "آکادمیستها" را بمثابة یک گروه خاص از دانشجویان در نظر دارم. تا زمانیکه مبارزه واقعی وجود نداشت، آکادمیستها خود را از توده "عمومی" دانشجویان جدا نکرده بودند و "وحدت" کل "بخش متفکر" دانشجویان خدشه ناپذیر بنظر میرسید. اما بمجرد آنکه وقت عمل فرارسید، جدائی عناصر گوناگون اجتناب ناپذیر گردید. (۵)

پیشرفت جنبش سیاسی و حمله آشکار به قدرت مطلقه - با وجود سخنان توخالی در باره

وحدت همه و هرکس... بلافاصله توسط کار سیاسی روزافزون در گروههای سیاسی
 مشخص گردید. هیچکس در این شك نخواهد کرد، که جدائی آکادمیست‌ها از
 سیاسیون يك گام بزرگ به‌پیش‌محموب میشود. اما این بمعنی انشعاب است، اگر
 دانشجویان سوسیال دمکرات از آکادمیستها "جداگردند"؟ "روسیه انقلابی"
 معتقد است که این بدین معنی است (رجوع شود به شماره ۱۷، صفحه ۳).
 اما اوتنها بعلمت آشفتگی ایکه ما در بالا کشف کردیم است که بچنین چیزی معتقدی-
 باشد. مرزبندی کامل متقابل جریانهای سیاسی بهیچوجه بمعنی انشعاب اتحادیه
 های صنفی و دانشجویی نیست. يك سوسیال دمکرات که وظیفه فعالیت در میان
 دانشجویان را در برابر خود قرار داده است، حتماً سعی خواهد نمود خودیابا
 کمک دستیارانش هرچه بیشتر و وسیع‌تر در محافل "دانشجویی ناب" در محافل
 خودسازی نفوذ کرده و برای وسیع‌تر نمودن دایره دید دانشجویانیکه تنها خواستار
 آزادیهای آکادمیستی میباشند، کوشش کند، او خواهد کوشید در میان کسانیکه هنوز
 در جستجوی برنامه میباشند درست‌برای برنامه سوسیال دمکراسی تبلیغ نماید.
 خلاصه کنیم. يك بخش‌مشخص از دانشجویان در صدر دست‌یابی به يك جهان بینی
 روشن و واحد سوسیالیستی است. هدف‌نهایی این کارتر اراک می‌تواند- برای
 دانشجویانی که حقیقتاً خواهان شرکت در جنبش انقلابی میباشند- تنها انتخاب
 آگاهانه و بدون برگشت یکی از دو جریانیکه اکنون در اردوگاه انقلابی شکل گرفته اند،
 باشد. هرکس که بنام اتحاد ایدئولوژیک دانشجویان، بنام انقلابی کردن آنان بطور
 عام و غیره مخالف چنین انتخابی باشد، چنین شخصی آگاهی سوسیالیستی را تیره
 کرده و در حقیقت بی عقیدگی را وعظ میکند. گروهبندی سیاسی دانشجویان باید اجباراً
 آئینه گروهبندی سیاسی کل جامعه بوده و این وظیفه هر سوسیالیست است که
 حتی الامکان برای يك مرزبندی آگاهانه و قاطع گروههایکه از نظر ماهیت متفاوتند،
 کوشش نماید. درخواست سوسیال رولوسیونرها از دانشجویان "وابستگی خود را با جنبش
 عام سیاسی اعلام نموده و خود را از اختلافات فراکمیونی در اردوگاه انقلابی دور
 نگهدارند" ماهیتاً چیز جز دعوت بتکامل بعقب، از موضع سوسیالیست به موضع بورژوا-
 دمکراتیک نمیباشد. این تعجب‌آور نیست، چونکه حزب "سوسیال رولوسیونرها" خود
 فراکمیونی از دمکراسی بورژوائی در روسیه است. بریدن دانشجویان سوسیال-
 دمکرات از سیاسیون و انقلابیون تمام جریانهای دیگر بهیچ وجه بمعنی انشعاب

سازمانهای عمومی دانشجویی و آموزشی نبوده، برعکس تنها زمانی که شخص در موضع یک برنامه کاملاً روشن مرزبندی شده قرار داشته باشد، میتواند و باید در وسیع ترین حوزه های دانشجویی برای گسترش دایره دید آکادمیستی و برای تبلیغ سوسیالیسم علمی یعنی مارکسیسم فعالیت نماید.

سپتامبر ۱۹۰۳ در روزنامه
دانشجوی شماره ۲/۳ منتشر شد.
امضا: ن. لنین.

توضیحات

- ۱ - مقاله "وظائف جوانان انقلابی" عنوان "اولین نامه" را داشت .
ولی پس از آن نامه دیگری منتشر نشد .
این مقاله همچنین تحت عنوان "به دانشجویان . وظائف جوانان انقلابی
(سوسیال دمکراسی و روشنفکران)" تکثیر گردید .
از مدارک اداره پلیس برای سال ۱۹۰۵ - ۱۹۰۴ چنین برمی آید که
در نتیجه دستگیریها و در تفتیش منازل پرورشور لنین در Jekaterinoslawl
Nishni-Nowgorod Kasan Odessa Arsanos
Smolensker Minsker Gouvernement
پیدا شده است .
- ۲ - "دانشجو" روزنامه دانشجویان انقلابی بود . در سه شماره منتشر گردید ؛
شماره ۱ در آوریل و شماره ۲ و ۳ آن در سپتامبر ۱۹۰۳ .
- ۳ - "اسوابازدنیه" (آزادی) ارگان غیر قانونی جریان بیهژوا-لیبرال بود که
در اشتوتگارت در سالهای ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ زیر نظر استرووه منتشر میگردد .
هسته اولیه‌ای که بعدا به حزب لیبرال مشروطه خواه روسیه ، حزب سلطنت
طلب دمکرات (کادتها) انجامید ، بدور این روزنامه گرد آمده بودند .
- ۴ - بدیهی است که جمله غیر قاطعیت و تضادهای داخلی در برنامه و تاکتیک
سوسیال رولوسیونیونها توضیح کامل و ویژه‌ای را طلب مینماید . ما امیدواریم
که در نامه‌های بعدی باین مسئله بیشتر برخورد کنیم .

*** رویدادهای نو و مسائل کهنه ***

دو ربع یا سه ربع سال "آرامش" کوتاهی که جنبش انقلابی ما را از تکامل سریع و توانی گذشته" خوش متمایز ساخته است، ظاهراً به پایان میرسد. هرچند این "آرامش" کوتاه بود و هرچند روشن هر ناظر با تجربه و هوشیار میتواند مشاهده کند که فقدان ابراً آشکار شورش تودهای کارگران (در یک مدت زمان کوتاه) بهیچ وجه بمعنای پایان یافتن رشد این شورش در سطح و عمق نیست، در میان روشنفکران ما که علیرغم انقلاب بسی بودنشان، غالباً دارای ارتباط با ائمه با طبقه کارگر نبوده و فاقد پایه محکم و مشخص معتقدات سوسیالیستی است، از یکسو صداهای عجز و عدم اعتقاد بجنبش تودهای پرولتاریائی، و از سوی دیگر صداهای موافق با تجدید تاکتیک قدیمی قتلهای سیاسی فردی بمشابه یک شیوه هم اکنون ضروری سیاسی که از کنار آن نمیتوان گذشت، طنین انداخته است. در چند ماهی که از تظاهرات فصل پیشین گذشته است "حزبی" بنام "سوسیال رولوسیونر" بوجود آمده است که در باره تأثیر مایوس کننده تظاهراتها هیا هو برآه انطخته و میگوید "متأسفانه خلق باین زودیها بر نخواهد خاست"، البته این ساده است که از تسلیم تودها گفت و نوشت، اما اکنون بایستی به "مقاومت انفرادی" دست زد و نباید اجازه داد که با اشارات توخالی بهمان چیز همیشگی (برای روشنفکری که از هرگونه باور "دگماتیکی" بجنبش کارگری آزاد است) همان وظیفه (خسته کننده و غیر قابل تمهیح) تبلیغ در میان تودهای پرولتاریا و سازماندهی تعرض تودهای، از زیر بار ضرورت فوری ترور انفرادی شانه خالی کرد.

دفعته در رستف Rostow کنار دن Don اعتصابی که در نظر اول خیلی معمولی و "روزمره" بنظر میآید برپا شده و بحواله منجر میگردد که بطور چشمگیری تمام بهبودگی و تمام مضرات کوشش انجام شده از جانب اس. ارها، که نارود و ولتسی را با تمام اشتباهات تئوریک و تاکتیکیش احیا میسازد، نشان میدهد. اعتصاب که با تقاضاهای خالص اقتصادی شروع شده و هزاران کارگر را در بر میگردد علیرغم شرکت ناچیز نیروهای انقلابی سازمان یافته در آن، بسرعت بیک رویداد بیبسیاسی تکامل یافت. تودهای خلق که بشهادت برخی از شرکت کنندگان به ۲۰ تا ۳۰ هزار نفر بالغ میشوند، جلسات سیاسی ای ترتیب داده که جدی بودن و استعداد سازمان پذیری آنان شکفت پر میانگینت، در این جلسات اعلامیههای سوسیال دمکراتیک

اتیک قرائت گردیده و با شور و شوق دُباره آن بحث میشود، در این جلسات نطقها سیاسی ایراد شده و بین نمایندگان کاملاً تصادفی و ناآگاه زحمتکشان خلق در مورد حقیقت الفبای سوسیالیسم و مبارزه سیاسی جبر و بحث در میگیرد، جلساتی که در آنان درس‌علی و "واضح" جهت ارتباط و تماس با سربازان داده میشود. مقامات دولتی و پلیس آشفته شده (شاید تا اندازه‌ای در اثر عدم اطمینان بنیروهای خود؟) و نمیتوانند از این جلوگیرند که در طی چند روز مبینگهای توده‌های سیاسی که روسیه هنوز بخود ندیده است در زیر آسمان باز برگزار گردند. و بالاخره زمانیکه از ارتش استمداد میشود، جمعیت در مقابل آن بسختی مقاومت کرده، و قتل یکی از رفقا در روز بعد موجب تظاهرات سیاسی دیگری بر تابوت وی میشود. بعلاوه اسراها احتمالاً مطلب را در پرتوی نور دیگری مبینند، از موضع ایشان "مناسبت" میبود، اگر شش رفیق مقتول در رستف جان خود را در راه ضربه زدن به این یا آن پلیس رذل مینهادند؟ ولی ما بر آنیم که تنها جنبشهای توده‌ای که با رشد کاملاً روشن آگاهی سیاسی و فعالیت انقلابی طبقه کارگر در پیوند هستند، لایق دریافت لقب اعمال واقعاً انقلابی بوده و قادرند کسانی را که برای انقلاب روس واقعاً مبارزه میکنند، تشجیع نمایند. ما کاری به "مقاومت انفرادی" که بی اندازه ستایش میشود و با توده فقط در بیانیهها عریض و طویل و اطلاعیه‌های چاپی در مورد احکام اجراء شده در ارتباط است، نداریم. ما مقاومت واقعی جمعیت را مشاهده میکنیم و عدم سازماندهی، تدارک بد، خودبخود بودن این مقاومت بخاطر ما میآورد که چقدر احمقانه است اگر شخص بنیروی انقلابی خود پر بها دهد و چه جنایتکارانه است اگر در انجام وظیفه بهتر سازمان دادن و مهیا ساختن تودمهایی که در مقابل چشم مان مبارزه میکنند، اهمال شود. نباید بوسیله تیراندازی بهانه برای شورش و موضوع تبلیغ و تفکر سیاسی ایجاد کرد، بلکه باید آن مصالحی را فرا گرفت، تنظیم کرد، بکار برد و بدست گرفت که زندگی روس باندازه کافی بدست میدهد. اینست تنها وظیفه شایسته يك انقلابی. اسراها به تأثیر "تبلیغی" قتل‌های سیاسی که در باره آن در اطاق پذیرائی لیبرال‌ها و قهوه‌خانه‌های عمومی زیاد پیچ و پیچ میشود، سخت مینازند. برای آنها کاری ندارد که برانگیختن هیجان‌ات و جنجال‌های سیاسی را جانشین تربیت سیاسی پرولتاریا سازند (یا آنرا بدین نحو تکمیل نمایند)؛ زیرا هیچگونه دم تگ یک تئوری نیم بند سو-

سیالیستی بر دوش آنها سنگینی نمی‌کند!) . ولی ما بر آنیم که عمل واقعاً و جداً "تبلیغ کننده" (تهدیه کننده) و نه تنها تهدیه کننده، بلکه (انچه به مراتب مهمتر است) تربیت کننده تنها آن وقایعی است که توده خود در آن فعالانه شرکت داشته و محصول روحیات اوست و نه آنچه که با "قصد خاص" از طرف این یا آن سازمان به روی صحنه می‌آید. ما بر آنیم که صدها شاه کشتی گاه آن تأثیر مهیج و تربیت کننده را نداند که شرکت در آنها هزار کارگر در جلساتی که منافع اساسی آنها و ارتباط آنها با این منافع در آن مطرح میشوند، دارد و این شرکت مبارزه است که قشرهای تازه و هنوز دست نخورده "پرولتاریا را برای زندگی آگاهانه تر و مبارزه انقلابی وسیعتر بیدار میسازد. با ما از ایجاد بینظمی در دستگاه حکومتی حرف میزنند (حکومتی که مجبور است آقای پلهوه Plehwe را جانشین آقای سی پیاجین Sipjagin کرده و فرومایه ترین رزنها را بخدمت خود "برگزیند") . اما ما بر آنیم که با قربانی کردن یک انقلابی، حتی در ازای ده نفر رزول، تنها در صفوف خویش بینظمی بوجود میآوریم صفوفی که حتی با نیروی موجود آنقدر فقیر است که قادر به انجام تمام کارهاییکه کارگر "خواستار" آن هستند، نمیباشد. ما بر آنیم که از پانسیدگی واقعی دولت تنها و تنها زمانی میتوان سخن گفت که توده های وسیع حقیقتاً متشکل شده، با مبارزه خود دولت را تا آنجا رسانند که قدرت اندیشیدن را از دست دهد، زمانیکه حقوق بودن خواستهای طرح شده از جانب رهبران طبقه کارگر برای توده کوچک و بازار روشن شده و حتی بخشی از دست جانی را که برای "آرام ساختن" گمارده شده اند به فکر وادارد، زمانیکه تزلزل مقامات دولتی به اقدامات نظامی علیه دهها هزار انسان بیانجامده، که خود آنها هیچگونه امکان واقعی برای تجسم اینکه این اقدامات نظامی بجا منتهی میشوند نداشته باشد. هنگامیکه جمعیت بینند و احساس نمایند که کسانی که در عرصه پیکار بر خاک افتاد هاند، رفقای وی و بخشی از خودشان میباشند، و ایمن کینه‌های جدید و آرزوی پیکار مصمتری را در سینه او انباشته میکند. نه یک فرد رزول. خیر تمام رژیم فعلی بمثابة دشمن خلق بیدان میآید گذشته از ژاندارمها و ادگامها که قیامهای توده‌های همیشه با آن روبرو هستند، مقامات محلی، پلیس، ارتش و قزاقها نیز علیه خلق وارد عمل میشوند.

آری قیامها. هر چند که آغاز این جنبش اعتصابی در یک شهرستان در افتاده از

يك جنبش "واقعی" دور بنظر رسد، ولی ادامه و پایان آن بطور غیر ارادی فکر يك قیام را بوجود میآورد. روزمره بودن انگیزه، اعتصابات، نا چیز بودن درخواستها، کارگران، بخصوص قدرت عظیم همبستگی پرولتاریا را که فوراً دریافته است که مبارزه، کارگران راه آهن امر مشترك او میباشد و هم چنین توانائی وی را در پذیرش ایده‌ها، سیاسی و امانگی اش را در نبودى رودر رو علیه قوای نظامی برای دفاع از يك زندگی آزاد، برای دفاع از يك رشد آزاد، که هم اکنون به امر اساسی مشترك تمام کارگران متفکر تبدیل شده است، پخویی روشن میسازد. و کميته، دن که ما اعلامیه اش را بطور کامل در پائین چاپ میکنیم هزار بار حق داشت، هنگامیکه به "تمام اهالی" اعلام داشت که اعتصاب رستف قدم اول جهت قیام عمومی کارگران روس برای احقاق آزادیهای سیاسی میباشد، (۱) بهنگام چنین رویدادهائی است که حقیقتاً با چشمهایمان مشاهده میکنیم که چگونه قلم مسلحانه تودهای علیه حکومت مطلقه نه تنها بمثابة ایده در مغزها و برنامه های انقلابیون، بلکه هم چنین بمثابة قدم ناگزیر، بعدی و عملاً طبیعی خود جنبش، بمثابة نتیجه، رشد شورش، رشد تجربه و جسارت تودها، تودهایی که از واقعیت روس چنین درسهای پر ارزش و يك چنین تربیت عالی ای در یافت میدارند، تکامل مییابد.

من گفتم قدم ناگزیر و طبیعی و بلا فاصله انرا مشروط میسازم: تنها زمانی که بخود اجازه ندهیم حتی يك وجب هم از وظیفه‌ای که در برابر ما قرار داشته و خود را هر چه بیشتر بما تحمیل میکند، یعنی از وظیفه کمک بتودهای بپا خاسته، برای اینکه آنها جسورتر و مصمتر بر خیزند، از وظیفه تحویل دادن نه دو، بلکه دهها سخنور و رهبر بانان، از وظیفه بوجود آوردن يك سازمان واقعاً مبارز که قادر به هدایت تودها باشد، و نه باصطلاح "سازمان مبارزی" که فقط تك روان نایاب را هدایت میکند (اگر بکنند)، انحراف حاصل کنیم.

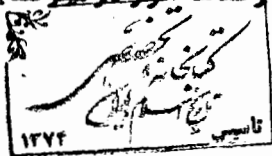
درست است که این وظیفه مشکل میباشد ولی ما میتوانیم کاملاً بخود حق دهیم که کلمات مارکس را که در این اواخر بسیار زیاد و بناحق نقل میشوند تغییر داده و بگویم "هر قدم جنبش واقعی مهمتر است از يك دو جین" سو، قصد های انفرادی و اکسیونها، مقاومتی، مهمتر است از صدها سازمان و "احزای" که تنها از روشنفکران تشکیل شده باشند. (۲)

محکومیت تظاهر کنندگان بزند ان، در کنار مبارزات رستف، در سرلوحه واقعیتهای سیاسی اخیر قرار دارد. دولت تصمیم گرفته است از تمام وسائل ارباب، از کتک تا محکومیت بزند ان استفاده نماید. وجه پاسخ عالی کارگران باور دارند ما در زیر سخنرانیهای آنانرا در برابر دادگاه خواهیم آورد. چه آموزنده است این پاسخ برای تمام کسانیکه در باره اثر مایوس کننده تظاهرات فریاد میکردند، کسانیکه ادامه فعالت در این راه را تشویق نمیکردند تا مقاومت فردی رسوا شده را موعظه کنند! این سخنان، که از طب پرولتاریا برمیخیزد، توضیح مبرز وقایعی همچون رستف میباشد (میگفتیم يك بهیانیه، عنی " اگر این اصطلاح ویژه پلیس نمیبود) سخنانی که با خود در فعالیت طولانی و دشوار جهت پیشبرد گامهای " واقعی " جنبش جرأت و شهامت بی اندازه همراه میآیند. قابل توجه در این سخنان توضیح ساده، دقیق و اصابت کننده اینستکه، چگونه سیر واقعیات " فشار، فقر، بردگی، تحقیر و استثمار " کارگران که در جامعه مدرن روزانه میلیونها بار تکرار میشوند، به بیداری آگاهی، برشد " عصیان و به اشکار شدن انقلابی این عصیان منجر میگردد (من واژه هائی را که مجبور به بکار بردن آنها بودم تا سخنان کارگران نیچنی نووگوردور Nishni-Nowgorder را شخص نامیم در گنوه گذارم، چونکه اینها همان کلمات معروف مارکس در آخرین صفحه جلد اول سرمایه میباشد که نزد " منقدان " اپورتونیستها، رویونیستها و غیره اینقدر کوششهای پرسر و صدا و بی نتیجه ایجاد کرده است تا نظریات سوسیال دمکراتها را رد کرده و آنان را دروغگو قلمداد نمایند) .

درست بدلیل اینکه این سخنان از طرف کارگران معمولی، کارگرانیکه دارای سطح آگاهی پیشرفتهای هم نبودند، ایراد گردیده است، درست بدلیل اینکه آنها نه بعنوان اعضا، يك سازمان، بلکه بعنوان افرادی از میان توده صحبت کرده اند، درست بدلیل اینکه آنها نه به اعتقادات شخصی خود، بلکه به واقعیات زندگانی هر پرولتر و یا نیمه پرولتر در روسیه استناد نموده اند، درست بهمین دلیل اینست نتیجهگیری آنان: " به این دلیل ما آگاهانه در تظاهرات بپردازیم مطلقه شرکت نمودیم " يك چنین اثر تشجیع کننده ای بر جای میگردد.

روزمره و " بهیشتار " بودن واقعیاتی که آنها از آن این نتیجه را گرفتند، ضامن آنست که هزارها، دهها هزار و صدها هزار نفر میتوانند به چنین نتیجهگیری برسند و بطور

۱۳۶



حتم خواهند رسید، اگر ما بتوانیم تأثیر سیستماتیک، اصولی و همه جانبه انقلابی (سوسیال دموکراتیک) را بر آنها ادامه داده، بسط و تحکیم بخشیم. چهار کارگرنیچنی - نووگورودر گفتند، ما آماده ایم که در مبارزه علیه بردگی سیاسی و اقتصادی بزند ان رویم، چون نسیم آزادی را استنشاق نمودهایم. هزارهانی که در دستف آزادی تجمع سیاسی را با مبارزه برای چند روز بدست آورد و یک سری حملات نظامی علیه توده های بی سلاح خلق را درهم شکسته بودند، بانها پاسخ دادند، ما آماده ایم بکام مرگ رویم.

با این نشان تو پیروز خواهی شد! - تنها چیزی که برای ما باقی میماند اینستکه به همه آنها بگوئیم، چشمها برای دیدن و گوشها برای شنیدن است.

• ایسکرا شماره ۲۹ یکم دسامبر ۱۹۰۲